

چشم انداز

CHASHM ANDAAZ

No. 65 December/January 1988 שמרה ۶۵ آذر و دی כסלו - טבת תשנ״ס

بخش گسترده پزشکی

با مقالاتی بیشتر و جالب تر

از دکتر نیسان بامداد

چگونه میتوان شور و شوق دوران

ماه عسل

را در طول ازدواج حفظ کرد

ایدز

واقعیتی دردناک در میان جامعه ما

۲۶ راه برای لذت بردن بیشتر از زندگی زناشویی

بهاء ۳ دلار

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد.

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳۴۴-۷۴۷۳
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
پیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰



مبارک باد

MAZAL TOV
SIMCHA (CELEBRATION) DIRECTORY

Engagement . Wedding . Bar/Bat Mitzva . Showers . Brit . Birthday . Anniversaries

در این شماره میخوانید

شماره ۶۵ آذر و دی כסלו - טבת תשנים

No. 65 December/January 1988



چشم انداز

Published by:
International Judea Foundation
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

سردبیر: داریوش فاخری
مدیر داخلی: شهرام سیمان
سردبیر بخش پزشکی: دکتر نیسان بامداد
مدیر اجرائی: لیلی کاهن (بنایان)
مدیر اداری سازمان سیامک: ریتا فرشادفر
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
مترجمان: بدیع بدیع‌الزمانی - ژوزف میسری - پیمان اخلاقی - منیژه شایسته (یوم‌طوبیان) - مینو ذهابیان (کوتال) - مینو مقیمی (حکیمی)

نویسندگان همراه: پرفسور امنون نتصر (اورشلیم) - دکتر ژاله پیرنظر (برکلی -کالیفرنیا) - شیرین‌دخت دقیقیان (تهران - ایران) - شهره نوفر و فریار نیکبخت (لوس‌آنجلس)
با همیاری دیگر افراد هیئت اجرائی سازمان سیامک، اختر برلوا، رویا برلوا، مهرداد دلرحیم، سعید بنایان و فریدون فولادی

نماینده مجله چشم‌انداز در نیویورک: مهری صبی
تایپ‌ست: مینو حمودوت

چشم‌انداز، نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشردوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.

چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شود.

نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

تلفن: ۹۴۲۷ - ۴۷۱ (۳۱۰)
فکس: ۹۴۲۸ - ۴۷۱ (۳۱۰)



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

داریوش فاخری

به بهانهٔ انتشار کتاب جدید ژینا برخوردار نهایی

نور مهتاب بر خیابان ایمان

کتاب فریاد طاووس، ژینا برخوردار نهایی راکه خواندم، او را نمی‌شناختم. آشنایی من با او از راه قلمش میسر شد.

پس از نشستی که با او داشتم، اولین شخصیت یهودی‌ای گردید که تصویرش همراه با اثر جاودانی‌اش زینت بخش روی جلد چشم‌انداز شد با تیتری به این عنوان: «بیت دیگری از غزل جاودانه یهودیت».

نثر شعرگونه ژینا و پرچمی راکه نسل او در پیشاپیش جامعه ما، چه زن و چه مرد فرق نمی‌کند، بر دوش می‌کشند مرا بر آن داشت که او را نیز چون شهرهٔ فیض‌جو و میترا یدیدصیون که هر دو نقاشان و مجسمه سازان بنام جهان‌اند را دنباله‌رو سلسله بی پایان نویسندگی هنرمندان و نقاشان و شاعران و متفکران بزرگ یهودی جهان بدانم. چراکه به قول شاملو: «...این ستاره بازی چیزی بدهکار آفتاب نیست».

کتاب دوم ژینا، بنام «نور مهتاب بر خیابان ایمان» در بهار امسال به خوانندگان جهانی آثارش عرضه خواهد شد. پیش‌نویس این کتاب را با مهر بی پایانش به من داد که بخوانم. بگذارید اول بگویم من در اینجا قصد نوشتن نقدی ادبی را بر اثر او ندارم. من اینجا تنها به ستایش او و اثر جدیداش برخاسته‌ام.

نحوه داستان نویسی ژینا، که برخی آن را رئالیسم جادویی میخوانند چون آثار گابریل گارسیا مارکز و دیگران پس از او، برای ما خصوصیتی ویژه را نیز به همراه دارد. خواننده ایرانی و بخصوص یهودی ایرانی باکمک عناصر و محیطی که با آن آشناست می‌تواند با داستان ارتباط بیشتری برقرار کند. در این نوع نوشتن به تخیلات ذهنی و چیزهای غیر ملموس که به دیدن آنها عادت نداریم توجه خاصی می‌شود. سورئالیسم با آنکه فضای داستان را می‌پوشاند ولی نیازمند پیوند خوردن با واقعیت است. این تلنگرهای واقعیت که چون جرقه، فضای مه‌آلود و وهم‌انگیز و جادویی داستان را با نور خود آشنا می‌کنند، در عین حال وظیفه روشن کردن کور راه باریکی که ما را از خودمان و تعقیب مسیر داستان و در نهایت پیغام، دور نکند را نیز بعهده دارند.

ژینا، برگزاری مراسم ازدواج - حنابندان و پاگشا و بقیه سنتهایی که (در فریاد طاووس) شکل پذیری‌شان با توجه به تمام ظرایف و دقت و وسواس فقط در نهانخانه یادها و ذهنها جای دارند را چنان به تصویر میکشد که انگار در میان آن احاطه شده‌ایم. ولی هنرمندی مضاعف او در پیوند زدن آنها با استعاره‌های اسطوره‌های چون پای بستن زن برای جلوگیری از فرار او از خانه و یا صدای آواز نرم و لطیف اما تعلیم ندیده و مطربانه زن ربای لوباویچ و تن برهنه است که در روز کیپور ۱۸۸۰ در مقابل چشمهان مبهوت و ناباور زنان و مردان محله تهران وارد کنیسا می‌شود.

لباسی که زن‌ربای از تن میکند و آوایی که سر میدهد، لباس و خرقه‌ای ناخواسته است که جامعه بر تنش دوخته است. با نخهای توقع، دکمه‌های انتظار و پارچه‌ای از سکوت. آوای او فریاد اوست -که با دریدن این لباس تن زیبا و برهنه اما واقعی او را در معرض دید جامعه قرار

میدهد. آن را در برابر تاریکی ذهنی و بیرحم مردسالاری میگذارد که صدا و تن زیبای او را فقط در نهان و در رؤیا به تصویر میکشیده است.

در این نوع ادبیات داستانی با آنکه محیط آشناست (چون محله یهودیان تهران) و زمان (که حدود کمی بیش از یکصد سال پیش است) ولی نویسنده از بی زمانی می‌نویسد. از آدمهای بدبختی که در نهایت غم و تنهایی و محرومیت چون کرم در هم میلولند و در عین حال در لابلای هزار توهای تقدیر و سرنوشت مذبوحانه دست و پا میزنند. آدمهایی که با تلخکامی اعتقاد دارند که هر چه پیش میآید، امری مسلم و ضروری است. نه گله‌ای است و نه شکایتی.

رکسانا، قهرمان داستان اخیر ژینا نهایی در این میان یک زن یهودی ایرانی است که دردی مضاعف را می‌کشد. علاوه بر درد تحقیر شدن و محرومیت مرد جامعه، زیر فشار مناسبات نابرابر جامعه‌ای بی رحم، مادری بی رحم و فرهنگی بی رحم می‌خواهد با این تسلسل فنا ناپذیر مقابله کند.

این بار رکسانا که به قول مادرش برای خانواده تولد بد یُمنی را داشته می خواهد اختیار تولد دوباره خود را (هاناآرنت، فیلسوف جهان آوازه یهودی گفته بود که بشر یکبار هم در جامعه متولد می‌شود) را بدست بگیرد. از محله یهودیان تهران پرواز میکند - سر از محله‌های بدنام ترکیه در می آورد و در لس آنجلس دوباره او را می بینیم. زن شوربختی که با دلبستگی اندوهبار ویژه آدمهای مطرود و محروم از حادثه‌ای به حادثه‌ای دیگر می‌گریزد و در بدر دنبال «زندگی» میگردد.

در متن این جابجایی داستانی عاطفی شکل می‌گیرد پر از آرزوها - هوس‌ها - و شیفتگی‌هایی که تابوهای یک جامعه سربسته و دربسته‌اند. در این میان زندگی آنگونه که آندره مالرو گفته بود می‌شود که: «ارزشی ندارد ولی چیزی با ارزش‌تر از آن هم نیست».

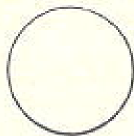
در داستان زیبا و شگفت‌انگیز «نور مهتاب بر خیابان ایمان»، رکسانا در هاله‌ای شاعرانه از پر و پرواز و دریا، میخواهد به سرزمینی برود که «اینجا» نیست، این قصه، قصه شدن است - قصه فراری که در طول قرنها از شاعر گرفته تا عابد، از فیلسوف گرفته تا عارف به آن دست یازیده‌اند. این فلسفه زندگی انسان‌ها است - تلاش برای شدن.

ژوزف فرانک دربارهٔ داستایوسکی نوشته بود:

«تصور شخصی او درباره زندگی با تمامی بغرنجی تراژیک‌اش...با صمیمیتی بی حد و مرز، با تلخی بسیار و با دردی شاعرانه که سر به تعالی می‌زند».

در مورد ژینا نهایی و کتاب اخیرش می‌توان به راحتی این جمله را تکرار کرد. □

۲۵ دسامبر ۱۹۹۸



«چه کسی حرفه‌ای‌تر است»

حرفه‌ای بودن یعنی در کاری استمرار داشتن - بخاطرش پاداشی (در اکثر اوقات مالی) گرفتن و در جای خود جاخوش کردن است.

هر کدام از ما، برخی زودتر و برخی دیرتر، در کارمان و در اعمالمان حرفه‌ای می‌شویم. در شغلی که منبع درآمدمان است که واضح است. اما حرفه‌ای شدنی هم داریم که به شغلمان بستگی ندارد.

در امور اجتماعی و در برابر دیگر انسانها، نه از لحاظ تجاری بلکه در روابط عاطفی‌مان و در برابر هم حرفه‌ای می‌شویم. به عبارتی خو میکنیم به آنچه راحت است و ما را در درجه اول قرار میدهد.

عده‌ای از ما حرفه‌ای می‌شویم در این که فقط بخواهیم و بخواهیم - عده‌ای از ما حرفه‌ای می‌شویم که بدهیم و بدهیم و بدهیم.

عده‌ای حرفه‌ای می‌شویم در این که فقط موعظه کنیم و ردگم کنیم. برخی از ما در این حرفه‌ای می‌شویم که چاپلوسی کنیم - شایعه بپراکنیم - تملق بگوییم - از پشت خنجر بزنیم - زیر پای کسی را بکشیم تا جلو بیفتیم.

ولی آیا انسان دردمندی که از بد حادثه و برای لقمه نانی - دارویی - سقفی که زیر آن سرمای زمستان را سر کند - بچه بیماری را تسکین ببخشد و شرم بی پولی خود را بپوشاند و به سازمان سیامک مراجعه میکند هم حرفه‌ای است؟ آیا هنوز در این کار حرفه‌ای شده؟

در صفحهٔ وسط این نشریه چند زمانی است که پاکتی را برای یاری رساندن به دردمندان جامعه میگذاریم. عده‌ای نیز در این حرفه‌ای شده‌اندکه محتوای این پاکت را بخوانند و روی برگردانند. فراموش کنند - مقالات دیگر را بخوانند و آنچه که دارند را مدت زمان بیشتری برای خود نگه دارند.

از طرف دیگر حرفه‌ای‌هایی را هم می‌شناسیم چون سعید بنائیان و منیژه یوهابیان که در بخشیدن زمان و عشق حرفه‌ای شده‌اند بدون چشم‌داشت مالی -که پلی باشند بین دو احساس - دو قلب - دو عاطفه یعنی کسانی که دردمندند و کسانی که به این درد می‌خواهند برسند و چون پلی آنها را بهم متصل می‌کنند.

دارا آبایی را می‌شناسیم که یک تنه، بدون مقامی و تاجی و هیچ وابستگی‌ای پا به پای فرشته نجاتی ملکوتی، برای آزادی یک معتاد جوان عرق می‌ریزد - شانه‌ای برای گریه مادر درمانده‌اش می‌شود - به ما سر میزند و همیشه لبش پر خنده - قلبش پر از ایثار و آغوشش باز است. حتی اگر دو ساعت به شب کیپور مانده و هنوز دارد به این زندان و آن زندان سر میزند تا یک روز مرخصی بگیرد که وجود نیازمند معتاد جوانی را به طلب توبه و آمرزش بیاورد.

براستی چه کسی بیش از همه حرفه‌ای‌تر است؟ کدام را می‌توان آماتور نگاه داشت؟ چگونه می‌توان وجود آفت زده این جامعه را ضد عفونی نمود؟ آیا شما هم در این رابطه حرفه‌ای هستید یا شده‌اید؟



پنجشنبه ۱۰ دسامبر ۹۸ برای بچه‌های یتیم و یا بی سرپرست یهودی و غیر یهودی پرورشگاه **Vista Del Mar** پارتی حنوکا گرفتیم با تنقلات و پیتزا و نوشیدنی و موزیک. در آنجا نیز با دو خواهر دو قلوی هنرمند به نامهای لادن و لاله که یکی معلم موسیقی است و دیگری معلم عکاسی است و در این محل کار میکنند آشنا شدیم. که بخاطر صدای خوب در

نقش Canter مراسم شب شبات را اجرا میکند.

در آنجا پسرک یهودی ایرانی‌ای را هم دیدیم که حدود یک سال است در این پرورشگاه است. فارسی را خوب نمی‌فهمد ولی درخواست آهنگ ایرانی از ما می‌کند. به احترام دیگران به او قول دادیم که آهنگ آخر شب را به انتخاب او می‌گذاریم.

به محض اینکه آهنگ ایرانی توسط D.J. پخش شد - دست دخترکی را گرفت و سعی کرد به او رقص ایرانی یاد بدهد.

بنا به قراردادی که با این پرورشگاه داریم و به خاطر حفظ آبروی افراد، نام این پسرک را نمی‌توانیم به شما بگوییم. فقط اینکه، روح داشت - جسم داشت - با دنیایی از آرزو و رویایی که چون فرزند من و شما باشد. شاید بیش از همه در لابلای نت‌های آن موسیقی کذایی دنبال پدر و مادرش می‌گشت - شاید یک شب شبات خانوادگی را با عموهایش یا پدر بزرگ و مادر بزرگش جستجو می‌کرد - ولی مطمئناً می‌خواست که مثل بچه یکی از ماها باشد. شاید دنبال من و شما بود. در لابلای آینده زیبایی که آن شب علیرغم تنهایی‌اش برای ما تعریف میکرد می‌شد این تشنگی را دید.

یکشنبه ۱۳ دسامبر ۹۸ با همکاری Express Group مقداری از اسباب‌بازیهای جمع شده از کمپانی اسباب بازی سازی Mattel و National Trading (آقای یوسف کهن) و داوطلبان دیگر سازمان را به Woman & Children Center فرستادیم که به درد زنان و خانواده‌هایی که مورد خشونت خانوادگی قرار گرفته‌اند میرسند. مقداری دیگر را به Children Hospital لس‌آنجلس فرستادیم که به روح عظیم ولی زندانی شده در پیکر نحیف این فرشتگان کوچک که به بیماری لاعلاج و سخت دچارند، تسلی خاطری، حتی اگر برای چند لحظه، بدهیم.

دیدن این بچه‌های بین سنین ۱ تا ۱۶ ساله، در حالیکه پدر و مادر در کنار تختهای آنان به دعا مشغول بودند و خانواده‌ای پریشان محاصره‌شان کرده بود برای ما فقط بغض به همراه داشت، گلوی گرفته، قلبی که می‌فشرد و استیصالی که چرا نمی‌شود کار بیشتری کرد.

در ۳۰ نوامبر ۹۸ با خریدن مقداری زیادی مرغ امپایر و حبوبات و برنج و روغن، خانواده‌هایی را که بصورتی مرتب از طرف سازمان سیامک تغذیه می‌شوند را یاری رساندیم.

یکشنبه ۶ دسامبر ۹۸ گرسنگان داون تاون را بدون توجه به ملیت و مذهبیت و نژادشان سیر کردیم.

در ماه گذشته خانواده‌ای را دیدیم که مدت دو هفته بود در ماشین می‌خوابیدند - مسکن برای آنها تهیه دیدیم.

در ماه گذشته خانواده دیگری دو ماه بود که با برنج پخته و نانی که از همسایه پایین خود قرض گرفته بودند زنده مانده بودند - با کمک غذایی از ایلات مارکت به دادشان رسیدیم.

با کمک خانم ادنا دماوندی و غزاله جهان پناه برای خانواده‌ای بیمه دولتی گرفتیم.

تن لرزان چندین خانواده را با لباسهای گرم

-کاپشن و پتوهایی که به ما اهداء شده بود - پوشاندیم.

برای مادر بیوه‌ای با سه فرزند ۴ - ۷ و ۸ ساله به مبلغ ۱۲۰۰ دلار وسایل منزل و تختخواب و وسایل آشپزخانه تهیه کردیم.

به داد دو جوان معتاد رسیدیم - یکی را از احتمال زندانی شدن سه ساله (بخاطر استفاده و نه فروش مواد مخدر) نجات دادیم.

برای جوانان ازدواج نکرده و دم بخت جامعه شماره تلفن مستقیمی گرفتیم که مستقیماً و با تماس با آقای مهندس آرام زودتر آنان را به خانهٔ بخت بفرستیم.

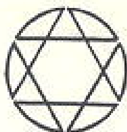
این همه در ماه گذشته انجام نمی‌شد اگر این فرشتگان، این افراد نازنینی که در طی سال گذشته با ما همکاری کردند در کنار ما نبودند.

کمک مالی آنان و ساعتهای طولانی داوطلبان سازمان سیامک شعله‌های نور یگانه‌ای هستند که شبهای طولانی و تاریک را روشن می‌کنند.

خانمها و آقایان دارا آبابی - زیبا و دیوید عنبر - عبدالله و فرزانه ابریشمی - داود و پروین ادهمی - صیون و سارا ادهمی - سام و ثریا عافار - فخری و حبیب الله عافاری - اسحاق عافاری - امید عفیقوم - نصرالله افشانی - زهره اقراوی - فرهاد و لیدا احدیان - ریتا و هنری احدود - عنایت‌الله و هما احدوت - خسرو و پوران احدوت - دیوید احدوت - سیما احدوت - ژوزف و فریما عکاس - مهوش و سیاوش اخگرنیا - بیژن و ناهید عمید - دانی امینی زر - هاشم و فرخ امیریان - حمید و نیلوفر آمونا - میور و پوران امونا - رافائل امونا - بنجامین اریه - فرنگ و شیلا اریل - عزیزالله اریه - محترم اریه - کامران عطارزاده - جیکوب عطارزاده - مهرداد عطارزاده - عزت‌الله و رزا آزاد - خلیل و ملک آذریان - موریس عزیزی - خاتون بهاری نیا - سیروس و هما باختری - بابک بامشاد - لوئیز و فرج بنفشه‌ها - اسحاق کاهن کاشی - حمید و نیلوفر بنفشه‌ها - عزیز بنایان - امیر اشکان بن شاهی - مایک و دالیا بردی - ژاک و نازیلا برلوا - فرانک باصری - فرنوش باصری - الیاس و رفیع بهنام - رویا و ژوزف بن پورات - پرویز و شاهین بن‌یامینی - تورج و مهین بروخیم - فرزانه بیتاهون - ناتالی بلوریان - هما بلور - ژوزف بودائی - خانابا برال - یافا و سعید برال - نجات کهن - سیروس و گیتی کهنیم - یاسمن کهنیم - وایز و رزا کهن‌زاد - سینا کهن - توران کهن - ناصر و پروین داودین - مایکل دماوندی - بیژن و ادنا دماوندی - شهین و جهانگیر دانش‌راد - هوشنگ و شیوا دانشراد - داوید و راشل دردشتی - بن دردشتی - نجات و اقدس داودپور - داریوش دیان - ابراهیم دیانیم - نعمت دل افراز - پوران و بهرام دلرحیم - روبن دخانیان - الیاس دونی - نصیر ابراهیمی - فرشید ابرامی - هوشنگ ابرامی - استر افرائیم - سعید الیاهو - ابراهام امانوئل - یوسف و رزی عمرانی - امیر و منیژه عمرانی - ابی اسحاق‌اف - جیکوب اسحاق‌اف - موسی اصفهانی - الیاس اسحاقیان - حزقیا اسحاقیان - فرزانه و مایک اسحاقیان - ژاکوب اسحاق‌پور

فردا خیلی دیر است فرزندانتان را برای همکاری با سازمان ما تشویق کنید.
شاید این کار شما بزرگترین سرمایه و بهترین بیمه برای آینده آنان باشد.

- روح‌الله و پروین اسماعیل زاده - راشید اعتصامی - یوسف و فرح فاخری - خسرو و گیتی فرهمند - هوشنگ فرهمند - داریوش و لیدا فرح‌زاد - ملک فرمان باد - ایرج فرنوش - ناصر و ملیحه فرشادفر - هرمز فاریاب - ناصر و مهدی فرزین پور - دیوید و مهران فروزان‌پور - ثریا و فرد فولادیان - نورالله گبای - لوئیز گبای - نجات گبای - مراد قدامیان - نادر قیام - شاهرخ قدسی - هرتصل و نسرین غولیان - طلا غولیان - ژان گلشن - مایک گلشن - موسی حیثم‌اف - سلیمان حکاکیان - دنیس و آلفرد حکیم - جیکوب حکیمی - رحمت و مینو حکیمی - کامران حکیمیان - ژاک هارونی - جورج هارونی - ژاکلین هاروی - لطف‌الله حی - کامران حیثم پور - سوسن و رابرت خدائی - دکتر شهره حبرونی - دیوید حدوت - ملیحه و اسحاق حدوت - ناصر هیکلی - فرشید و فرح حکمت دکتر ژوزف هندی زاده راد - ایرج و همدم هورفر - ایرج و قنرال اماتوئل - آ. ایرانی - جلال جانان - موسی جواهری - یورام جواهری - لیلی جواهریان - بیژن و دلکش جواهریان - ریحان و ایران جواهریان - سیروس کعبی - میرزا کلاتی - صدیق کاشانی - شهلا کشفی - پرویز و ژولیت کشفیان - بهنام و سیما کتیبیان - مریم و بهزاد کرمانی - فریدون و ژینوس خدوی - مسعود و مژگان خاله‌پری - یهودا خلیلی - هدایت خلیلی - یعقوب خلیلی - ابراهیم خان‌زاده - فریدون خدادادی - مهران و ساندرا خرمی - بیژن کیان مهد - بهروز کیان مهد - هوشنگ کهن - نداکهن - مایر کهن - اسحاق و منیژه کهنیم - رامین و میلیتاکهن طب - بیژن کهن‌زاد - عالیه کهباد - سیما و شکرالله مابوراخ - سیما ماه‌فر - فرد مهجوبی - نسرین ماندگان - شهرام منشوری - داوید منصوری - هوشیار و لیندا مسرت - فلورا مهدیان - شکرالله مهدی‌زاده - میتیا ملمد - دیوید و ژانت ملمد - مایک مایکلز - یحیی و فرح‌دخت مینوفر - ناصر و شهناز مهدیزاده - عزیزالله و سارا مشکانیان - ژورژ و فلورا مشکانیان - زهره میزراحی - مهرداد مقدم - آرمان محبان - شهاب و یولاندا مرادزاده - زهره مثبت - شروین مستفیص - سلیمان نباتی - بیژن و لئا نادری - امیر و ژاله نعیم - پرویز نعیم‌الله - احترام ناصی - آقاجان و ملکه نسیمی - منوچهر نطنزی - بهمن و شیلا نطنزی - مهوش نوازش - دکتر فریدون نیسان - سعید نظریان - یعقوب و ماهرخ نظریان - دیوید و فلورا نظریان - دکتر بیاتریس نجات حیثم - رابرت نهورایف - فرخ نهورایف - مجید نعمان - ژاک و شیدخت نعمان - ادنا نعمتی نیا - نیک نیک‌خواه - سمیرا نیک صفت - منصور و شهره نوفر - شهناز نورانی - بهزاد و فریبا نوریان - عزیز نورانی - شهاب و فریبا نوریان - ژاکوب و ژاکلین نوریل - ب. نوریلیان - دکتر عزیز نورمند - بهرام و دوریس نورامید - جمشید و ژاله نویان - یوسف و پوران اوهب شالم - شاهین و دیانا پاکدامن - شهناز و سعید پرتوی - هوشنگ پاشائی - رحیم پدوئیم - روح‌الله و شمسی پطری - کوین پزشکی - بوریس و رویا پولوار - ریموند پوریان - کامیار و شیرین پورمرادی - حبیب و منیژه پور نظریان - آقاجان ربیع‌زاده - مهین ربیع‌زاده - فریدون و سیمین ربیع‌زاده - دیوید و کتی رادپرور - بهرام رائین - نعمت و ویکتور رائین - مهرداد رفیع - هوشنگ و ژاله رهبان - شعله رهبر - بهروز رحمانی - راین رام - آشر رام - کامران و مانی رامین‌فرد - اسکندر رشیدی دوست - فرهاد رشتی - ژاکوب رستگار - رامین و تانیا ربانی - مردخای روبن - عطا روهام - پیمان روچل - سلی روفه - ملوک روحانی - بقراط سعدیان - شهرام صبا - شهاب صفائی - موسی سعیدفر - بیژن سعیدنیا - وجیهه صمدی - ملیحه صفیر - فرانک صرافیان - موسی صراف - فروغ سرشاد - سعید سرشاد - گیتی ساویس - شاپور و پروین دخت صداقت - فریدون و ژیلا سفارادی - هارون و ویکتوریا ستاره - ثریا ستاره - هلن حکیم شباتیان - فرهاد و شهلا شکیبان - شاهرخ شیریان - ژیلبرت شیریان - فراز شوشانی - پروین شوشانی - جمشید سیمان - فلورا سیمان - نورالله سیمان - عزیز سیمانطوب - حمید سیمانطوب - نجات سیمانطوب - ابراهیم سیمائی - بهرام سیم و زر - ایرج سیانی - سهیلا سلیمانی - یوسف و سهیلا سنبلان - هارون سرودی - شهره سرودی - پرویز و ناهید صوفریان - بیژن صوفریان - آلبرت و فلورا صوفریان - ابراهیم و ژانت تبرکی - سیروس طبیبیان - منصور طبیب‌نیا - فروغ طبیب‌زاده - پرویز و مهری طاهری - کاوه و پروانه طبیبیان - مظفر و شهناز تهرانی - مسعود و نوشین ترمه‌چی - ژوزف تیشبی - مسعود طوبی - نصیر و ادنا تربتی - افلاطون و فریده ترکیان - ژوزف وصال - امیر یدیدی - حمید و فریده یاشار - بهنام یارشارل - دانیال یاشارل - طوبا عطوبیان - الیاس و ملاحت عطوبیان - ناصر و روح‌انگیز عطوبی - رامین یوابیان - نجات و منیژه یوابیان - دیوید و سارا یونسی - مهران یوسف‌زاده - فریده زکریائی - ژان زکریائی - افشین زاخور - آقای زاخور - کورش ذوقی - روبن ذکائیم - ایرج ذکائی - هوشنگ و مهناز زلیخائیان - ناصر دلجو - فلورا و ابراهیم پوراتی - ایتان فراروی - نادر و راشل کشفیان - اشرف پوربابا - خاتون بهاری نیا - فریبرز متین‌فر - مهرناز مبسری - دیوید مهران - یورام ساقیان - عزراکهن - ربیع کهن - ن. خرازی - امیر قادوشی - ریچارد هندی‌زاده - دکتر فرهادیان - منیژه خصوصی - خداداد ساسون - ایرج و شهره نفیسی - رافی و مهین نسیمی‌ها - داود عسل ماینه - بروخیم - دکتر مایکل طاهری - مسعود شیرازی - آشر گنجیان - جواهر فروشی لیمیتد - مهدی و بهنام سروری - ایرج و طالع شمطوبی. از طرف سازمان سیامک دست شما عاشقان حرفه‌ای را یکایک می‌فشارم. □



عمل ناپدید شدن



نویسنده: ج. ج. گلدبرگ
J. J. Goldberg
برگردان: منیژه شایسته - یوم طوبیان

یکروز در سال ۱۹۶۰، «عمو مورتی» مـن که یک مقاطعه کار ساختمان در یکی از جـزایـر نیویورک Long Island بـود، در حـالی کـه چکهای حقوق شرکت خود را روی صندلی جلو ماشین داشت، با ماشین شورلت خود راهی شهر نیویورک شد. روز بعد پلیس ماشین رها شدهٔ او را در کـنار گـرانـد سـنترال پـارک (Grand Central parkway) یـافت. روی صندلی جلو ماشین آثار خون بود (بعد ثابت شد که خون انسان نبود) ولی اثری از عمو مورتی و چکهای حقوقی نبود.

من این داستان را نه بخاطر جلب دلسوزی بیان کردم، بلکه عمو مورتی تنها یهودی است که من شخصاً میدانم که به آسانی نـاپدید شـد. در صورتیکه بـرای سـایرین کـم و بیش گـزارشـی وجود دارد.

این روزهـا، آنطوری کـه بـعضی‌ها عـمل مـیکنند، ایـن تـصور را بـوجود مـی‌آورد کـه خـیابانهای مـحلات یـهودی پـر از مـاشینهای شورلت رها شـده است. اینروزها در جلسات یـهودی، مـفقود شـدن دسـتجمعی داغ‌تـرین موضوع بحث است. همین ماه گـذشته، کـنگره جهانی یهودیان تحقیق جدیدی را گزارش داد که در آن نشان از نـاپدید شـدن نـیمی از یـهودیان خـارج از اسـرائـیل (Diaspora/) در ۳۰ سـال آینده بود. در حالیکه وقتی به اطراف خود نگاه می‌کنید هـیچ کس گـم نشـده است. البته هـمه می‌دانند که یهودیان آمریکایی به مـعنی لغـوی کلمه ناپدید نشده‌اند. ترس آنست که روحانیت آنها ناپدید می‌شود، همچنانکه تعداد زیادی از جوانان یهودی ایمان خود را رها کرده، و با افراد غیر یهودی ازدواج میکنند. فرضیه عـمومی بـر آن است که آنها فـرزندان غـیر یهودی بوجود می‌آورند. نام آنها را می‌توان در کتاب تلفن پیدا کرد، ولی آنها از صفحات تاریخ یهود نـاپدید خواهند شد.

مسئله اینست که، اینها همه حدس بر اساس آماری چند از یک تحقیق انجام شـده در سـال ۱۹۹۰ است. بعضی از کارشناسان اعتقاد دارند که یهودیان اصلاً ناپدید نمی‌شوند، بلکه آنها با نوع جدیدی از هویت یهودی نمایان می‌شوند. ولی این کارشناسان نیز فقط حدس می‌زنند. هیچ کس در واقع نمی‌داند که یهودیان چـه مـی خواهـند بکنند، زیرا کمتر کسی زحمت سئوال کـردن از آنها را بخود می‌دهد.

هـفته گـذشته پـرفسور استیون م. کُهن Steven M. Cohen جامعه شناس، دانشگاه عبری (Hebrew University) در اورشلیم با یک دسته تحقیقات جدید بـه نـیویورک پـرواز کرد که می‌تواند تمام این بحثها را زیرورو کند.

کُهن (Cohen) بـه عـنوان نـویسنده‌ای بـا تألیفات بسیار در مورد اعتقادات یهودی، یکی از طـرفداران مکتب فکری نـوع جـدیدی از یهودیت و نه ناپدید شـدن آن بـود، ولی او نـیز اخیراً نگران شـده است. او مـی گـوید کـه نسـل جوان در واقع رانـده شـده است، و او آمـار و جداولی دارد که نشـان مـی دهـد، چگـونه ایـن رانده شدن انجام می‌گیرد. جوانان یهودی بیشتر از بزرگترانشان تمایل بـه ازدواج بـا غـیریهودی دارند، کمتر احساس وابستگی به اسرائیل دارند، و بـه یـهودیان بـه عـنوان یـک گـروه خـاص بـا مأموریت نگاه نمی‌کنند.

مسئله باکمال تعجب، کمبود مذهب یهودی نیست. یهودیان زیر ۴۵ سال با والدین خود، در اعتقاد به خدا، به کنیسا ملحق شدن و در بـه جـا آوردن اعیاد مذهبی چـندان تـفاوتی نـدارنـد. مسئله کمبود فرهنگ اخلاق یهودی است. کهن می‌گوید آنـها سـمت قـبیله‌ای خـود را از دسـت می‌دهند.

این نتایج از یـک تحقیق کشوری (ملی) کـه کُهن در تابستان ۱۹۹۷ انجام داده به دست آمده است. او باکمک انجمن مراکز جوامع یـهودی (Jewish Community Centers

(Association) از یک نمونه ۱۰۰۵ نفری یهودی که از کمپانیهای بازاریابی گرفته بود نظرخواهی کرده است، و نظر آنها را راجع به یهودیت جویا شده است. پرسشنامه او شامل ۱۳۰ سؤال راجع به انجام اعیاد مذهبی، اعتقاد به خدا، احساساتشان راجع به اسرائیل و مذهب همسرشان بود. حرف آخر کُهن (Cohen): تعهد مذهبی اهمیت کمتری از وابستگی اخلاقی مذهب یهودی می‌اندازد.

تحقیق کهن، اگر درست باشد، ردگیج کننده این تئوری است. او می‌گوید: «این واقعیت است که یهودیان هنوز بیشتر از سایر گروههای آمریکایی سفید تعهد اخلاقی دارند»، و احتمالاً تعهد اخلاقی آنها هنوز مهمتر از تعهد مذهبی آنهاست. ولی این بررسی نشان می‌دهد که بُعد تعهد اخلاقی یهودی بودن احتیاج بیشتری به مؤسسات یهودی برای به دست آوردن دلار بیشتری با هم رقابت میکنند، انجمن مراکز جوامع یهودی (J.C.C.) مشتاق آنند که به طوری ثابت کنند که آنها نقشی اساسی در آینده یهودیت دارند. تحقیق کهن اگر چه که کاملاً این را ثابت نمی‌کند، ولی جوانبی را مشخص می‌کند که این جریان به آن سو تمایل دارد.

گروه دیگری این موضوع را بهتر مشخص

آنهایی که احساس هویت اخلاقی قوی دارند بیشتر احتمال دارد که یهودیت را به نسل آینده منتقل کنند

در تعیین تصمیم گیری در ازدواج با غیر مذهب دارد. آنهایی که احساس هویت اخلاقی قوی یهودی دارند، بیشتر احتمال دارد که یهودیت را به نسل آینده منتقل کنند تا آنهایی که احساس هویت یهودی ضعیف دارند. تعهدات مذهبی قوی و ضعیف چندان اثری ندارند. جزّد سنتی گناه ازدواج به با غیر یهود را به گردن زوال توجه دارد تا بُعد مذهبی ان.

در واقع، این نتیجه گیری مناسبی برای بررسی که تحت نظر انجمن مراکز یهودی انجام شده، هست. این مراکز یهودی (J.C.C.) غالباً به علت داشتن برنامه ورزشی و کمبود برنامه‌های تدریس تورا مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. با در نظر گرفتن این واقعیت که کرده‌اند. هفته گذشته کهن (Cohen) همزمان با تحقیق (J.C.C.) انجمن مراکز یهودی، نتیجه بررسی دیگری را منتشر کرد، که در آن او فارغ‌التحصیلان جوانان یهود صیونیست (Young Judaea) را مورد بررسی قرار داده و هویت یهودی آنها را با نمونه کشوری (ملی) مقایسه کرد. آن چه او گزارش کرد این است که

(اکثریت ۹۶ درصد می‌گویند): افتخار می‌کنند که یهودی هستند

جوانان میزان ۹ درصد ازدواج با غیر یهودی دارند، تقریباً دو برابر میزان نمونه کشوری (ملی) به کنیساها ملحق می‌شوند، و بیشتر از دو برابر سایرین به عنوان رهبر جوامع یهودی به طور داوطلب خدمت میکنند. این مؤسسه Young Judaea مثل یک مؤسسهٔ آموزشی یهودی تأثیر دارد.

کُهن (Cohen) می‌گوید که نکته قابل توجه آن است که این مؤسسه Young Judaea یک مؤسسه عامی غیر روحانی است نه یک مؤسسهٔ مذهبی. او می‌گوید «این نشان می‌دهد که در آمریکا برای یهودیان در جهان، شما مجبور نیستید که مذهبی باشید.»

پرسشنامه کهن (Cohen) بر اساس فصلی از کتاب بررسی هویت یهودی که در ۱۹۸۸ انجام داده بود و تنها نمونه دیگر این بررسی است، پایه گزاری شده بود. این گزارش که توسط کمیتهٔ یهودیان آمریکایی در یک کتاب باریک به نام «محتوا یا تداوم» چاپ شده بود، هنوز بهترین چکیده‌ای از چگونه یهودیان در آمریکا بطور یهودی زندگی میکنند را عرضه می‌کند. این گزارش تقسیم عادی ۵۰ - ۵۰ وابسته به مذهب و غیر وابسته به مذهب را از بین برده، و آن را با یک تقسیم سه جانبه واقع بینانه‌تر، وابسته قوی (محکم) وابسته ملایم و بیگانه جایگزین کرد. وابسته‌های قوی (محکم) که حدود یک چهارم تمام یهودیان هستند در تمام سال غرق زندگی یهودی می‌باشند. وابسته‌های ملایم که حدود ۶۰ درصد هستند، روز کیپور، پسح، حنوکا و سایر چیزهای کوچک را نگه می‌دارند و آنها تا زمانی به کنیسا می‌روند که فرزندانشان برمیتصوا شوند. بیگانه‌ها که حدود ۱۵ درصد هستند چندان کاری انجام نمی‌دهند.

به نظر می‌آید که این تحقیق جدید کهن (Cohen) بررسی گذشته را تقویت می‌کند. او جامعه‌ای از یهودی را که افتخار به یهودیت دارد، ولی فقط به حد ملایم و متوسطی علاقمند به انجام فرایض مذهبی است را شرح می‌دهد. ۹۰ درصد کامل آنها شمع حنوکا را روشن میکنند، ۸۷ درصد آنها در مراسم شب پسح شرکت میکنند و ۶۴ درصد می‌گویند که روزهٔ روز کیپور را می‌گیرند. ولی فقط ۲۸ درصد شمع شبات را روشن میکنند و ۲۵ درصد در کلاسهای یهودی در پنج سال گذشته شرکت کرده‌اند.

یک اکثریت ۹۶ درصد می‌گویند که آنها «افتخار میکنند که یهودی هستند» ولی فقط ۲۷ درصد آنها احساس وابستگی «بینهایت» و یا «زیاد» به اسرائیل دارند. چهار پنجم (۸۰ درصد) آنها می‌گویند که با یهودی ازدواج کرده‌اند، ولی فقط ۵۵ درصد آنها می‌گویند که جوانترین بچه‌هاشان با یهودی ازدواج کرده است.

تحقیق جدید کهن (Cohen) آنچه را که در بررسی گذشته بود تأیید می‌کند، و آن اینست که یهودیت آمریکایی پیچیده‌تر از آنچه که خوش‌بینان و یا بدبینان قبول دارند است. این جامعه به مقدار زیادی از دو قسمت تشکیل شده است. یکی سخت متعهد به یهودیت و دیگری بیشتر بطور اتفاقی و نه جدی. ولی هر دو نوع این افراد هنوز در کنیسایی و هر فامیلی با هم وجود دارند. زندگی یهودی در آمریکا بطور شگفت‌آوری داوطلبی است و هیچ بجز «عمو مورتی» ناپدید نمی‌شود. □

دلاوری به نام یونی نتنیاهو



حماسه آفرین عملیات انتبه

Yoni Netaniaho او معتقد است که خطری که یک واحد ارتش را تهدید میکند آن است که سربازان از موفقیت خود راضی باشند او توصیه میکرد که سربازان کمی هم احساس نگرانی داشته باشند.

از: کورش میزراحی

چهارم ژوئیه سال ۱۹۷۶، دنیا شاهد دو واقعه تاریخی بود: یکی برگزاری جشنهای دویست ساله استقلال آمریکا و دیگری واقعهٔ مُعجزه‌انگیز نجات ۱۰۵ تن زن و مرد و کودک بیگناه یهودی از چنگال ظالمانه تروریستهای فلسطین.

توماس جفرسون یکی از پدران بنیانگزار ایالات متحده در منشور استقلال این کشور می نویسد: «حقوق غیر قابل انتقال...زندگی، آزادی و تأمین سعادت...». گویی این کلمات رابطه‌ای مستقیم با واقعهٔ نجات انتبه (Entebe) داشت.

یک هفته قبل از اجرای عملیات نجات انتبه، یک هواپیمای ارفرانس (Air France) پرواز شمارهٔ ۱۳۹ با ۲۵۰ تن مسافر از فرودگاه لُود اسرائیل برخاسته و چند ساعت بعد در فرودگاه به آتن به زمین می نشیند. در آن جا یک زوج آلمانی با پاسپورتهای جعلی جنوب آمریکایی همراه با چند تروریست فلسطینی به مسافران ملحق شده و هواپیمای مذکور را می‌ربایند . پس از توقفی کوتاه در فرودگاه بنغازی (لیبی) جهت سوختگیری هواپیما ربایان آن را به سوی فرودگاه اوگاندا هدایت می‌نمایند. به محض ورود، ایدی امین دیکتاتور اوگاندا با آغوش باز از هواپیما ربایان در فرودگاه انتبه استقبال نموده و با آنها همکاری می‌کند.

در آغاز، تقاضای فلسطینی‌ها آزادی ۴۰ تن از تروریستهای خطرناک دیگر از زندانهای اسرائیل بود. لیکن شرایط آزادی گروگانهای یهودی (چه اسرائیلی و چه غیر) به این سادگیها نبود. چون به فرض اینکه دولت اسرائیل به این تقاضای اولیه تن در می‌داد، ایدی امین و همقطارانش خواستار باج‌های نامحدودی می‌شدند. در واقع تروریستهای فلسطینی با همکاری یک دیکتاتور بی رحم و در شرایط بی تفاوتی سازمان ملل و دنیا، دولت اسرائیل را به زانو در آورده و پیروزی خود را به رُخ مردم دنیا می‌کشیدند.

دولت اسرائیل سالها پیرو یک اصل مهم سیاسی بوده که تضمین کننده موفقیت آن در صحنه سیاست بین‌المللی می‌باشد. این اصل مبنی بر رد خواسته‌های تروریست‌هاست.

متأسفانه در چندین مورد هواپیما ربایی دولتهای آلمان و فرانسه این قانون را زیر بار گذاشته و روش فرصت طلبانه‌ای را اتخاذ کرده‌اند. این امر سبب تقویت مادی و معنوی سازمانهای تروریستی دنیا گشته است.

در چنین اوضاع سیاسی این سازمانها حق داشتند که تصور کنند که برای اولین بار دولت اسرائیل با آنها وارد مذاکره شده و خواسته‌های آنها را برآورده خواهد ساخت.

ژنرال اسحاق رابین نخست‌وزیر وقت اسرائیل می‌دانست که این معامله‌ای مشکل است. به ویژه بعد از دوره جنگ یوم کیپور، افکار عمومی مردم اسرائیل نسبت به تصمیمات دولت بسیار حساس بود. وی در این اندیشه بود که «آیا امکان دارد که خون هموطنان من در فرودگاه انتبه ریخته شود به خاطر اینکه من حاضر نیستم وارد معامله شده و چند تروریست زندانی را با آنها معاوضه نمایم؟»

روز دوشنبه ۲۸ ماه جون بود که ایدی امین در مقابل در ورودی بخش قدیمی فرودگاه انتبه در حضور گروگانها ظاهر گشته و با ادای کلمه شالُم نطق خود را اینگونه شروع کرد:

«من فیلد مارشال دکتر ایدی امین دادا، شخصی که اجازه داد هواپیما در اینجا به زمین بنشیند می‌باشم. این کار را به خاطر انساندوستی کردم. من طرفدار سازمان آزادیبخش فلسطین هستم و فکر می‌کنم که اسرائیل و صیونیسم در اشتباه است. میدانم که شما بیگناهید لیکن حکومت شما مقصر است».

پس از خاتمه نطق وی، یک دکتر اوگاندایی تعدادی قرص ضد مالاریا را در میان گروگانها توزیع نمود.

شب هنگام به محض تاریکی هوا، هزاران پشه مالاریا از دریاچه ویکتوریا برخاسته و بداخل خشکی پرواز می‌نمایند. مسافران خسته روی زمین و حصیر غلطیده و علاوه بر اضطراب و فشارات روحی، پوست بدن آنها نیز میبایست طعمه نیش این پشه‌ها گردد.

طبق سفارش نخست‌وزیر اسرائیل، وزیر دفاع، رئیس ستاد وقت ژنرال موتا گور و چند ژنرال برجسته ارتش از قبیل پوکوتل آدام، بنی پلد، شلمو گزیت و یانوش بن گل در جلسه‌ای حضور به هم رسانده و در مورد طرح نجات تبادل نظر و مشاوره به عمل می‌آورند. ژنرال پلد طرحی را ارائه داد که طبق آن یک عده قوای ارتش با هواپیما بدون توقف عازم اوگاندا گشته و فرودگاه آنجا را تحت کنترل در آورده و پس از قلع و قمع تروریستها گروگانها را آزاد می‌نمایند. این طرح به طور کلی پذیرفته شده و اجرای آن به گروه ضربتی ارتش به رهبری سرهنگ جوانی به نام یوناتان نتنیاهو (برادر نخست وزیر فعلی اسرائیل) محول گردید.

یونی در ستاد ارتش نقشه فرودگاه انتبه را با دقتی کامل بررسی می‌کرد. وی هفته پر مشغله‌ای را پشت سر گذاشته و ساعات متمادی مشغول مانورهای نظامی در جنوب بوده است، لیکن گویی طرح نجات گروگانها روحی تازه در کالبد خسته وی دمیده بود.

این طرح نجات سرانجام به نام یونی در کتب تاریخ و بیوگرافی ثبت گردید. زیرا وی پیش‌آهنگ اجرای این برنامه قهرمانانه گشت. در اولین دقایق اجرای برنامه نجات بود که آفتاب زندگی این قهرمان غروب کرد. بگذارید مختصری از شرح زندگی یونی را به اطلاعتان برسانم:

یونی در سال ۱۹۴۶ در شهر نیویورک به دنیا آمد. وی دو ساله بود که به همراهی والدینش آمریکا را ترک گفته و عازم کشور نوظهور اسرائیل شدند. ورود وی مصادف با تلاش ملت اسرائیل برای کسب استقلال بود.

یونی در جوی پرورش یافت که بحث و تبادل نظر مسایل سیاسی و تاریخی جزیی از زندگی روزمره بوده است. در عنفوان جوانی وی اوقات خود را صرف آموزش تورات، مکتب‌های سیاسی، فرهنگی و ملی می‌نمود. در سال ۱۹۶۳ خانواده یونی تصمیم گرفت برای مدتی به ایالات متحده برگردد. در آن زمان شرایط مسافرت برای جوانان سن مشمول خدمت نظام وظیفه بسیار سخت بود. دوست خانوادگی یونی وساطت کرده و از شیمعون پرز معاون وزارت دفاع آنزمان تقاضا نمود که به وی



اجازه مسافرت بدهند چون می‌دانست که یونی باز خواهد گشت. یونی در تحصیلات خود استعداد درخشانی نشان داده و همیشه در کلاس خود محصل ممتازی بود. لیکن چندان از زندگی در آمریکا خرسند نبود زیرا به قول یهودا حلوی دل وی در جایی دگر بود. سرانجام پس از یکسال اقامت در آمریکا با شعف و علاقه خاصی به اسرائیل عزیمت نموده و به زودی عازم ارتش شد. پس از مدتی کوتاه وی لیاقت زیادی از خود نشان داده و به قوای عالی سَهَل ملحق گشت.

پس از پایان خدمت سربازی یونی در نظر داشت که تحصیلات خود را در رشته‌های

ریاضی، فیزیک و فلسفه در دانشگاه هاروارد ادامه دهد که جنگ شش روزه در گرفت. وی سفر خود را به تعویق انداخته و عازم جبهه سینا گشت. در خاتمه نبرد سینا وی نامه‌ای به شرح زیر برای دوستی می‌نویسد:

«جنگ خاتمه می‌یابد و من صحیح و سالم هستم. ما در لابلای شن‌ها صدها زخمی و کشته پشت سر گذاشته‌ایم. امشب دوباره نوبت تیراندازی است و دوباره انسانها کشته و زخمی خواهند گشت. من اینقدر صحنه‌های شوم دیده‌ام که اگر اتفاقی دیگر رخ دهد آن را یک شوخی تلخ سرنوشت تلقی خواهم نمود.

بعد از نبرد سینا هنگ یونی عازم تپه‌های گولان گشت. تا با هنگ مهاجم سوریه‌ای مقابله نماید. در این نبرد یکی از سربازان هنگ یونی مجروح می‌گردد. یونی فوری به کمک دوست خود می‌شتابد که گلوله به آرنج دست وی اصابت می‌کند. این گلوله عصبی حساس را از بین برده و یونی مجبور می‌شود که از زیر رگبار تیراندازی دشمن دور شده و سینه خیز خود را به مرکز امدادی ارتش برساند و سرانجام از حال می‌رود. این جراحت باعث می‌شود که وی برای همیشه کنترل کامل دست چپ خود را از دست بدهد.

چندی بعد یونی با دختر خانمی به نام تیرسا (Thersa) ازدواج کرده و برای مدت یکسال عازم آمریکا شد. در این مدت اقامت در کمبریج ایالت ماساچوست وی همواره به فکر تحولات اسرائیل بوده است. اخبار برنامه‌های شوم تروریستی و ضربت‌های آنها وی را به مراتب نگران‌تر ساخته بود. وی در نامه‌ای خطاب به برادر خود چنین می‌نویسد:

«هر عمل تروریستی بیش از پیش مرا ترغیب می‌نماید که هر چه زودتر باید برگردم. چنانچه سازمان الفتح با این نحو ادامه دهد مسئولیتهای من نیز به مراتب سنگین‌تر خواهد بود. یک امر مُسلم است و آن اینکه من سرباز خیلی بهتری هستم و روحیه ملی من بسیار قوی‌تر است. اگر آنها جنگ می‌خواهند، ما نیز چاره‌ای جز نبرد برای ادامه حیات نداریم».



پس از عزیمت به اسرائیل وی در یادداشتی دیگر می‌نویسد:

«من با دلی پر از جرأت اعتقاد دارم که چقدر وجود من برای ارتش اهمیت دارد. هر فرد بتواند کمکی نماید شایسته است و نباید کوتاهی کرد. من معتقدم که امر بقای قوم یهود به توانایی و روحیه ملی ما بستگی دارد. کافی است که ما شعارهای جنگی میلیونها همسایه خود را بخوانیم و دریابیم که چه مقاصد شومی در انتظار ماست».

یونی فعالیت ارتشی خود را در گروه ضد تروریستی از سر گرفت و در عملیات تعقیب خرابکاران مرز اردن و لبنان نبوغ و لیاقت فراوانی از خود نشان داد. در بعضی موارد وی مجبور می‌شد که دشمن را از فاصله نزدیکی مورد هدف قرار دهد. وی نارضایتی خود را از حرفه جنگ در یادداشت دیگری چنین بیان می‌نماید:

«دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم واقعاً چه دیوانه است؟ در قرن بیستم بشر عازم ماه می‌شود، بدترین نسل بشر هیتلر میلیونها را کشت و دو جنگ جهانی درکار بود. یک ملت تمام در جنگ بیافرا از بین رفت و هنوز این کشتارها مایه شرمساری کسی نگشت. این دنیای مریض کاری را از پیش نمیبرد! هر ملت، منجمله اسرائیل منجمله خود من با جنگ سروکار دارد! من احساس می‌کنم که می‌توانم اسرائیل را به پایان صف ملل سوق دهم. چگونه؟ فقط با آموختن جنگ».

در سال ۱۹۷۲ یونی مجدداً به دانشگاه هاروارد برگشت و به جای رشته ریاضی، تاریخ و روابط بین‌المللی را مطالعه نمود. پیشرفت یونی در مطالعاتش همواره مورد تحسین اساتید وی بود. پس از مدت یک سال، در پاییز سال ۱۹۷۳ دوباره به اسرائیل برگشت. گویی وی خبر داشت که وطنش بوی احتیاج دارد و جنگ طاقت فرسای دیگری در انتظار است.

در جنگ یوم کیپور، یونی فرماندهی یک هنگ در جبهه گولان را به عهده گرفت. یک افسر هنگ یونی خاطره جنگ را چنین وصف می‌کند:

«ما خبردار شدیم که هنگ ما آخرین قوای دفاعی تپه‌های گولان می‌باشد. ما در جاده‌ای ایستاده و نگاه می‌کردیم که ببینیم قوای سوریه‌ای ازکدام سو قصد حمله دارند. پس از مدت کوتاهی دریافتیم که گروهی از قوای ضربتی سوریه سنگر گرفته و ما در محیطی باز و بس خطرناک در معرض رگبار تیرانداز آنها مورد هدف قرار گرفته‌ایم. در اینجا یک نفر میبایست فرمان بدهد. در غیر آنصورت اوضاع بسیار وخیم می‌شد. خوب به یاد دارم که این زمانی بود که واقعاً ترس بر من غلبه کرده و هر آن مرگ را احساس می‌کردم. کاملاً

ترسیده بودم. *آنچه را بعد مشاهده کردم برای ابد به یاد خواهم داشت. یونی به آرامی از زمین برخاست، آن چنانکه گویی اصلاً رگبار آتش درکار نیست. وی با حرکت دست از دیگران خواست که برخیزند. همه در گوشه‌ای سنگر گرفته بودند. وی آنچنان پیشروی می‌کرد که گویی مشغول یک مانور نظامی است. با دیدن این منظره و شهامت یونی من از خود پرسیدم که اگر او اینطور جرأتی دارد چرا من عقب بمانم؟ من و سایرین از سرمشق یونی الهام گرفته و تا فاصله عمیقی در خاک دشمن*

در پرتگاهی از تپه‌های گولان به عهده داشت، شدیداً هدف رگبار آتش قوای سوریه‌ای قرار گرفته و به دام افتاده بود. نجات وی کاری معجزه‌آسا به نظر می‌رسید. وی چنین می‌نویسد:

«عده‌ای از قوای ما عقب نشینی کرده بود و بقیه ما مجروح بودیم. من و راننده‌ام در میدان نبرد تنها مانده بودیم. وضع من وخیم بود زیرا مقدار فاحشی خون از دست داده بودم. فرمانده هنگ وعده داد که صبر کن من یونی را می‌فرستم. یونی ریسکی بزرگ می‌کرد زیرا وی حاضر شده بود به ناحیه‌ای تحت قوای

اسرائیل می‌رساند. به محض ورود فوری عازم جبهه گولان شده و فرماندهی تانک به وی محول می‌گردد.

موشه دایان در کتاب خاطرات خود از این دو سرباز شجاع (یونی و یوسی) بس تمجید نموده و می‌نویسد:

«نمی‌دانم دقیقاً تعداد اینگونه سربازان دلیر نظیر یونی و یوسی چند نفر در ارتش تسهل میباشند؟ لیکن میدانم که تعداد آنها بقدریست که بقای ملت اسرائیل را در برابر خطرات جنگ با دشمن تأمین خواهند کرد».



پیشروی کردیم».

علاوه بر عملیات نبرد، یونی مأموریت دیگری نیز به عهده داشت و آن نجات سربازان زخمی بود. در همان مراحل آخر جنگ گولان بود که وی تقاضای کمک یوسی بن حنان (Yosi Ben Hanan) را از طریق رادیو بی سیم دریافت کرد. یوسی که فرماندهی تانکی را

دشمن بیاید. وی آمد و مرا نجات داد. من زندگی خود را به وی مدیونم».

تا گفته نگذاریم که یوسی بن حنان مشغول گذراندن دوره ماه عسل خود در هند بوده است که مدیر هتل محل اقامتش به وی خبر داد که در خاورمیانه جنگ شده است. یوسی بدون درنگ عازم فرودگاه شده و از طریق آتن خود را به

افسری دیگر درباره یونی چنین می‌گوید:

«یونی عاشق زندگی بود. نباید هیچگاه فکر کرد که وی با خشونت و زور سروکار داشت. نوار موسیقی که وی گوش می‌داد بیش از هر نوار دیگر شورانگیز و دلنشین بود...».

خیلی اوقات عجیب به نظر می‌رسید که مشاهده کنم که یک فرمانده قوا پس از شبی

طولانی و طاقت فرسا از مانورهای نظامی در کنار چراغی نشسته و کتابی به انگلیسی در یک دست و در دست دیگر یک پیپ مشغول مطالعه است».

به هر تقدیر وی صاحب خصوصیاتی خارق‌العاده بود. مردی نظامی و فلسفه دان، بر حسب مقتضیات زمان این جوان میبایست به جای تدریس تاریخ و فیزیک در دانشگاه، اسلحه در دست گرفته و با دشمن خود بجنگد.

پس از جنگ یوم کیپور یونی مأمور سازمان دهندگی هنگ تانک و زره‌پوش گشت که بر اثر جنگ صدمه فراوانی دیده بود. وی با موفقیت تمام این پروژه را تمام کرد. لیکن استعدادهای وی بیشتر در بخش قوای چترباز و ضربتی ارتش بود. شاید زمانی ارتش سَهَل اجازه چاپ برنامه‌های سری نظامی دهه ۱۹۷۰ را بدهد، تا یک بیوگرافر بتواند شرح و حال مفصلی از فعالیتهای نظامی یونی را به رشته تحریر در آورد. لیکن قدر مسلم اینکه یونی دقت شدیدی در بررسی و تجزیه و تحلیل جزییات نقشه‌های نظامی مبذول می‌داشت. وی فوق‌العاده سرسخت و انعطاف ناپذیر بود.

بی سبب نیست که ارتش مطالعه و برنامه ریزی طرح نجات انتبه را به وی محول کرده بود. یونی برای ساعات متمادی نقشه فرودگاه انتبه را مطالعه کرده، گویی با بررسی این نقشه سرنوشت ملت یهود را روی شانه‌های خود حمل می‌نماید

روز قبل از اجرای برنامه نجات (دوم جولای) یونی نتنیاهو صبح دیروقت به بخش خود برگشت تا تمرینات لازم را زیر نظر داشته باشد. در محوطه‌ای داخل اردوی نظامی سربازان گروه نجات مواضعی را به عنوان مدل از فرودگاه انتبه بپا ساخته و با سرعتی شدید مشغول دویدن از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر بودند. یونی دوست و همکار خود یوسی را مخاطب قرار داده می‌گوید: «تا آن محل که هواپیما به زمین نشسته و توقف می‌کند ما اختیار هیچکار نداریم. لیکن به محض اینکه هواپیما توقف نمود همه چیز باید مطلقاً زیر کنترل ما در آید. نقطه عطف برنامه در اینجاست. ما باید در اسرع وقت خود را به ساختمان رسانده و با روش غافلگیر کردن، تروریستها را از پا در آوریم. از آن محل که خط سفید رنگ به عنوان توقف هواپیمای هرکولز [Hercules] تا سالن قدیم فرودگاه را باید ظرف کمتر از ۱۲۰ ثانیه طی نمود».

سالها پیش یوسی از طرف ارتش سَهَل به اوگاندا اعزام شده بود و به خاطر داشت که در آنجا افراد مهم ارتش اتومبیل‌های مرسدس بنز را به اتومبیل‌های ساخت دیگر ترجیح می‌دهند. بدین سبب وی پیشنهاد جالبی نمود و آن اینکه باید برای رسیدن به سالن قدیم فرودگاه از یک مرسدس بنز مشکی رنگ استفاده نمود.

این پیشنهاد مورد قبول همه قرار گرفته و ارتش یک مرسدس بنز سفید رنگ از آشنایی عاریه گرفته و آنرا رنگ مشکی زده، سپس تیم نجات یک سری تمرینات دیگر را با استفاده از بنز مشکی به عمل می‌آورند.

پس از خاتمه تمرینات کافی، یونی به سربازان خود اجازه مرخصی داد که وسایل و تجهیزات کافی را برای روز بعد آماده کنند. سپس وی با دوستش یوسی به دفتر رفته و بقیه شب را صرف مطالعه وقایع غیر منظره برنامه نجات کردند. یوسی می‌پرسد: «چگونه گروگانها بدانند که ما قوای دشمن نیستیم؟»

یونی پس از لحظه‌ای درنگ پاسخ داد: این مسئله‌ای نیست هر سرباز مأمور نجات بلندگویی را با خود حمل کرده و اعلام می‌نماید که: این ارتش سَهَل است. مادام که تیراندازی می‌شود روی زمین دراز بکشید!

سرانجام موعد عمل فرا رسید و چهار هواپیمای هرکولز از زمین برخاسته و پرواز طولانی را آغاز نمودند. ساعت ۱۱ شب (شنبه شب سوم جولای) بود که این هواپیماها بر فراز دریای ویکتوریا آخرین مرحله پرواز خود را طی می‌نمودند. ساعت یازده و سه دقیقه درست سی ثانیه زودتر از موعد مقرر، پس از هشت ساعت پرواز، اولین هواپیمای هرکولز در محوطه فرودگاه انتبه به زمین نشست.

به محض توقف، مرسدس بنز حامل گروه نجات همراه با دو لندرور در تعاقب آن از هواپیما خارج شده و به سوی سالن قدیم (محل اقامت گروگانها) حرکت کردند. تشریح مفصل

نبرد بین کماندوهای ارتش سَهَل با ادم رُبایان فلسطینی و سربازان اوگاندایی از حوصله این مقاله خارج است. لیکن چون این نبرد آخرین تلاش زندگی یونی است، لازمست که مختصری در این باب ذکر شود.

یونی و همکارش یوسی با سرعت برق آسایی به سوی سه در ورودی سالن قدیم حرکت کردند. یوسی اولین فردی بودکه وارد سالن شده و تروریست آلمانی وبلفرد بوز را از پا انداخت. در این اثنا بسیاری از گروگانها دچار وحشت شده زیر تشک و صندلیها سنگر گرفتند و یا به دستشویی پناه برده بودند. تا اینکه به شنیدن کلماتی به زبان عبری از بلندگو آرام گرفته و به دستورات سربازان نجات دهنده عمل می‌کردند. در هر صورت در اندک زمانی یوسی با از بین بردن آن تروریست زن آلمانی سالن فرودگاه را امن ساخت.

اعضای تیم لندرور، تحت فرماندهی یونی، موظف بودند که جریان انتقال گروگانها را از محوطه سالن فرودگاه به هواپیمای هرکولز امن سازند. سپس قوای تیم نجات تک تک اتاقهای باند فرودگاه قدیم را جستجو کرده تا مبادا تروریستها و یا سربازان اوگاندایی مانع پیشرفت برنامه آنها شوند. در این مرحله، یوسی متوجه شد که به مدت ۶۰ ثانیه صدای یونی را نشنیده است. وی تمام محوطه باند فرودگاه را جستجو کرده اثری از دوستش نبود. به محض اینکه از ساختمان فرودگاه بیرون آمد یونی را بیهوش روی زمین یافت. دکتری سعی می نمود که وی را از خطر مرگ نجات دهد. در اولین لحظات پس، از ترک مرسدس بنز یک گلوله از برج مراقبت به پشت یونی اصابت کرده بود. بر حسب اتفاق شوم روزگار، روز قبل هنگام تمرین موقعیت همین بُرج بیش از پیش وی را نگران ساخته و گویی برای وی یک معادله چند مجهولی غیر قابل حل مانده بود.

جراحت یونی شدید بود و یوسی با لحنی التماس آمیز از دکتر خواست که حداکثر سعی خود را بنماید. ای دریغ که تلاش وی بی ثمر بود. یوسی و سایر رفقا با آرامی وی را از زمین بلند کرده و روی برانکارد گذاشتند. برای لحظه‌ای یونی سر خود را بلند کرده و می خواست چیزی بگوید، تصور می‌رفت که اراده آهنین یونی بر مرگ غلبه یابد. لیکن افسوس که مجدداً به پشت افتاد و از این جهان رخت بربست.

سرانجام برنامه نجات انتبه نسبتاً با موفقیت پایان پذیرفت و همه گروگانها به جز خانم دورا بلوخ (Dora Bloch) به اسرائیل مراجعت کردند. متأسفانه قبل از برنامه نجات خانم بلوخ دچار تنگی نفس و استفراغ شده بود و متصدیان گروگانها، وی را به بیمارستان منتقل کردند و پس از چندی کنسول انگلیس به دیدن وی رفته و از قرار معلوم حالش بهتر شده بود. لیکن به دستور دیکتاتور قسی‌القلب، ایدی امین، این پیرزن ناتوان را به جنگلی برده و به طرز نامردانه‌ای به ضرب گلوله از پای در آوردند.

در فرودگاه لُود مراسم با شکوهی به عمل آمده و از نجات یافته‌ها استقبال کردند. ارتش سَهَل به دشمنان خود نشان دادکه حاضر است هر گونه برنامه معجزه‌آسایی را به مرحله اجرا درآورد. ولو اینکه کشور مورد بحث چهار هزار کیلومتر ماورای مرزش باشد.

در هر صورت، این برنامه نجات نه تنها تحسین طرفداران دموکراسی را در دنیا برانگیخت بلکه قوای پلیس و ارتش کشورهای دیگر در موقعیت‌های مُشابه سعی کرده‌اند آنرا سرمشق خود قرار دهند.

هنگام مراسم خاکسپاری یونی، وزیر دفاع وقت آقای شیمعون پرس ضمن تجلیل و تقدیر بی نظیر از یونی، از مزامیر حضرت داود الهام گرفته و چنین می گوید:

«آنها تندتر از عقاب بودند
آنها قوی‌تر از شیر بودند...
ای یوناتان، تو در اوج زندگی خود قربانی شدی
چه غمناک است دل من، برادر من یوناتان...
بسی نیکو بوده‌ای برای من
مهر تو چه شگفت انگیز بوده است...
فاصله مسافت بین انتبه و اورشلیم ناگهان فاصله زمان بین یوناتان پسر شائول و یوناتان پسر بن صیون را کوتاه مینماید. همان موفقیت قهرمانی و همان حُزن در دل مردم اسرائیل».

پس از واقعه انتبه تا مدت مدیدی مادران اسرائیلی نام نوزادان پسر خود را یونی می‌گذاشتند. یک مؤسسه تحقیقاتی ضد ترور به نام یونی تأسیس گردیده که هر ساله محل کنفرانس‌های بین‌المللی است. از جُمله اشخاصی که در این کنفرانسها شرکت کرده‌اند جُورج بُوش رئیس جمهور سابق آمریکاست. همچنین در سال ۱۹۹۰ در اورشلیم میدانی را به نام یونی نامگذاری کرده‌اند. به کوشش دو برادر یونی بنیامین و ایدو (Iddo) مجموعه نامه‌های یونی به چاپ رسیده است که واقعاً خواندنی است.

Self-Portrait of a Hero
The letters of Jonathan Netanyahu (1963-1976) [Random House]

به امید روزی که این کتاب به فارسی ترجمه گردد.

پایان

AIDS
ایدز واقعیتی دردناک در میان جامعه ما

تحقیق و گزارش از: مینو مقیمی حکیمی

مقاله یا گزارش تهیه شده جنبه علمی، پزشکی و یا شاید پند و اندرز ندارد، بلکه جهت آگاهی نسل مهاجر و نسل جوان ایرانی یا ایرانی تبار می‌باشد. نسل جوان و یا مهاجر ایرانی با آنچنان مشکلات تطبیقی دست به گریبان است که گاه واقعیت زمانه یا دنیایی را که در آن زندگی می‌کند را به کلی فراموش می‌کند.

اعتیاد در میان جوانان، درگیری در گروههای گنگ Gang، وجود اسلحه در دست مردم عادی و در خانه، بسیاری جهت دفاع از خود و یا رو در رویی با بیماری ایدز از جمله آنان است.

در میان ایرانیان مهاجر شنیدن نام اعتیاد به مواد مخدر و یا ابتلاء به «ایدز» یا با بی اعتنایی روبرو می‌شود و یا اینکه گوشهای خود را گرفته







جیغ زنان فرار را بر قرار ترجیح داده و با عبارت «حسب شالم»، «گوشیت کر»، «خدا از ما دور کند» چشم خود را بر واقعیت وجود آن می‌بندند.

هنوز آمار دقیقی از تعداد مبتلایان به ایدز ایرانی در دست نیست در حالیکه مرکز تحقیقات ایدز از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۷ رقم ۶۰۴۱۸۶ را برای مبتلایان ایدز در آمریکا در نظر گرفته که حدود ۱٪ از آنها را رقم آسیایی تخمین می‌زند. یعنی رقمی برابر ۴۰۰۰ نفر. بیشتری بیماران ایدز در دنیا در آفریقا و سپس در کشورهای جنوب شرق آسیا دیده می‌شود. تعداد ایرانیان معتاد به مواد مخدر یا الکل در آمریکا هنوز رقم مشخصی ندارد، ولی بطور قطع در میان نسل جوان ایرانی که والدین آنان مهاجر می‌باشد، تعداد قابل ملاحظه‌ای معتاد به مواد مخدر یا الکل دیده شده که اثرات آن بصورت پاشیدن خانواده‌ها از هم و یا طلاق دیده می‌شود.

در پارتی‌ها و کنسرت‌ها و دیسکوهای شبانه که گاه به صبح می‌انجامد، در خوابگاه‌های دانشگاه‌های بزرگ و کوچک، معروف و غیر معروف حتی در دبیرستانها، وجود «ماری جوانا» و استفادهٔ از آن کاملاً عادی می‌باشد. حتی تعداد زیادی از محصلین بخصوص در دانشگاه‌های آمریکا جهت تحمل فشار درسی بصورت آشکار از الکل و یا مواد مخدر استفاده می‌کنند و یا موفقیت خود را در پایان سال تحصیلی با خوردن الکل جشن می‌گیرند. در حالیکه در ایران این امری غیر عادی و ننگین بحساب می‌آید.

در گزارش زیر از جوانی نام می‌آوریم که در یکی از همین پارتی‌های شبانه با تزریق هروئین به تشویق دوستانش و با تشریک سوزن در میانه سه تا چهار نفر مبتلا به «ایدز» شده است.

فرستادن فرزندان به مدارس مذهبی، داشتن خانه‌ای با شرایط و اصول مذهبی، معتقد به معنویات و یا چند مذهبی، سرگرم کردن فرزندان در کلاسهای مختلف، دادن پیجر و تلفن Cellular (سلولار)، کنترل دوستان و افرادی که فرزندانمان با آنان در رفت و آمد هستند، اطمینان به محیط دانشگاهها و خوابگاهها، دل خوش کردن به اینکه دوستان همگی ایرانی هستند (یا از یک مذهب) و یا حتی از طبقات مرفه (گاه در

طبقات مرفه خریدن مواد مخدر بسیار سهل‌تر و بیشتر انجام می‌گیرد) همگی کافی ولی به هر کدام به تنهایی شرط اصلی بحساب نمی‌آید. مسئولین تعلیم و تربیت و اکثریت محققین امر روابط والدین با فرزندان و تماس مستقیم و گفتگوی دایمی آنان با یکدیگر را محور اصلی ساختار خانواده می‌دانند. به قول آمریکایی‌ها عشـــق و ارتبـــاط "Love and Communication" خـــانواده‌ای را بـــا معیارهای اصلی و سازنده به ثمر مـی‌رساند. گفتگو در مورد مواد مخدر و سکس و آگاهی فرزندان در این زمینه‌ها باید در حوالی یازده سالگی آغاز گردد.

حال چرا آنکه بطور مداوم از «ایدز» و مواد مخدر هر دو با هم نامبرده می‌شود؟ بر خلاف نظرات عامه بیشترین مبتلایان به ایـدز در میان معتادان می‌باشند، (از طریق اشتراک سوزن تزریق در افراد). سپس از طریق تماس جنسی با فرد مبتلا بـه بیماری و سوم در حال حاضر، بـندرت از طریق انـتقال خـون. تـصور اینکه «ایدز» بیماری مخصوص همجنس بـازان است کاملاً اشتباه مـی‌باشد، هـر چـند کـه مـبتلایان هـمجنس بـاز در صـد قـابل تـوجهی را در بـر می‌گیرند. باید در نظر داشت که در حال حاضر بـیشترین بـودجهٔ تـحقیقاتی بـه ایـن بیماری اختصاص داده شده که البته هر گونه یافته‌ای به بیماریهای دیگر از جمله سرطان کـمک زیـادی می‌کند.

مـرکز گـزارش شـده یکـی از سـه مـرکز نگـاهداری و یـا اقـامتگاه بـیماران «ایـدز» مـی‌باشد. مـرکز فـوق «خـانه پـیران» و یـا (Nursing home) نـامیده مـی‌شود، ولی حدود یک چهارم از بیماران این مرکز را بیماران مبتلا به ایدزی تشکیل می‌دهند. بیمارانی که بعد از سپری کردن دورهٔ بیمارستان، تا مقاومت خود را باز یابند و یا اینکه خـانواده حـاضر بـه قـبول بازگشت آنان به منزل نباشد، بطور موقت یا دایم در ایـن مـرکز اقـامت مـی‌گزینند. در مقابل کهنسالان گاه جوانانی خـوش قـد و بـالا و گـاه رنجور و رنگ پریده که بیشترین آنان را مـردان تشکیل می‌دهند دیـده مـی‌شود. حـال در نـظر خواننده بلافاصله این سؤال نقش می‌گیرد که آیا در این مرکز و یا مراکز دیگر مبتلایان ایرانی و یا حتی یهودی ایرانی هم وجود دارند؟ در عرض یکسال گذشته این مرکز یک تن از جوانان ایرانی خود را پس از انتقال به بـیمارستان از دست داد. ایـن جـوان کـه از او نـام نـمی‌بریم آرشیتکت ساختمان و دارای نامزد جوانی بود که قرار بـود در زمستان سال گذشته پیوند زناشویی بـبندند ولی این بیماری امان نداد. در مورد چگـونگی مبتلا شدن این جوان اطلاعات زیادی در دست نیست. مـرکز فـوق در حـال حـاضر شـامل دو ایرانی می‌باشد که هر دو بر باور مذهبی خویش می‌باشند. یکی از آنان حاضر به مصاحبه نشده و اقامتی کوتاه در این مـرکز دارد و بـه زودی بـه منزل باز می‌گردد و دوست دیگر مـا بـه شـرط آنکه از ایشان اسمی و یا عکسـی آورده نشـود درخواست ما را بـرای مـصاحبه پـذیرفته است. تمامی مصاحبات و عکس‌هـای چـاپ شـده بـا اجازه رسمی خود بیماران و یا خـانوادهٔ آنـان و

سخنی کوتاه در مورد «ایدز»

بیماری ایدز به دلیل وجود ویروس HIV یا Humanimmuno Deficiency Virus یا ویروس کم کننده مقاومت بدن در خون، مایع منی و یا ترشحات دهانه یا داخل رحم شخص مبتلا به ایدز یافت می‌شود. ویروس از طریق آمیزش جنسی، شریک شدن سوزن آلوده در افراد معتاد (Needle sharing) و یا به ندرت از طریق انتقال خون از فرد مبتلا منتقل می‌شود. نوزادان افراد مبتلا به HIV ممکن است قبل و یا مدتی کوتاه بعد از تولد از طریق شیر مادر درگیر این ویروس شوند.

ویروس HIV از طریق تماس دست و یا حتی از طریق بوسیدن منتقل نمی‌شود، حال آنکه CDC مخالف بوسیدن لب بر لب یا دهان بر دهان (بوسهٔ فرانسوی) می‌باشد، چرا آنکه ممکن است در بزاق شخص حامل مقداری خون وجود داشته باشد. در سال ۱۹۸۵ CDC مقرراتی را بـرای کـارکنان خدمات عمومی از جمله آرایشگران، متخصصین زیبایی و ماساژ تراپی وضع کرده است. البته هیچ نمونه‌ای از انتقال HIV از یکی از طرق بالا تا آن تاریخ گزارش نشده بود.

سوزن‌های خالکوبی، طب سوزنی و سوزن‌های مخصوص سوراخ کردن گوش بعد از استعمال باید دور انداخته شود و یا کامل ۳ ضد عفونی شوند وسایلی مانند تیغ ریش تراشی و یا حتی مسواک نباید مشترکاً استفاده شود.

وجود ویروس HIV مقاومت بدن را در مقابل هرگونه میکروب و یا ویروس دیگر کم می‌کند، طول عمر و مقاومت افراد زیر ۳۵ ساله به مراتب از افراد بالای ۵۰ ساله بیشتر است. داروهای کمک کننده به بیمار گران می‌باشد که گاه بیمه‌های خصوصی قادر به پرداخت آن نمی‌باشد. در مقابل این سؤال که آیا انتقال بیماری و یا ویروس از طریق مگس ممکن می‌باشد CDC این مسأله را کاملاً رد می‌کند. تا به حال هیچ نمونه‌ای در این موضوع گزارش داده نشده است.

از علایم این بیماری: تحلیل عضلات و ضعف عضلانی، بی حسی دستها و پاها، افسردگی، فراموشی و علایمی برابر زوال عقل و پیری از دست دادن اشتها، استفراغ، اسهال، مشکل شدن بلع غذا، زخم شدن و تَرَک افتادن پوست، عدم کنترل ادرار و مدفوع و درد بسیار زیاد است. گاه برای کاسته کردن درد از مواد مخدر استفاده می‌شود.

مرکز نگاهداری فوق در این مجله به چاپ رسیده. عکس‌های چاپ شده از افراد مصاحبه شونده نمی‌باشد. تمامی اسامی مستعمر و تغییر داده شده و نامی از مرکز فوق برده نشده تا حداکثر امنیت و محافظت شخصی از این بیماران (بخصوص بیماران ایرانی) تضمین گردد.

در این جا لازم می‌دانم از مدیر این مرکز و تمامی افرادی که در این مرکز مرا برای تهیه این گزارش یاری دادند تشکر کنم.

اولین مصاحبه با یک دوست ایرانی این مرکز است.

پرسش: با تشکر از اینکه اجازه مصاحبه به من دادید ممکن است بگوئید چند سال دارید و چند سال است که مبتلا به ایدز می‌باشید.

پاسخ: ۵۲ سالم است و نزدیک هفت سال که گرفتار شده‌ام.

پرسش: چگونه به این بیماری مبتلا شده‌اید؟

پاسخ: از یک دختر گرفته‌ام.

پرسش: حدس می‌زنید و یا مطمین هستید؟

پاسخ: مطمین هستم.

پرسش: این خانم دوست دخترتان بود و یا می‌شناختیدش و یا...؟

پاسخ: نه، این خانم بدکاره نبود. خودش دوست پسر داشت. بیش از چند بار ندیدمش.

پرسش: شما ازدواج کرده‌اید؟

پاسخ: بله، خانمم درست هفت سال پیش در اثر مرگ پسرم که در جریان سانحه تصادف اتومبیل از بین رفت فوت کرد. در آن موقع پسرم ۲۰ سال داشت. البته پسر دیگری هم دارم که الان ۲۰ سالش است و از وقتی، من وارد این بیمارستان شده‌ام تنها زندگی می‌کند. تا دیروقت کار می‌کند و درس می‌خواند. وقتی خانمم فوت کرد با این دختر آشنا شدم ولی به خدا بیشتر از یکی دو بار ندیدمش.

پرسش: از کجا متوجه شدید ایدز دارید؟

پاسخ: من اصلاً نفهمیدم. هفت سال پیش خوردم زمین رفتم بیمارستان آزمایش خون دادم و بعد به من گفتند من ایدز دارم.

پرسش: چه علایمی دارید؟

پاسخ: حالم خوب است می‌خواهم برگردم سر خانه و زندگیم.

پرسش: اینجا راضی نیستید؟

پاسخ: نه دارم دق می‌کنم. صد دلار پولی که داشتم روز اول از من دزدیدند. منتظرم بروم خانه.

پرسش: دوستان و فامیلتان چطور؟ با آنها تماس دارید؟

پاسخ: نه از کسی خبر ندارم. کسی هم از من خبر ندارد. آنها هم که خبر دارند فکر می‌کنند من بیمارستان خوابیدم و حالم خیلی بد است. نمی‌دانند چه مرضی دارم. از شمام خواهش می‌کنم اسم و فامیل من را ننویسید.

- نه، مطمین باشید. با تشکر از شما برای این مصاحبه.

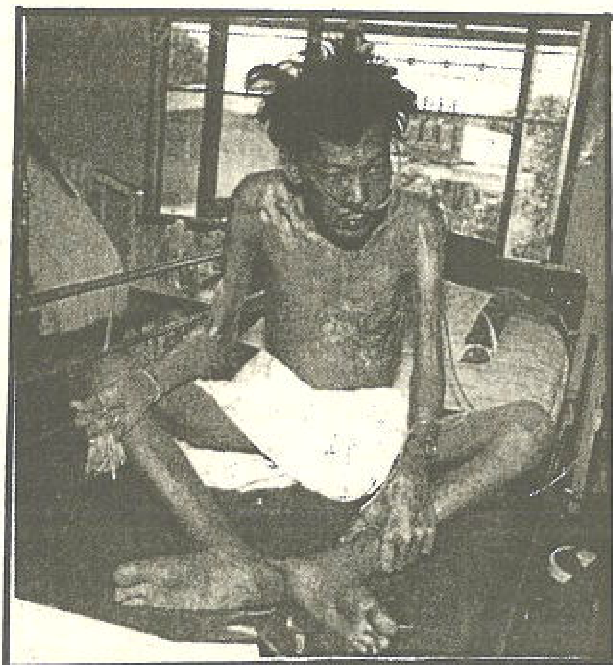
* * *

خانم مری ج. مبتلای دیگر ایدز است. بسیار ضعیف و رنگ پریده است. بیشتر اوقات روی صندلی چرخدار می‌باشد. هنگام مصاحبه به سختی سخن می‌گوید و گاهی در اثر ضعف چشمهایش را می‌بندید. در مقابل هر سؤال سه دقیقه تحمل می‌کند.

پرسش: مری چند سالتون است؟

پاسخ: ۴۸ سال.

میدان جنگی در پیکار با بیماری ایدز



پرسش: چند سال است مبتلا به ایدز شده‌اید؟
پاسخ: نمی‌دانم. اصلاً یادم نمی‌آید.
پرسش: حدس می‌زنید چگونه مبتلا شدید؟
پاسخ: از شوهرم. مطمئن هستم کس دیگری نداشتم که ازش بگیرم. (سرش را بر اثر ضعف پایین می‌گیرد).
پرسش: چند تا بچه دارید؟
پاسخ: سه تا، سه پسر دارم که خانواده‌ام از آنها نگهداری می‌کنند.
پرسش: شوهرت چطور؟ به سر او چه آمد؟
پاسخ: یادم نمی‌آید کی ولی مُرده.
پرسش: حالت چطور است، علایمی داری؟
پاسخ: خوب نیستم، حوصلهٔ حرف زدن ندارم. خیلی خسته‌ام. تمام تنم درد می‌کند. چیزی یادم نیست.
پرسش: از این جا راضی هستی؟
پاسخ: اگر راضی نباشم چکار کنم، چارهٔ دیگری ندارم کسی نیست که از من نگهداری کند. خانواده‌ام از من می‌ترسند (دوباره چشمهایش را در اثر ضعف می‌بندد).
پرسش: ترجیح می‌دم دیگر ازت سؤالی تکنم خیلی خسته‌ای.
پاسخ: متشکرم، وقت دیگر بیایید حالم شاید بهتر شود.
(یک هفته بعد از این مصاحبه دوباره سراغ «مری» رفتم حالش بدتر از روز مصاحبه بود. روز و ماه و سال را فراموش کرده بود ترجیح دادم به همین مصاحبه قناعت کنم).

***

«جفری. ه.» ۲۲ ساله، آمریکایی، جوانی بسیار خوش‌رو و خوش قامت در اثر بیماری ایدز دو بار دچار سکته مغزی شده، دستها و پاهایش حرکات منظم و طبیعی خود را از دست داده‌اند. تشنج زیادی در هر دو دست دیده می‌شود. «جفری» با کمک نرسهای مرکز راه می‌رود ولی بیشتر روی صندلی چرخدار نشسته. در مرکز دوستان بسیاری پیدا کرده. با وجودی که خودش دچار اشکال حرکتی است به تمام کهنسالان مرکز کمک می‌کند. بسیار مهربان و دوست داشتنی است.
پرسش: جفری چه بیماری‌ای داری؟
پاسخ: ایدز. تا به حال دو بار هم سکته مغزی کرده‌ام.
پرسش: یادت می‌آید چگونه مبتلا شدی؟
پاسخ: از طریق مواد مخدر، با چند نفر سوزن تزریق کننده مواد را شریک شدم حتماً یکی از آنها ایدز داشته و به بقیه نگفته بود.
پرسش: این افراد که با هم از مواد مخدر استفاده می‌کردید چه کسانی هستند؟
پاسخ: دوستانم. چند سال است که همدیگر را می‌شناسیم.
پرسش: چرا از مواد مخدر استفاده می‌کردی؟
پاسخ: نمی‌دانم، دیدم دوستانم استفاده می‌کنند من هم کردم.
پرسش: چند سالت بود که شروع به تزریق مواد مخدر کردی؟
پاسخ: شانزده سال.
پرسش: مدرسه می‌رفتی؟
پاسخ: بله، شاگرد خوبی هم بودم تمامی نمراتم A+ بود ولی به دلیل مواد مخدر مدرسه را ول کردم حتی معلم‌های مدرسه آنقدر از من راضی بودند که اسمم را برای ورود به دانشگاه داده بودند.
پرسش: چه آرزویی داری؟
پاسخ: وقتی مدرسه می‌رفتم همیشه دلم می‌خواست مددکار اجتماعی باشم و به مردم کمک کنم.
پرسش: الان هم دیر نشده می‌توانی به بچه‌ها کمک کنی و در مدارس راجع به مواد مخدر صحبت کنی.
پاسخ: فکر نمی‌کنم. نمی‌تونم بنویسم حرف زدنم را همه نمی‌فهمند. بعضی وقتها هم به سختی غذا می‌خورم، دستهایم خیلی می‌لرزند.
پرسش: خانواده‌ات کجا هستند؟

پاسخ: مادرم تنها زندگی می‌کند. بعضی وقتها به دیدنش می‌روم. تعطیلات آخر هفته پهلوش می‌روم، از پدرم هم خبری ندارم. خیلی وقته که از مادرم جدا شده.

پرسش: خواهر یا برادری نداری؟

پاسخ: نه ندارم.

پرسش: اگر می‌خواستی جوانی را نصیحت کنی به او چه می‌گفتی؟

پاسخ: می‌گفتم از دوست بد پرهیز کند. فکر نمی‌کنم مادرم یا پدرم نقش بدی در زندگی من داشتند. من خیلی دروغ می‌گفتم. با دوستهایم به پارتی‌های «بد» می‌رفتم ولی به آنها چیز دیگری می‌گفتم.

پرسش: فکر نمی‌کنی مادرت باید بیشتر مواظب و مراقب تو بود و رفتار تو را کنترل می‌کرد؟

پاسخ: نه تقصیر خودم بود. مادرم تقصیری نداشت.

«جفری» در حالیکه گونه‌هایش گود افتاده بود و صورتش سرخ شده بود خندید و گفت باید بروم سؤال دیگری نداری؟ سرم را تکان دادم و با صدای جرخداری و با سرعت از اطاق بیرون رفت.

«ماریو ج.» از السالوادور ۲۱ ساله. ماریو به زبان لاتین صحبت می‌کند و انگلیسی حرف نمی‌زند. از هم اطاقیش که خودش مبتلا به «ایدز» است تقاضای ترجمه کردم. ماریو جوانی لاغر و با جثه‌ای کوچک است. در سالن مرکز و یا توی راهروها همواره مشغول به شنیدن موسیقی از طریق گوشی است. گاهی هم با صدای موسیقی خودش را تکان می‌دهد. ماریو در اثر تورم پرده‌های مغز به دلیل ویروس HIV مدت سه تا چهار ماه در بیهوشی بسر می‌برده. از زمانی که به مرکز فوق منتقل شد از طریق لوله از شکم به او غذا داده می‌شد. قادر به صحبت کردن نبود. تمامی عضلات دستها و پاها گرفته شده بود و کسی را نمی‌شناخت. وضعیتی مانند کودک نوزاد داشت بعد از مدتی تمامی حرکات را به ندرت بازگرفت و توانست غذا بخورد. در حال حاضر راه می‌رود و گاهی در اثر ضعف در صندلی چرخدار می‌نشیند ولی همیشه خوشحال است.

پرسش: ماریو چگونه ایدز گرفتی؟

پاسخ: خوب به یاد ندارم. ولی فکر می‌کنم که از یک روسپی گرفته‌ام.

پرسش: در آمریکا مبتلا شدی یا در السالوادور؟

پاسخ: (می‌خندد و می‌گوید) نه در اینجا آمدم برای کار. درسم را توی السالوادور تمام کردم. اولین باری بود که با کسی می‌خوابیدم.

پرسش: چند سالت بود؟

پاسخ: ۲۰ سال. خوب یادم نمی‌آید. وقتی بهوش آمدم برادرم برایم جریان را تعریف کرد.

پرسش: یعنی خودت به یاد نداری؟

پاسخ: خیلی کم به یادم می‌آید.

پرسش: می‌دانستی زنی که با او خوابیدی ایدز دارد؟

پاسخ: نه مگر دیوانه بوده ولی مثل اینکه بی جان و مریض بود خوب به یاد ندارم.

پرسش: بر سر آن زن چه آمد؟

پاسخ: برادرم گفت بعد از چند ماه فوت کرد.

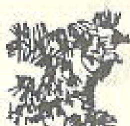
پرسش: حالت چطور است. الان که خیلی سرحالی؟

پاسخ: حالم خیلی خوب است. مثل بقیه هستم بعضی وقتها ضعف تمام بدنم را می‌گیرد و یا به غذا بی اشتها می‌شوم وزنم خیلی پایین آمده ولی خدا را شکر دارم راه می‌روم و همه جا می‌روم فقط بعضی وقتها فراموشی دارم ناراحت می‌شوم.

پرسش: خانواده‌ات در السالوادور می‌دانند چه بیماری داری؟

پاسخ: نه. فقط فکر می‌کنند مریض هستم ولی اصلاً نمی‌دانند «ایدز» است. در همین موقع هم اطاقی ماریو برایم به انگلیسی می‌گوید که تعداد زیادی از روسپیان دارای مدرک منفی بودن HIV از دکتر یا آزمایشگاه می‌باشند که قبلاً آن را به مشتری نشان می‌دهند و بعضی از این مدارک جعلی و دست خورده است.

از هم اطاقی ماریو تشکر می‌کنم با سکوت ولی سری پر از ناباوری و تعجب وارد راهروهای مرکز می‌شوم. خدایا کجا زندگی می‌کنیم؟ □



دوازده توصیه برای پرورش دادن فرزندان ناخلف و ناشایست



این مقاله توسط ادارهٔ پلیس شهر هوستون در تگزاس در سال ۱۹۵۹ تهیه شده است.

۱ - اگر می‌خواهید فرزندی ناخلف و ناشایست داشته باشید، از دوران نوزادی هر آنچه می‌خواهد، در اختیار او قرار بدهید. بدین ترتیب وقتی که بزرگ شد، تصور خواهد کرد که در زندگی همه چیز به او دو دستی تقدیم خواهد شد!

۲ - وقتی لغتی زننده و ناشایست آموخت، بر او بخندید تا مایهٔ تشویق و ترغیب او بشود. این ترغیب شما، باعث می‌شود لغات زننده‌تر جدیدی یاد بگیرد که موجب تعجب بیشترتان خواهد شد!

۳ - هرگز به او اصول اخلاقی و معنوی را نیاموزید. وقتی ۲۱ ساله شد و فردی بالغ بحساب آمد، خودش تصمیم می‌گیرد که به چه راهی برود!

۴ - هرگز از لغت «اشتباه»، «غلط» و «گناه» استفاده نکنید. این باعث شرمساری و سرافکندگی فرزندتان می‌شود. بدین ترتیب هنگامی که در سالهای آتی مرتکب جرمی شد، تمامی تقصیرها را بر گردن جامعه می‌اندازد و احساس مسئولیت نمی‌کند!

۵ - همیشه اسباب بازیها و لباسهایش را که در اتاق پراکنده شده است، جمع کنید. وقتی تمام کارهایش را برایش انجام دهید، یاد می‌گیرد که مسئولیتهای شخصی‌اش را به دیگران محول بکند!

۶ - بگذارید هر گونه مجله، مطلب و نشریه‌ای را که در دسترس او قرار دارد، مطالعه کند و به هر نوع موسیقی گوش بدهد. اجازه بدهید اشتهای مغز او از لاطائلات، مزخرفات و زباله‌های فرهنگی سیراب شود ولی سعی کنید در عوض غذاهایی که می‌خورد از بهترین‌های موجود باشد!

۷ - مرتباً در مقابل فرزندان خود در محیط

برگردان از:
رابرت صالح ربیع

خانواده بحث و دعوا کنید. آنگاه که با طلاق و بحرانهای خانوادگی روبرو شوید، آنها متعجب نخواهند شد.

۸ - هر مقدار پول را هر موقع که از شما خواست، در اختیارش قرار دهید. هرگز نگذارید کار بکند و مخارج خودش را با کار خودش بدست بیاورد. چرا باید سخت کوشی و مشقتهایی را که خودتان متحمل شدید، او هم متحمل بشود؟!

۹ - تمامی آرزوها و هوسهای او را برآورده کنید و در رفاه کامل پرورش بدهید. برآورده نکردن خواسته‌ها موجب اختلالات روحی در آینده می‌شوند!

۱۰ - هنگامی که به مشکلی در رابطه با معلمش، همسایه‌تان و یا پلیس برخورد کرد، همواره طرف او را بگیرید. در هر صورت، تقصیری معطوف فرزند شما نیست و آنها هستند که بر علیه فرزند شما قدم بر می‌دارند!

۱۱ - وقتی فرزندتان دچار مسایل بزرگی در زندگی شخصی‌اش می‌شود تمامی تقصیرات را بر گردن خودتان بیاندازید و بگویید «من هیچوقت در بهبود و ترقی او تلاشی نکردم».

۱۲ - آماده باشید که زندگی آینده‌تان سرشار از یأس و تأسف باشد. حتماً به این آینده خواهید رسید.





اسحاق رابین ۱۹۲۲ - ۱۹۹۵

در روز یکشنبه اول دسامبر (۱۲ حشوان) اسرائیل یادبود سومین سال سوء قصد و قتل اسحاق رابین نخست وزیر خود را گرامی داشت. به همین مناسبت مراسم یادبودی در پارلمان و شهرهای مختلف برگزار شد.

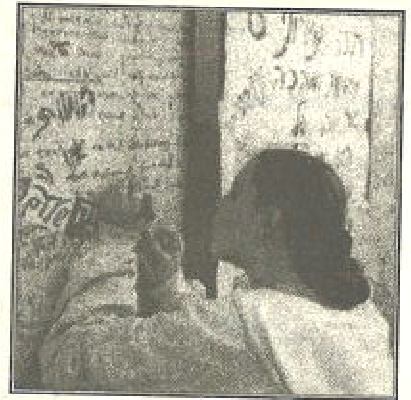
گوشه‌هایی از نوشته آریه بندر Aryeh Bunder در روزنامه اسرائیلی معاریو را از نظرتان می‌گذرانیم:

بر سنگ‌های دیوار گورستانی که اسحاق رابین و سایر دولتمردان اسرائیل آرمیده‌اند دست خط ناشناسی نوشته است: «رابین تو تنها نیستی» و اگر بتوان قوت قلبی برای دلهای شکسته باشد باید اقرار کرد که در عرض چند سال گذشته رابین و عقایدش تنها نمانده‌اند.

هر ماه هزاران نفر از اقصی نقاط اسرائیل بر مزار رابین اولین نخست‌وزیر مقتول اسرائیل ادای احترام می‌کنند. مردمی از نقاط مختلف و ایده‌های گوناگون مذهبی و لامذهب، پیر و جوان، کیبوتص و یا ساحل غربی و نوار غزه یهودی و عرب.

«ما متأسفیم که تو کشته شدی و ما امیدواریم که در گور مانند دنیای زندگان به تو سخت نگذرد.»

نوشته: شهره نوفر



دیوار از مزار برای بعضی‌ها به نشان همیاری و برای دیگران به منزله مخالفت است. همیاری برای نخست وزیر قربانی شده. ژنرال و قهرمان اسطوره‌ای اسرائیلی و مخالفت با ترور رابین و مخالفت با قاتل او. برای دیگران مزار اسحاق رابین بصورت محلی تاریخی در آمده است همانند گورستان Arlington در شهر واشنگتن که مزار جان اف. کندی رئیس جمهور مقتول آمریکایی در آن قرار دارد و یا جایی در شهر Yad Vashem موزه هلوکاست در نزدیکی اورشلیم.

اولین باران پائیزی مزار رابین را شستشو داده و از شمعهای چکیده شده، برگهای درخت کاج، گرد و خاک پاک کرده است. باران در عوض نوشته‌های مختلف جوانان اسرائیلی را بر سنگ مزار دوباره پدیدار نموده. نوشتن جمله‌ای بر سنگ مزار رابین در میان جوانان رسمی جدی است. نوشتارهای روی سنگ بطور غیر مترقبه‌ای از رشته محکم میان رابین و جوانان اسرائیل سخن می‌گوید. در میان خط‌ها و نوشته‌ها می‌توان پیام‌های عاشقانه، خاطره‌انگیز و امیدوار کننده‌ای را یافت.

دختری به نام Adi به روی سنگ نوشته: «من امروز دو شمع روشن کرده‌ام یکی برای تو و دیگری برای امید». دختر دیگری به نام Yardan با خط قرمز نوشته: «نمی‌دانم چرا این جمله مرتب در مغز من صدا می‌کند. با کمال تأسف مرگ اسحاق رابین را به اطلاع می‌رسانیم. چرا؟ یاردن.»

بسیاری از نوشته‌ها از رابین تقاضای بخشش می‌کنند. جمله‌ای که با نقاشی قطره اشکی پایان یافته این چنین می‌گوید: «ما متأسفیم که تو کشته شدی و ما امیدواریم که در گور مانند دنیای زندگان به تو سخت نگذرد.» و دختر دیگری می‌نویسد: «من یتیم شده‌ام چگونه می‌توان مرد خوب دیگری همچون تو بیابم، پدر؟» □

از گوشه و کنار

گردآورنده: رابرت صالح ربیع و مینو مقیمی

«فراموشی در ایام پیری»

تحقیقات اخیر در رابطه با فراموشی در سنین بالا بدین نتیجه رسیده‌اند که اغلب کهن‌سالان آنچه راکه باید در زندگی روزمره خود انجام بدهند به خاطر می‌آورند. اما اشکال موقعی به وجود می‌آید که آنها فراموش می‌کنند آنها را انجام داده‌اند یا نه.

نمونه‌ای از این فراموشی مصرف داروی روزانه است. آنها به خاطر می‌آورند که باید روزانه داروی خود را بخورند، ولی فراموش می‌کنند که آن را خورده‌اند یا نه. به این ترتیب امکان دارد، دارو را از مقدار تجویز شده بیشتر و یا کمتر مصرف کنند و این عامل سهمی در صحت و سلامت آنها خواهد بود.

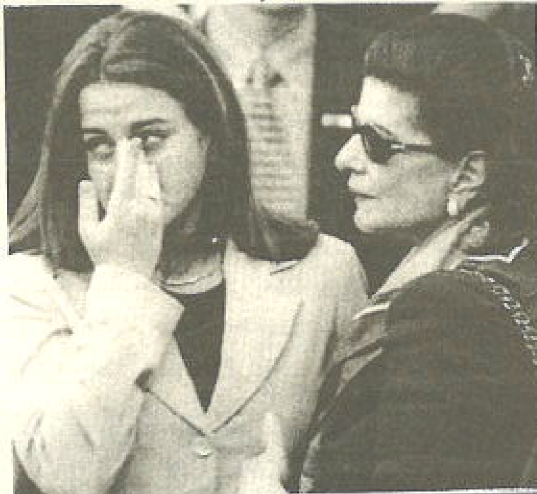
در این افراد تمایز کاری که قطعاً انجام شده با کاری که می‌بایست انجام بشود مشکل‌تر می‌گردد. مغز، عمل انجام شده را کاملاً ثبت نمی‌کند و در حافظه نمی‌سپرد.

بنابراین برای جلوگیری از فراموشی، هر عملی، احتیاج به فکر کردن بیشتر در هنگام انجام آن، دارد. به عنوان مثال، به هنگام میل دارو، باید آن را در دهان نگهداشت و یا با لیوانی متفاوت از لیوانهای روزمره آب را با دارو نوشید. فکر کردن بیشتر در مورد هر عمل، باعث دقیق‌تر آن عمل در حافظه می‌شود و نهایتاً این افراد با مسائل فراموشی کمتر مواجه خواهند شد.

«آیا فیلم پرنده‌های آلفرد هیچکاک به حقیقت می‌انجامد؟»



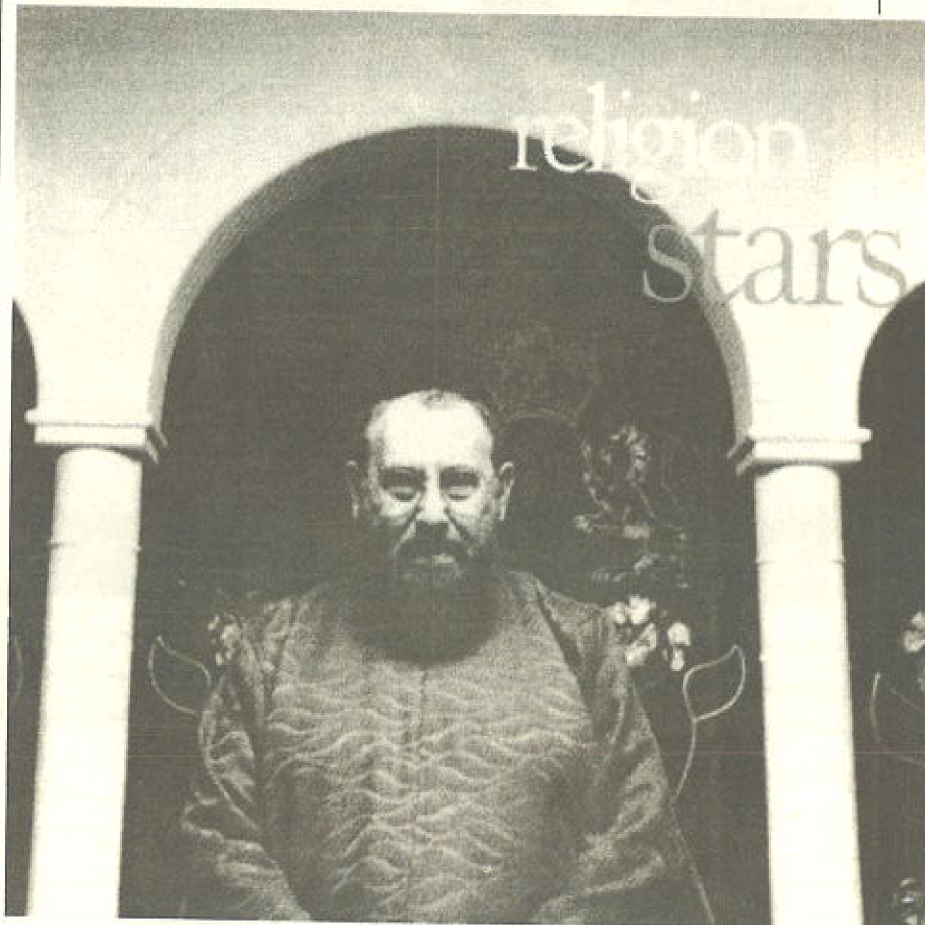
طبق گزارشهای موزه تاریخ طبیعی کالیفرنیا بر تعداد کلاغهای لوس‌آنجلس روزانه افزوده می‌شود. در سال ۱۹۷۷ تعداد کلاغها در زمان کریسمس فقط ۳۶۵ و در سال ۱۹۹۵ تعدادشان به ۳۶۵۹ رسید. البته Elnino را نباید مقصر شمرد. کلاغها هم مانند سایر مردم، لوس‌آنجلس را به دلیل نور زیاد (آنان را از دشمنانشان مانند جغد حفاظت می‌کند) غذا و وجود زیاد موش و دانهٔ گیاهان انتخاب کرده‌اند. در دره‌های Mullolland تعداد کلاغها در ظهر فیلم پرنده‌های آلفرد هیچکاک را زنده می‌کند.



«سالگرد مرگ اسحاق رابین»

در سالگرد مرگ اسحاق رابین بیوهٔ او لئا و نوهٔ او نوابن آرتری و هزاران نفر در میدان تل‌آویو در جایی که او را به قتل رساندند (در سال ۱۹۹۷ شرکت کردند. تعداد مذهبیون افراطی در این مراسم به مراتب کمتر از گروههای دیگر بود.

«هنرمندهای معروف هالیوود در کبالا سنتر بورلی هیلز»



مرکز آموزشی کبالا یا Kabbalah Learning Center با سمت ربای فیلیپ برگ پایه گذاری شد. بزرگترین هنرمندان، روزانه در این مرکز در رفت و آمد هستند.

Madona (مادانا)، باربارا استرایسند، الیزابت تایلور، کورتنی لاو (Cortny Love)، ماریا کوری (Maria Cury)، روزن بار (Rosan Bar) و غیره برای مشورت در تصمیم‌گیری‌های شغلی و خصوصی خود با این مرکز تماس میگیرند. مادانا خواننده معروف آمریکا تاریخ و ساعت زایمان دختر خود و تولید CD معروف خود به نام Ray of Light را با مشورت این مرکز انتخاب کرده و موفقیت CD خود را مدیون کبالا سنتر می داند.

«احساسات نوجوانی»

آیا از به سادگی احساساتی شدن نوجوانان تعجب می‌کنید؟

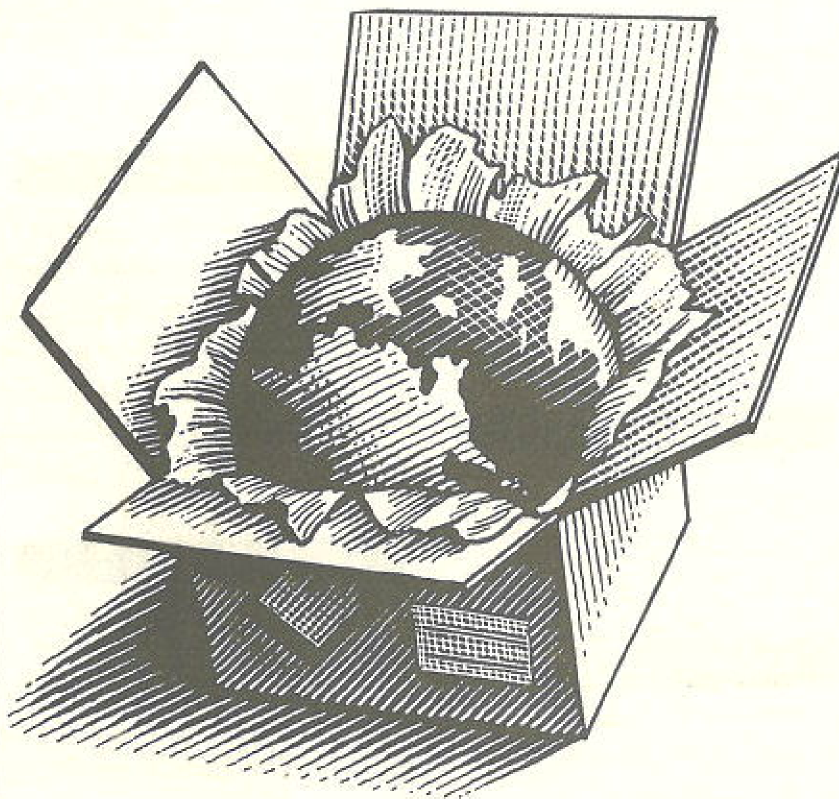
تحقیقات دانشمندان بر روی مغز نوجوانان نشان داده است که در هنگام واکنش به عوامل محیط و برانگیخته شدن احساساتی نظیر ترس، عصبانیت و وحشت، جریان خون در مغز آنان به مقدار زیادی در مرکز آمیگدالا (Amygdala) که مرکز احساسات و عواطف است، افزایش می یابد.

در حالیکه در بزرگسالان، در هنگام واکنش به محیط، جریان خون به مقدار زیادی به بخش پیشین مغز منتقل می‌گردد. در این بخش، مراکز افکار و استدلال قرار دارند که احساسات را در انسان تا حد زیادی کنترل می‌کنند. در نتیجه، یک فرد بالغ به سادگی یک نوجوان در برخورد با عوامل محیط احساساتی نمی‌شود.

«قاتل خوش لباس»

دینا سوگری (Dana Sue Grey) زن قاتلی است که تا به حال چند پیرزن را به قتل رسانده و بعد از مدت طولانی توسط پلیس Riverside دستگیر و به زندان انداخته شد. نقطه جالب در مورد این خانم علت کشتن و نحوهٔ کشتن اوست. او در دادگاه اعتراف کرده که به علت علاقهٔ مفرط به خرید لباس، عطر، کفش و کیف، احتیاج به (Credit Card) کردیت کارتهای مقتولینش داشته، قبل از هر قتل برای پدیکور و مانیکور و استفاده از حمام سونا به Palm Spring می‌رفته و بعد از هر قتل دوباره به مراکز مهم خرید و آرایشگاه سر می‌زده و شیک پوشی، بوی خوش و ناخن‌های درست کرده این خانم و استفاده از دیزاینرهای معروف دنیا تعجب ادارهٔ پلیس را برانداخته است.

اگر انسان خوش قلبی هستید و وقت دارید، در کارهای داوطلبانه و خیریه سازمان سیامک شرکت کرده و با ما به دیگران کمک کنید این کار، زیباترین تجلّی انسان بودن شماست.



چشم‌اندازی به:

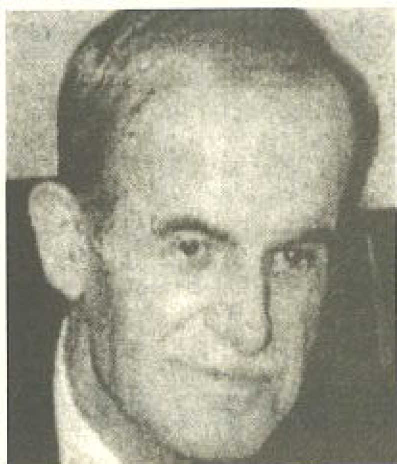
چهار گوشه جهان

لیست مواد کاشر

اخیراً یکی از بزرگترین فروشگاه‌های مواد غـذایی در ایالت واشـنگتن دی.سی. لیست بزرگی که بصورت کتابچه چاپ شـده است از مواد غذایی کاشر تهیه نموده که قیمتهای آنها از قیمت غذای کـاشر بـا مـارک معـروف ارزانتر است. البته مـوادی کـه ایـن فـروشگاه عـرضه می‌کند تحت نظر راب‌هـای مسئول تـهیه شـده است.

مخالفت آقای حافظ اسد رئیس جمهور سوریه

اخیراً در پی دیداری که آقای حافظ اسد از فرانسه نمود دولت فرانسه از او خواست که برای جسـتجوی آقـای **Alois Brunner** کـه یک مأمور شناخته شده نازیها است در سوریه دست به اقداماتی بزند. ولی آقای حافظ اسـد بـا ایـن درخواست مخالفت نمود. شـواهـدی در دست است کـه آقـای **Brunner** بـا خیـال راحت در



سوریه زندگی می‌کند با نام مستعار مدتی بـرای پلیس سوریه کار کـرده و زمـانی دستیار آقـای حافظ اسد بوده است.

همکاری سه جانبه

اخیراً در شهر بروکسل سه گروهی مـذهبی از جمله **Beth Hillel Sinagogue** (یهودی) **Catholic Perish of Notre-Dame de L'Immaculeé** (مسـیحی) و **Brussels Mosque** (مسلمان) جوانان گروه مذهبی خود را بـه یک گـردهم‌آیی دعـوت کـرده‌انـد تـا بـا یکدیگر آشنا شده و به شناخت مذهب یکدیگر آشنایی پیدا کنند.

آزادی بیان

یک تهیه کننده فیلم درکشور سوئیس بخاطر درست کردن فیلمی که در آن از دولت سوئیس بخاطر همکاری با آلمان نازی انتقاد شده است به محاکمه کشـانده است. ایـن فـیلم **Gold and Jewish Money** نام دارد.

تهیه کننده این فیلم یک شرکت انگلیسی در سـوئیس مـی‌باشد کـه مـدعی است هـمکاری سـوئیس بـا نـازیها زمان جنگ جهانی دوم را طولانی‌تر کرده است و احتمالاً یهودیانی که در زمان جنگ از ایتالیا اخراج شده‌انـد از طـریق کشور سوئیس به کمپ نازیها اعزام شده‌اند.

درجه اول

دانش‌آموزان سال آخر دبیرستان اسرائیل در یک مسابقه ریاضی رتبه اول را در جهان به دست آورده‌اند. کشور فرانسه نیز این افتخار را دارد که با اسرائیل در این زمینه یکی باشد. مقامهای بعدی را به ترتیب شوروی و سوئیس حائز شده‌اند.

دنیای آب

باستان شناسان کشور اسرائیل در حفاری‌های علمی خود مخزن آبی را در شهر اورشلیم کشف کرده‌اند که توسط دو برج بزرگ محافظت می‌شده است و این نشان دهنده این است که در کشور کنعان و در حدود سال ۱۸۰۰ قبل از میلاد، اورشلیم متمدن‌تر از آن بوده که در حال حاضر به نظر می‌رسیده است.

توسعه دانشگاه

دانشگاه معروف Bar Ilan در کشور اسرائیل اخیراً اعلام کرده است که در نظر دارد محوطه دانشگاه خود را تا ۷۰ هکتار توسعه دهد و این باعث می‌شود که محوطه این دانشگاه دو برابر گردد. این دانشگاه در حال حاضر بزرگترین دانشگاه کشور اسرائیل نامیده می‌شود.

جایزه دوستی

در کشور ونزوئلا پدر روحانی Father Luis Ugaldo بنیان گذار دانشگاه Catholic University Andros Bello می‌باشد که اخیراً از طرف جامعه یهودیان ونزوئلا بخاطر علاقه‌اش به تاریخ یهود و کوشش او برای دوستی دو ملت اسرائیل و ونزوئلا جایزه‌ای به او تعلق گرفته است.

شجاعت

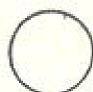
در شهر لندن اخیراً مراسمی برای بزرگداشت دو نفر هلندی که در زمان نازیها به سه خانواده یهودی و یک زن کمک کرده و آنها را در خانه خودشان مخفی ساخته بودند بر پا شده است. در مکانی که یهودیان مخفی شده بودند یک زنگ خطر برای نزدیک شدن نازیها به آن مکان تعبیه شده بود.

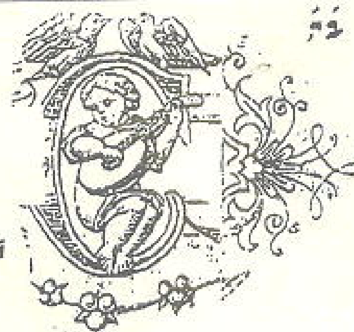
کمپانی فولکس درجنگ جهانی دوم

کمپانی بزرگ فولکس واگن اخیراً اعلام کرده است که حاضر است به یهودیانی که در زمان جنگ جهانی دوم بعنوان برده در این کمپانی کار می‌کرده‌اند غرامت بپردازد. تا به حال این کمپانی دولت آلمان را مسئول پرداخت غرامت می‌شناخت. در زمان جنگ در حدود ۱۵،۰۰۰ زندانیان یهودی نازیها در این کمپانی به کار در حد بردگی اشتغال داشته‌اند.

کمک‌های بشری

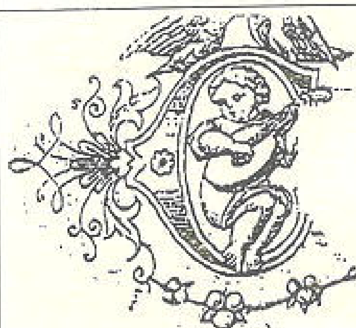
در اثر جنگ داخلی در کشور گینه عده بسیاری مجبور شده‌اند خانه و کاشانه خود را رها ساخته به نقاط دیگر کشور که امن‌تر است کوچ کنند. بنا به درخواست دولت گینه کشور اسرائیل محمولاتی از قبیل دارو و وسایل صنعتی به آن کشور اهدا کرده است.





شب شِعر و موسیقی

گروه فرهنگی ارتص



برای تنویر افکار جوانان و آشنایی خانواده‌های یهودی تقدیم می‌کند

برگزاری شب شعر و موسیقی و رقص و طنز

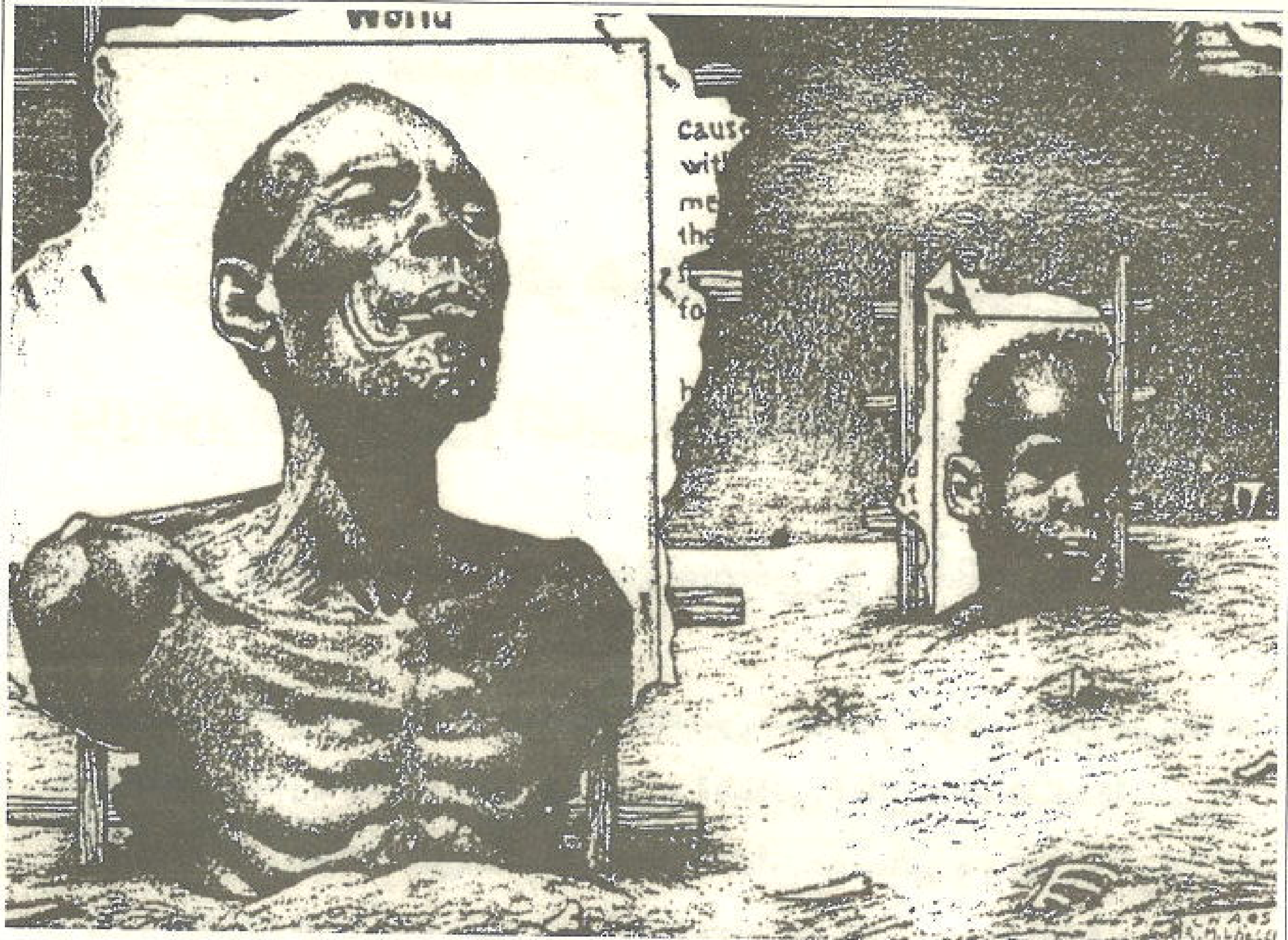
به سرپرستی «فاریابی» که بیست و پنجمین شب شعر خود را اجرا می‌نماید به منظور پیشبرد نطق و بیان جوانان و آشنایی آنان به فرهنگ فارسی با هنرنمایی خوانندگان محبوب و هنرمندان موسیقی و رقص و آواز در تالار مجتمع فرهنگی واقع در ۶۱۷۰ ویلبر در شهر رسیدا اجرا می‌شود

زمان: شنبه ۶ فوریه ۱۹۹۹ ساعت: ۷:۳۰ بعد از ظهر

لطفاً برای تهیه بلیط به مکان‌های زیر مراجعه نمایید

دفتر مجتمع فرهنگی ارتص	۹۳۰۳ - ۳۴۲ (۸۱۸)	فاریابی	۵۴۴۸ - ۹۰۵ (۸۱۸)
چشم روشنی شالوم	۹۷۰۱ - ۳۷۹ (۸۱۸)	گالری ستاره	۴۹۲۹ - ۴۷۰ (۳۱۰)
کاشر بازار	۶۶۶۶ - ۳۴۲ (۸۱۸)	ایلات مارکت	۷۵۸۵ - ۶۵۹ (۳۱۰)
انسینو کاشر	۷۹۰۰ - ۳۴۳ (۸۱۸)	اپتیکال کلینیک نفاس	۲۸۶۸ - ۲۷۸ (۳۱۰)
		منیژه احدوت	۲۱۲۹ - ۷۰۸ (۳۱۰)

این برنامه غیر انتفاعی و بلیط ۱۲ دلار می‌باشد



سیاست گرسنگی

شاید تعجب کنید، ولی آیا می‌دانستید که ثروت ۳ نفر از ثروتمندترین مردم دنیا رویهم رفته بیشتر از درآمد به رویهم ۴۸ کشور فقیر دنیاست؟

همه آگاهند که در عرض ۲۰ سال گذشته نابرابری بین کشورهای ثروتمند و در حال رشد بیش از پیش افزایش یافته ولی به سختی می‌توان باور داشت که در عرض این ۲۰ سال این شکاف همچنین ژرف گردیده باشد. در سال ۱۹۶۰ - ۲۰٪ درآمد سرانه کشورهای ثروتمند ۳۰ برابر ۲۰٪ درآمد سرانه کشورهای فقیر بوده است و آمار سال ۱۹۹۵ سازمان ملل نشان می‌دهد که این اختلاف اکنون به ۸۲ برابر رسیده است. در همین گزارش آمده است مردم بیش از ۷۰ کشور فقیر و در حال توسعه درآمد سرانه کمتر از ۲۰ سال قبل گردیده و درآمد نزدیک به ۳ میلیارد نفر، یعنی بیش از نیمی از جمعیت جهان کمتر از ۲ دلار در روز است.

تهیه و ترجمه: شهره نوفر

با وجودی که فرآورده‌های مختلف غذایی بیش از پیش در دسترس همگان است تعداد افراد بی خانمان، گرسنه، فقیر و فاقد کار همچنان رو به افزایش است. از ۴/۵ میلیارد جمعیت کشورهای فقیر و در حال پیشرفت ۱/۳ فاقد آب آشامیدنی سالم هستند. ۱/۵ کودکان در کمبود تغذیه رنج می‌برند و ۲ میلیارد نفر یعنی ۱/۳ تمام جمعیت جهان دچار کم خونی هستند.

آیا این همه تیره روزی جواب نسل بشر

است؟ مسلماً جواب غیر از این است. محاسبات سازمان ملل نشان می‌دهد که هزینه تغذیه صحیح «آب آشامیدنی» سالم، تحصیل، درمان و بهداشت این جمعیت برابر است با ۴٪ ثروت ۲۳۵ ثروتمند بزرگ دنیا!

به عبارت دیگر هزینه تهیه غذا و بهداشت بیش از نیمی از جمعیت دنیا برابر است با ۱۳ میلیارد دلار در سال. مردم کشورهای مشترک المنافع اروپا و آمریکا سالیانه بیش از ۱۳ میلیارد دلار هزینه خرید عطر و ادوکلن می‌کنند.

ماه آینده جهان پنجاهمین سالگرد اعلامیهٔ حقوق بشر را جشن می‌گیرد. در اعلامیهٔ حقوق بشر آمده است: «هر فرد بشر حق دارد که از مزایای زندگی برای خود و خانواده‌اش استفاده کند.» از آن جمله: خوراک، بهداشت، مسکن و

و ۸۰۰ میلیون نفر از سوء تغذیه و گرسنگی رنج می‌برند.

مجدداً باید یادآور شد که قحط سالی قابل پیش‌بینی است. تغییر درجه حرارت و میزان ریزش باران در نقاط مختلف گیتی قابل پیش‌بینی است و در نتیجه میزان احتیاج وارد کردن به مواد غذایی به مناطق مختلف به آسانی قابل سنجش می‌باشد.

به عنوان مثال وقتی یکی از برنامه‌های وابسته به سازمان ملل مثل «سازمان مقابله با گرسنگی» "Action Against Hunger" وارد گود شوند می‌توانند در عرض چند هفته جلوی قحطی را بگیرند. با وجود این هنوز گرسنگی مشکل بزرگ نسل بشر می‌باشد.

ممکن است سؤال کنید چرا؟ در جواب باید

لیبریا، کره شمالی، برمه و افغانستان دولتها و رژیم‌های کودتایی نظامی با به اسارت گرفتن و گرسنه نگاه داشتن شهروندان خود به دنبال راههای سیاسی مختلفی می‌گردند. تغییر درجه حرارت یا کم آبی و بی بارانی تنها دلیل قحطی و گرسنگی نیست. در کشور آفریقایی سیرالئون Sierra Leone پاسداران و سپاه انقلابی پس از کودتا و برکنار گذاشتن دولت در یک سال پر از وحشت و ترور و با برنامه ریزی دستهای دهقانان را از بدنشان قطع کرده تا آنان نتوانند محصولات مزارعشان را درو کنند.

جایزه نوبل در اقتصاد امسال به پرفسور Amartya Sen تعلق گرفت. وی در تئوری خود نشان داده که چگونه سیاست نادرست دولتها در کشورهای غنی از محصولات غذایی

هر فرد بشر حق دارد که از مزایای زندگی برای خـود و خانـواده‌اش استفاده کنـد

حقوق اجتماعی را می‌توان نام برد. متأسفانه برای پاره بزرگی از جمعیت بشر این حقوق غیر قابل دسترس می‌باشد.

به عنوان مثال خوراک را در نظر بگیرید. نه تنها در دنیا کمبود مواد غذایی وجود ندارد، بلکه روز به روز بر میزان مواد غذایی تهیه شده و ذخیره دنیا افزوده می‌شود. میزان موجودی مواد غذایی در دنیا به اندازه‌ای است که می‌توان به تمام افراد بشر روزانه ۲۷۰۰ کالری مواد غذایی رساند. کسانی که بیشتر از سایرین به این مواد غذایی احتیاج دارند و می‌باید این محصولات را بخرند، متأسفانه در شمار فقیرترین افراد هستند. بزرگترین مشکل در غذا رسانی به همین مسئله ختم می‌شود و به این دلیل سالانه ۳۰ میلیون نفر از گرسنگی جان می‌دهند

گفت که گرسنگی اسلحه سیاسی دنیای امروز است. قحطی بی جهت پدید نمی‌آید. گرسنگی حاصل بدگمانی غیر قابل تصور دولت‌ها و رژیم‌های نظامی کشورهایی است که در پایان دوره جنگ سرد میان شرق و غرب، کمکهای مالی و درآمد حاصل از این دو قدرت نظامی بزرگ را از دست داده و در نتیجه به عکس گرسنگی دادن به دشمن، گرسنگی را نصیب مردم خود کرده‌اند. با ایجاد قحطی و گرسنگی در میان شهروندان خود، این دولتها توجه وسایل ارتباط جمعی بین‌المللی را به خود جلب کرده و در نتیجه درهای کمکهای بلاعوض مختلف نقدی، غذایی، بهداشتی و نظامی را به روی خود باز می‌کنند.

در کشورهایی چون سومالی، سودان،

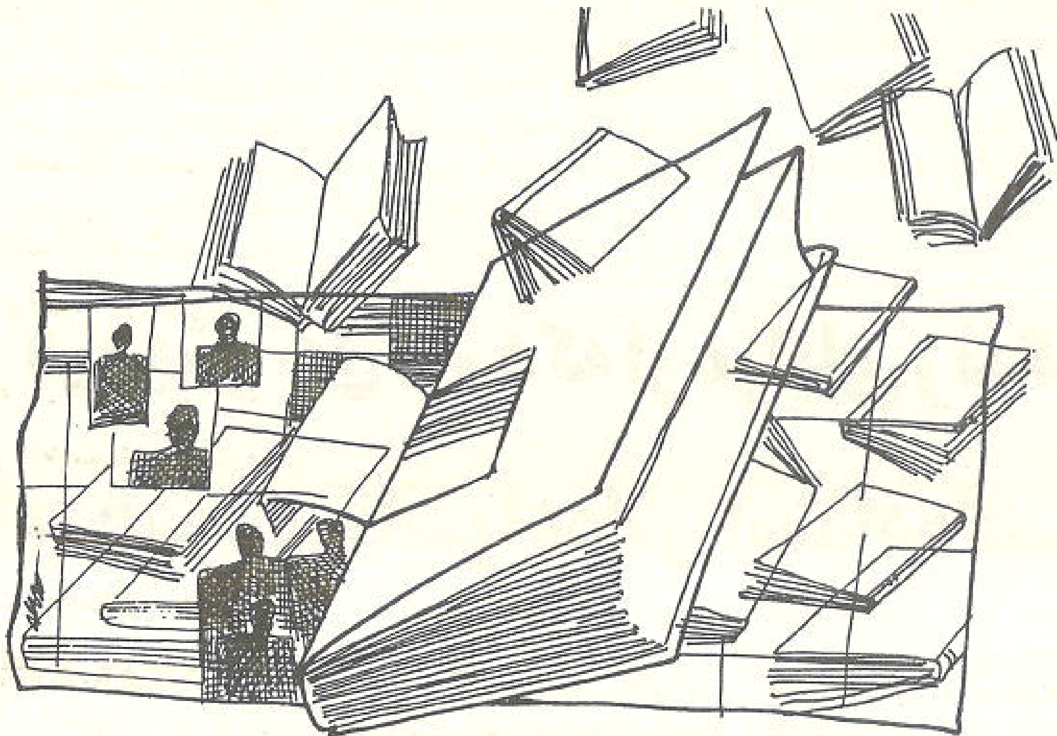
باعث بروز قحطی در آن کشورها می‌شود. در چند مورد او صریحاً به این نتیجه رسیده که تا کنون در هیچ کشور آزاد و دموکرات با وسایل ارتباط جمعی بدون سانسور، قحطی و گرسنگی اتفاق نیافتاده است.

در مخالفت با گروههای آزادیخواه‌ها و مخالف، پرفسور Sen دلیل می‌آورد که بالاترین مسئولیت در مورد جامعه خودکفا را نباید به اقتصاد آن نسبت داد بلکه باید به دولت آن نسبت داد. هر کشور و دولتی می‌باید به وضع شهروندان خود واقف بوده و به درخواستهای آنان گوش داده و بر طبق آن عمل کند. در عین حال به وضع و درخواستهای مردم دنیا نیز گوش فرا دهد. □

ژورنالیزم کوته‌نگر و سودجو

رسانه‌های خبری آمریکا به باد انتقاد گرفته می‌شوند

رسانه‌های خبری آمریکا که به دلیل تکیه کردن روی بخش روابط جنسی رسوایی پرزیدنت کلینتون به باد انتقاد گرفته شده بودند، اکنون با سیلی از سرزنش پیرامون رفتار ناپسند خود در موارد دیگر روبرو گشته‌اند. پخش خبرهای ساختگی و دروغین، ارتکاب به دزدی ادبی (استفاده از نوشته‌های دیگران به نام خود) و به کار گرفتن فشار و زور برای گرفتن شهادت



از افراد، از جمله اتهاماتی است که به این رسانه‌ها وارد شده و حرفه‌ای بودن و مسئولیت آنها را مورد پرسش قرار می‌دهد. اما آنچه که به گونه‌ای بسیار بنیادین مورد بحث قرار گرفته است روحیه و روش پول پرستانه و پولسازانه این رسانه‌ها است. روشی که به پیروزی رسیده است زیراکه آسانتر و پر درآمدتر از ژورنالیزم مسئول است. ژورنالیزمی که به جای آگاه کردن مردم آنها را سرگرم می‌کند و آگاهانه ابعاد خبری بین‌المللی را نادیده می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که مردم از خبرهای سطحی که به آنها فقط احساس ناتوانی و بیچارگی می‌دهد خسته شده‌اند. امروزه در بیش از دو سوم گیتی شمار کسانی که به اخبار رادیو و تلویزیون و یا نشریه‌ها توجه می‌کنند دچار کاهش چشمگیر شده است؛ اشتراک روزنامه‌ها و مجلات تجدید نمی‌شود و علاقهٔ جوانان به اخبار به گونهٔ خطرناکی سقوط کرده است.

دلایل گوناگونی برای این دلزدگی مردم وجود دارد. نخست آنکه روزنامه‌ها و تلویزیونها برای افزایش بیننده و خریدار و سودجویی بیشتر مد روز، داستانهای بیهوده و پیش پا افتاده، رسوایی‌ها، غیبت پیرامون هنرپیشگان و ورزشکاران حرفه‌ای، جنایت‌های گوناگون و سکس بجای اخبار جدی، در یک سراشیبی سقوط افتاده‌اند. هنگامی که سردبیران و مسئولان برنامه‌ها آگاهانه با تبلیغات چی‌ها دست به دست یکدیگر می‌دهند و برای جلب درآمد بیشتر

نوشته: سرج حلیمی **Serge Halimi**
برگرفته از: مجله لوموند دیپلماتیک
برگردان از: دکتر بدیع بدیع‌الزمانی

اخبار شبکه‌های تلویزیونی غالباً چیزی به جز آدمکشی، وضع هوا و خبرهای ورزشی ندارند. به گفتهٔ یک صاحب نظر «اخبار شبکه فقط خبرهای رسوایی‌های جنسی، فیلم ویرانی حاصل از سیل و زلزله همراه با گریه مردم عزیز از دست داده، مسابقات اسب سواری، تبلیغات جنگ خواهانه گاهگاهی، و هیاهوی بسیار پیرامون شرکت‌های غول آسا را بخورد مردم داده و هیچگونه خبر اساسی سیاسی آمریکا و یا جهان را پخش نمی‌کنند».

برای خود و برای شرکت‌های تبلیغ دهنده، مسئولیت ژورنالیستی خود را فراموش می‌کنند، اعتماد مردم نسبت به خود را از دست می‌دهند. امروزه تعریف خبر عوض شده به طوری که اخبار اکنون آن چیزی است که سرگرم کننده و در عین حال پولساز است. به گفته دیگر، اخبار دیگر آگاهاندن مردم از حقیقت رویدادها نیست بلکه داستانهایی است که با بهره گیری از احساسات، شمار خواننده را زیادتر می‌کند تا روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها با ادعای داشتن هواخواه زیاد آگهی‌های تبلیغاتی گرانتر و بیشتری بفروشند، و این خود موجب می‌گردد که ارزش رسانه‌ها از دید مردم کمتر شود. در آمریکا، میان سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۷ در صد بزرگسالانی که پیوسته روزنامه می‌خوانند از ۷۸٪ به ۵۹٪ کاهش یافت. این ارقام در میان خوانندگان ۲۱ تا ۳۵ ساله بسیار دلسرد کننده‌تر است زیراکه از ۶۷٪ در سال ۱۹۶۵ به ۳۹٪ در سال ۱۹۹۰ و حتی ۳۱٪ در سال ۱۹۹۷ کاهش یافته است. در دهه گذشته با آنکه جمعیت آمریکا بیش از ۲۰ میلیون افزایش داشته، شمار روزنامه‌خوانها ۱۰٪ کاهش داشته است.

دلیلی که غالباً ارایه شده و مورد پذیرش نیز قرار می‌گیرد این است که وجود تلویزیون در این امر مؤثر بوده است. اما شمار بینندگان اخبار سه شبکه عمده تلویزیونی نیز در یک دورهٔ پنجساله از ۶۰٪ به ۳۸٪ کاهش یافته است. در سال ۱۹۸۰، ۳۷/۳٪ از بینندگان تلویزیونی آمریکا اخبار شبانه شبکه‌های ABC, NBC, CBS را می‌دیدند. در سال گذشته این رقم به ۲۴/۳٪ سقوط کرد. آیا می‌توان گفت که اینترنت همان بلایی را بر سر تلویزیون آورده است که تلویزیون بر سر روزنامه‌ها آورده بود؟ از سال ۱۹۹۵ شمار آمریکایی‌هایی که دست‌کم هفته‌ای یکبار برای گرفتن خبر به اینترنت رجوع می‌کنند از ۱۱ میلیون به ۳۶ میلیون نفر افزایش یافته است، اما تقریباً همگی آنان برای دریافت آگاهی بیشتر از خبری که قبلاً از رسانه‌های دیگر گرفته‌اند به اینترنت می‌روند.

اخبار شبکه‌های تلویزیونی غالباً چیزی به جز آدمکشی، وضع هوا و خبرهای ورزشی ندارند. به گفتهٔ یک صاحب نظر «اخبار شبکه فقط خبرهای رسوایی‌های جنسی، فیلم ویرانی حاصل از سیل و زلزله همراه با گریه مردم عزیز از دست داده، مسابقات اسب سواری، تبلیغات جنگ خواهانه گاهگاهی، و هیاهوی بسیار پیرامون شرکت‌های غول‌آسا را بخورد مردم داده و هیچگونه خبر اساسی سیاسی آمریکا و یا جهان را پخش نمی‌کنند».

کمتر از ۳ سال پیش شمار شهروندان آمریکایی که قاضی دادگاه او.جی.سیمسون را می‌شناختند بسیار بیشتر از کسانی بود که رئیس مجلس این کشور یعنی نیوت گینگریچ را می‌شناختند. البته این چندان جای شگفتی نیست زیراکه در سال ۱۹۹۵ سه شبکه سراسری تلویزیونی آمریکا رویهمرفته ۲۶ ساعت و ۵۰ دقیقه به جریان دادگاه سیمسون و فقط ۳ ساعت و ۳۹ دقیقه به جدال بودجه میان کنگره و کاخ سفید -که موجب بسته شدن کامل دولت فدرال انجامید- اختصاص دادند. شبکه CNN نیز که خود را «شبکه جهانی» می‌خواند -با اینکه سیمسون را کسی در دنیای خارج از آمریکا نمی‌شناخت- ۷۰ خبرنگار به محاکمه وی اختصاص داده و ۶۳۰ ساعت برنامه پیرامون او پخش کرد!

و اما اخبار کانالهای محلی به معنای واقعی کلمه دچار بیماری کوته‌نگری و پوچی ژورنالیستی می‌باشند. ۷۲٪ این برنامه‌ها با گزارش بزهکاری و جنایت آغاز می‌شوند و این بخش ۲۹٪ تا ۳۳٪ تمامی زمان اخبار آنها را می‌گیرد.

چندی پیش محتوای اخبار محلی تلویزیونی ۱۳ شهر بزرگ آمریکا مورد پژوهش قرار گرفت. این پژوهش نشان می‌دهد که فشار مشاورین بازاریابی (برای گرفتن آگهی‌های تبلیغاتی) موجب گردیده که محتوای برنامه خبری همهٔ این کانالها از Boston (بوستون) گرفته تا San Antonio (سن آنتونیو) یک

شکل بشوند. در یک چنین برنامه خبری نیم ساعته، جنایت، گزارش هوا، تصادفات، حوادث بد، جریانات پیرامون ستارگان و هنرپیشگان، ورزش و آگهی‌های تبلیغاتی رویهمرفته ۲۴ دقیقه و ۲۰ ثانیه را به خود اختصاص می‌دهند. بدین ترتیب برای گزارش تمام اخبار محلی دیگر، اخبار جهان، خبرهای پزشکی، آموزشی، علمی، محیط زیست و غیره فقط ۵ دقیقه و ۴۰ ثانیه باقی می‌ماند!

برژینسکی، مشاور امنیتی جیمی کارتر می‌گوید که مردم آمریکا به گونهٔ سرسام‌آوری خواستار سرگرمی و تفریح هستند.

نکته دیگر این است که گزارش رویدادهای جهان در رسانه‌های آمریکا روز به روز کمتر می‌شود. در سال ۱۹۸۷ مجله تایم ۱۱ خبر روی جلد خود را به اخبار بین‌المللی اختصاص داده بود در حالی که در ۱۹۹۷ این رقم به ۱ کاهش یافت. شبکه CNN که با افتخار اعلام می‌دارد که ۱۷۰ میلیون بیننده در ۲۰۰ کشور دنیا دارد، در خود آمریکا چندان خریداری ندارد. در طول ۲۰ سال گذشته گزارش رویدادهای بین‌المللی در شبکه‌های عمده تلویزیونی آمریکا از ۴۵٪ به ۱۳/۵٪ کاهش یافته است.

البته هنوز نشریاتی یافت می‌شوند که به طور جدی به رویدادهای بین‌المللی می‌پردازند که از آن جمله‌اند لوس‌آنجلس تایمز و نیویورک تایمز. افزون بر این مجلاتی همچون: امور خارجه Foreign Affairs، ژورنال سیاست جهان World Policy Journal، سیاست خارجه Foreign Policy، و منافع ملی National Interest نیز به چاپ می‌رسند که اغلب بازتاب اندیشه‌های سرآمدان فرهنگ، روشنفکران و پولداران هستند. آگهی مجله Foreign Affairs که می‌گوید با مشترک شدن این مجله می‌توانید «خود را در اتاقی مجسم کنید که هنری کیسینجر، کولین پاول Colin Powell، برژینسکی و دیگر بزرگان سیاسی و اقتصادی نشسته و بزرگترین مشکلات جهانی را بررسی نموده آنچنان پیشنهادات کامل و جدی ارایه می‌دهند که گویی به رئیس جمهور آمریکا گزارش می‌دهند». نمایانگر این حقیقت است.

آرام آرام ولی پیوسته بدینگونه شکافی میان اخباری که به عوام داده می‌شود (اخبار پوچ پر هیاهوی تحریف شده و شو مانند) با گزارشهایی که به گروه خاص ارایه می‌شود، پدید می‌آید.

شگفت اینجاست که بسیاری از صاحبان کانالهای تلویزیونی و رسانه‌های خبری می‌گویند که اخبار و برنامه‌هایی را ارایه می‌دهند که مردم می‌خواهند! این منطق که شباهت زیادی به منطق قاچاقچیان و فروشندگان مواد مخدر دارد، مسئولیت خطیر یک خبرنگار و یک ژورنالیست -که همانا ایجاد علاقه و آگاهی پیرامون موضوعات اساسی انسانی و اجتماعی و سیاسی در مردم است- را نادیده می‌گیرد. □



ستا به همراه دو دخترش در یکی از لحظات بسیار نادر سعادتمند زندگیش

محبوب

BELOVED

با شرکت: اپرا وینفری در نقش ستا
دنی گلاور در نقش پال

کارگردان: جاناتان دمی

بر اساس کتابی به همین نام به نوشته تونی موریسون

نوشته: مهتاب س.



اپرا وینفری در نقش ستا، برده شجاعی که گذشته دردناکش نقش آینده‌اش را رقم می‌زند.



ستا و دخترش دنور، هراسان از گذشته، نگران آینده مبهم و مرموز

فیلم «محبوب» که به کارگردانی کارگردان با ارزش سینمای آمریکا، جاناتان دمی ساخته شده نگاهی عمیق به فاجعه برده‌داری در آمریکای قرن نوزدهم می‌اندازد. جاناتان دمی که در به تصویر کشیدن صحنه‌های دراماتیک مهارت بسزایی دارد (وی در بهار ۱۹۹۲ به خاطر کارگردانی فیلم **Silence of the Lambs** جایزه اسکار را ربود) این بار به مزارع برده‌داری کنتاکی می‌رود و تلاش می‌کند با نگاهی بی طرفانه، ابعاد فاجعه دلخراش به بردگی کشیدن سیاهان را به روی پرده سینما بیاورد. در این راستا وی از اپرا وینفری و دنی گلاور کمک می‌گیرد تا با بازیهای درخشان خود تصویرگر این داستان جذاب باشند.

«محبوب» حکایت یک برده دلاور و بی‌باک می‌باشد که در مزرعه‌ای به نام "Sweet Home" از یک پدر و مادر برده متولد می‌شود و در آنجا رشد می‌کند و به عقد یک برده دیگر در می‌آید و صاحب چهار فرزند می‌شود. «ستا» از لحظه تولد شاهد وحشیگریها و شکنجه‌های بی رحمانه اربابان به دیگر برده‌هاست و حتی در سن پنج سالگی وی را به مراسم اعدام مادرش می‌برند و او را وادار می‌کنند که به دار آویخته شدن مادرش را تماشا کند. در این مزرعه، شلاق خوردن، کتک خوردن، گاز گرفتن توسط سگهای درنده و مورد تجاوز قرار گرفتن جزو برنامه‌های هر روزه بردگان می‌باشد و البته ستا و همسرش نیز نصیبی بهتر از بقیه ندارند. اما روح آزاده ستا هرگز در برابر اصل بردگی سر فرود نیاورده و وی را در برابر اربابان به زانو در نیاورده. ستا همیشه در رویای آزادی از بندگی است و این رویا هنگامی تاروپود او را می‌تند که وی مادر می‌شود. ستا هرگز در خیال خود نمی‌پذیرد که فرزندان وی نیز سرنوشتی مشابه سرنوشت دردناک او داشته باشند. بنابراین در یک اقدام جسورانه ستا و همسرش طرح فرار از مزرعه را می‌ریزند به این امید که خود را به ایالت اوهایو که مادر شوهر ستا در آنجا زندگی می‌کند برسانند. پس ستا دست به کار می‌شود، اول سه فرزند کوچک خود را به بهانه دیداری از مادربزرگ توسط یکی از دوستانش به اوهایو می‌فرستد. سپس با

شوهرش و تنی چند از دوستانش در تکاپوی فرار برای یک شب معین قرار می‌گذارد. اما از بخت بد نقشه آنها لو می‌رود و تمامی فراریان دستگیر می‌شوند و با چنان شکنجه‌های وحشیانه‌ای تنبیه می‌شود که چند تا از دوستان ستا جان می‌سپارند و ستای حامله که مغز متفکر این طرح بوده چنان شلاق می‌خورد که وی نیز تا دم مرگ پیش می‌رود. اما این شلاق کاری عزم او را در فرار راسخ‌تر می‌کند و به او شهامت ویژه‌ای می‌بخشد و او را وادار می‌کند که با پای پیاده از مزرعه فرار کند. هیچ چیز، نه گرسنگی، نه ترس، نه سرما، و نه حتی حاملگی ذره‌ای در عزم او خلل ایجاد نمی‌کند و او روزها و شبهای متوالی به دویدن ادامه می‌دهد تا به رودخانه اوهایو برسد. اما رسیدن به رودخانه اوهایو پایان بدبختی‌های ستا نیست، چون وقتی که به بستر رودخانه می‌رسد دچار درد زایمان زودرس می‌شود و این جان وی و فرزندش را به طور جدی به خطر می‌اندازد. در لحظه‌های درد و ناامیدی، گویا خداوند که بیش از این طاقت شنیدن ناله‌های جانگداز این برده مفلوک را نداشت یکی از فرشتگانش را در قالب یک زن سفید پوست و نیمه دیوانه به کمک ستا می‌فرستد تا در به دنیا آوردن نوزادش به او کمک کند و یک قایق فکسنی برای ستا پیدا کند که حداقل در سفرش به او کمک کند. به هر ترتیب و با هر مصیبتی که در راه ستا وجود دارد، وی از رودخانه اوهایو عبور می‌کند و خود را به خانه مادر شوهرش می‌رساند و با فرزندانش روبرو می‌شود. این شیرین‌ترین لحظه زندگی ستاست چراکه آزاد است و فرزندانش را در بر دارد و می‌داند که فرزندانش هرگز نباید آنچه که بر او رفته را تجربه کنند. اما این خیال خامی بیش نیست چراکه یک ماه بعد از فرارش، اربابان ستا رد او را می‌یابند و تا اوهایو به دنبال او می‌آیند. اما ستاکه مرگ را به بردگی ترجیح می‌دهد در یک اقدام جنون‌آمیز، با اره‌ای که دم دست داشت گلوی سه فرزند کوچکش را می‌برد و در حال بریدن گلوی چهارمی بود که ارباب سابقش سر می‌رسد و شاهد این صحنه دلخراش می‌شود و همانجا تصمیم می‌گیرد که ستا را به حال خود بگذارد و این دفعه ستا واقعاً آزاد است البته به بهای خون سه فرزند کوچکش، فرزندانی که او می‌خواست آنها را آزاد و آزاده بار آورد و به آنها بیاموزد که می‌شود سیاهپوست بود و انسان بود و همچون انسان زندگی کرد. اما دیگر برای این درسها دیر است چون سه فرزند کوچک او جان خود را بر سر آزادی گذاشته‌اند و حالا ستا مانده است و تنها فرزند باقی مانده‌اش و دنیایی که ستا با آن ناآشناست.

هجده سال از این قضیه می‌گذرد و در یک روز گرم تابستان، ستا که در حیاط خانه‌اش مشغول به کار است صدای پای غریبه‌ای را می‌شنود که به طرف خانه او به پیش می‌آید وقتی که ستا سر بلند می‌کند و به غریبه می‌نگرد، در می‌یابد که این غریبه در اصل دوست قدیمی او «پال» می‌باشد که در مزرعه Sweet Home با ستا و همسرش زندگی می‌کرده و قرار بود که در آن شب سرنوشت ساز با آنها همراهی کند اما موفق نمی‌شود و در آن مزرعه منحوس باقی می‌ماند تا هجده سال بعد که او هم از آنجا فرار می‌کند و خود را به اوهایو می‌رساند. البته چون در اوهایو کسی را نمی‌شناسد این طبیعی است که به دنبال آشنای قدیمی خود ستا بگردد و او را پیدا کند. به دعوت ستا، پال در خانه او سکنی می‌گزیند و کاری در همان حوالی پیدا می‌کند و با ستا و فرزندش که حالا یک دختر هجده ساله است رابطه بسیار عاطفی و صمیمی برقرار می‌کند. ستا فکر می‌کند که شاید سرنوشت بر آن است تا ذره‌ای نشاط و خوشبختی به او عطا کند اما طوفان مهیبی در پیش روی اوست که تمام رشته‌های امید و آرزوی ستا را در هم می‌تند و او را به گردابی هولناک‌تر از برده‌داری می‌افکند.

در یک یکشنبه گرم که ستا و پال و دختر ستا از کلیسا برمی‌گشتند متوجه یک غریبه می‌شوند که در حیاط خانه ستا ایستاده و حالتی بسیار رقت‌انگیز و نیمه محتضر دارد. این دختر جوان بسیار زیبای نیمه جان که سر و وضعی بسیار اسرارآمیز دارد، در ابتدا قادر به حرف زدن و حتی نفس کشیدن هم نیست اما ستا و دخترش که

از همان ابتدا با این دختر پیوند عاطفی برقرار کرده‌اند او را به خانه خود آورده و از او مراقبتهای بسیار به عمل می آورند تا حیات را به او باز گردانند. البته این کار آسانی نیست چون دختر علاوه بر وضع بسیار بد جسمانی از لحاظ روانی نیز در حالت بسیار بدی بسر می برد و قادر به کنترل اعمال و کردار خود نیست. اما آنچه که اینجا بسیار اسرارآمیز به نظر می‌رسد رشته‌های عاطفی بسیار قوی است که بین ستا و دخترش و این غریبه اسرارآمیز تنیده شده تو گویی سالیان سال این سه تن همدیگر را می شناخته‌اند. اما از همان ابتدا یک حالت عدم اعتماد و سوءظن بین پال و این دختر غریبه وجود داشته که دم به دم به شدت آن افزوده می‌شود. در ابتدا پال نمی‌تواند دلیل این سوءظن را درک کند اما رفته رفته در می‌یابد که هر دو اینها برای جلب عشق و محبت ستا می‌کوشند و با یکدیگر در رقابتند این دختر غریبه که حالا دیگر غریبه نیست و به عضوی از اعضای خانواده بدل شده کم‌کم با مراقبتها و دلسوزیهای ستا و دخترش حیات از دست رفته را باز می‌یابد و از سلامت نسبی برخوردار می‌شود. تا آنجاکه نام خود را بخاطر می آورد. "Beloved".

Beloved که به طور عجیبی به ستا وابسته شده چنان در جلب عشق او بی تاب است که هیچ رقیبی را تاب تحمل ندارد بنابراین در نبردی نابرابر با پال درگیر می‌شود و سعی می‌کند که به هر طریق ممکن او را از صحنه زندگی ستا خارج کند و سرانجام پال در می‌یابد که با نیروی اسرارآمیز این دختر نمی‌توان مقابله کرد و ستا را ترک می‌کند. حالا که Beloved در نقشه خود موفق شده و ستا را تماماً برای خود دارد سعی در شناخت بهتر و بیشتر ستا می‌کند و از او می‌خواهد که سرگذشت زندگی‌اش را برای او بازگو کند. یک شب که ستا مشغول شانه کشیدن به موهای Beloved بود، او شروع به زمزمه لالایی می‌کند که ستا برای فرزندان کوچکش می‌خواند. ستا با شنیدن این زمزمه از او می‌پرسد که این لالایی را چه کسی برای او خوانده؟ و جواب می‌شنود «مادرم». ستا که از ناباوری

آیا شهامت آن را داریم که به برده‌داران مدرن و نازیهای معاصر بگوییم «شرم بر شما باد»

مبهوت و متحیر شده نگاهی به گلوی Beloved می‌اندازد و جای یک بریدگی عمیق را روی گلوی او می‌بیند و به یک حقیقت تکان دهنده واقف می‌شود. "Beloved" در واقع دختر خود اوست که هجده سال پیش در جریان یک اقدام جنون‌آمیز ستا به وضع دلخراشی جان باخت و حالا، بعد از هجده سال این دختر در مقابل ستا ایستاده و لالایی راکه ستا برای او خوانده زمزمه می‌کند. ستا به زانو می‌افتد و شکر خدا را به جا می‌آورد که دختر دلبندش را به او باز گردانده و برای دلجویی از او یک روز تمامی پس‌اندازش را به بازار می‌برد و برای دو دخترش لباسهای نو می‌خرد. ولی ظهور مجدد این دختر نه تنها پایانی بر رنجهای ستا نیست بلکه خود فصلی دیگر در کتاب مصائب او می‌گشاید و چنان او را به تحلیل می‌برد که دیگر برای آن مداوایی نیست. تو گویی Beloved فقط و فقط برای این در زندگی او ظهور کرده که انتقام آن روز هولناک را از او بگیرد. روزی که ستا با دست خود اره به گلوی فرزندانش گذاشت و گلوی آنها را برید...

"Beloved" فقط یک فیلم سینمایی هالیود با نامهای بزرگان سینما نیست. آنچه که جاناتان دمی سعی دارد که به تصویر بکشد ابعاد فاجعه دلخراشی به نام برده‌داری در آمریکاست که همواره همچون لکه‌ای سیاه به گستره تاریخ آمریکا از آغاز تا به امروز نشسته و هرگز با هیچ کوشش و تحریفی پاک نخواهد شد.

پدیده برده‌داری همچون فاجعه جنگ جهانی دوم و کشتار دسته جمعی یهودیان اروپا همچنان یک ابهام و معما باقی مانده و هرگز هیچ کس نتوانسته به یک سؤال بسیار ساده در رابطه با این معما جواب بدهد. «چرا»؟ چه چیزی باعث می‌شود که یک گروه از انسانها تحت نام خدا یا برتری رنگ پوست یا برتری نژاد تمام نبوغ و توانایی خود را در راه انهدام قوم دیگری بکار گیرد و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکند؟ اگر تمام تجار برده یا دانشمندان نازی یا گروههای ناسیونالیستی و یا اُمت اسلام "Nation of Islam" تمام سعی خود را معطوف به یافتن درمانی برای دردهای جامعه می‌نمودند آیا امروز بشر در جایگاه بلندتری نمی‌بود؟ در جایی که کودکان آفریقایی از بیماریهای بسیار ساده و حتی گرسنگی هر روزه جان می‌بازند و یا نسل جوان امروزی با مسایلی همچون مواد مخدر و گنگ و ایدز و هزار درد بی درمان دیگر رو در روست رهبران نئونازیها و امت اسلام چه راه حلّی برای این معضلات دارند؟ مگر تمام آن تعصبات نژادی و کشتار دسته‌جمعی و برده‌داری چه نتیجه‌ای برای جوامع دنیا به ارمغان آورد به غیر از فقر و بدبختی و مرگ و نیستی؟

با دیدن فیلم "Beloved" انسان با قلبی دردناک و چشمانی اشکبار از خود می‌پرسد «چرا»؟ اما باکمی تفکر و تعمق یک سؤال بسیار ساده‌تر و در عین حال پیچیده‌تر پیش می‌آید؟ آیا هیچ چیز عوض شده؟ آیا ما درسی از تاریخ گرفته‌ایم؟ آیا شهامت آن را داریم که به برده‌داران مدرن و نازیهای معاصر بگوییم «شرم بر شما باد» که به غفلت تعمدی از تاریخ گذشتگان ما را همچنان به قعر گرداب هولناکی به نام «برتری نژاد» می‌رانید؟ راستی «چرا»؟□



بیست و شش راه برای لذت بردن بیشتر از زندگی زناشویی

با هم بخندید و عشق بورزید، به سیم آخر بزنید و ببینید که استراحت کردن و لذت بردن از یکدیگر چگونه شما را دو مرتبه عاشق می‌کند.

نوشته: Charlotte Latavala

ترجمه از: ژوزف مبصری

در یکی از شب شنبه‌های گذشته موقعی که بچه‌ها را خواباندیم من و شوهرم با تصمیم بزرگی که امشب را چگونه بگذرانیم روبرو شدیم. آیا سراغ لباسشویی برویم و لباسها را بشوییم یا اینکه مشغول نوشتن چک برای بدهکاریهایمان باشیم. خلاصه به این نتیجه رسیدیم که هر دوی آنها ضروری است و نمی‌توانیم حتی برای یکدفعه هم شده از انجام دوکار سر باز بزنیم بالاخره تا پاسی از نیمه شب لباسهای شسته شده را تا کردیم و برای پرداخت بدهی‌های خود مشغول چک نوشتن بودیم. در همان حال احساس کردم که لذت و شیرینی زندگی از میان ما رفته است.

مانند سایر زوجها در اوایل ازدواجمان تفریح و گردش مسأله‌ای نبود. شام بیرون خوردن، دانسینگ رفتن، سینما رفتن، کاباره رفتن و خلاصه تفریح بی نهایت بود.

در هر حال شما با مردی ازدواج نمی‌کنید صرفاً به خاطر اینکه کاغذ دیواری حمام را خوب می‌چسباند و یا موقعی که بچه شما به خاطر در آوردن دندان نیمه شب گریه می‌کند و او هم بیدار می‌شود تا با شما باشد با او ازدواج نمی‌کنید.

باگذشت زمان تفریح و لذت بردن کم‌کم از زندگی زناشویی دوری می جوید ولی یک ازدواج طولانی و موفق دلیلی ندارد که بدون تفریح و لذت باشد و هر دو باید در این راه کوشش کنند. در زیر راه‌هایی که زندگی زناشویی را لذت بخش‌تر می‌کند بخوانید.

۱ - کاری را که معمولاً تنها انجام می‌دهید، سعی کنید با هم انجام دهید:

من رفتن به سوپر مارکت برایم خیلی سخت است، حتّی حاضرم به شستن ظرفها و یا تمیز کردن توالت بپردازم ولی برای خرید به سوپرمارکت نروم.

چند شب پیش شوهرم از سرکار زودتر از معمول به خانه آمد و همان طورکه من خودم را به زور می‌کشاندم که به سوپرمارکت بروم او گفت، بچه‌ها را با خودمان می‌بریم و این یک نوع تنوعی است. در حالی که بچه سه ساله من از خوشحالی قهقهه می‌زد ما به طرف مواد غذایی یخ زده رفتیم و هر کدام هر چه دوست داشتیم برداشتیم. همان طورکه در صف منتظر پرداخت بودیم با نگاه کردن و ورق زدن مجلات نزدیکمان کلی با هم تفریح کردیم و خندیدیم. خلاصه هر کاری که می‌خواهید در بیرون به تنهایی انجام دهید با هم باشید و از آن به قول معروف یک Date بسازید.

راستی تا به حال غذا دادن به گرسنگان یا تهیه لباس برای آنان، به صورت خانوادگی با هم بوده‌اید؟ احساسی که از این کار به شما دست می‌دهد، بسیار شما را متعجب خواهد کرد.

۲ - با دیگران معاشرت کنید:

پیدا کردن زوجی که تقریباً خصوصیات خودتان را داشته باشند برای معاشرت بسیار عالی است. خانم Jane که مادر دو فرزند است می‌گوید در اوایل ازدواج ما بیشتر اوقات مهمان داشتیم تا اینکه بچه‌ها به دنیا آمدند و یک مرتبه همه چیز عوض شد. به بچه‌ها شیر دادن، خواباندن و حمام کردن آنها در واقع تمام وقت

ما را گرفت ولی نباید این طور باشد. ما تصمیم گرفتیم که به سبک خیلی ساده و خودمانی از مهمانان خود پذیرایی کنیم. باز برگزار کردن یک Babeoue ساده در حیاط خانه می‌توان از مهمان خودمان پذیرایی کرد. البته زوج‌هایی هم هستند که دوست دارند از مهمانان خود به طور رسمی پذیرایی کنند. بچه‌ها را جلوی یک Video جمع می‌کنند و برای آنها ماکارونی و پنیر درست می‌کنند و اکثر بچه‌ها از این برنامه لذت می‌برند.

۳ - با یکدیگر بحث و جدال کنید:

این بدان معنی نیست که به یکدیگر حمله بدنی کنید بلکه با کمال متانت وارد بحث شوید مثلاً بحث درباره رل روزنامه‌ها و رسانه‌ها در اجتماع امروز یا کاست فلان خواننده می‌توانست شامل این آهنگ‌ها باشد. رد و بدل کردن عقاید خودتان خصوصاً موقعی که یک کمی هم سکس چاشنی این گونه صحبتها باشد در زندگی زناشویی خالی از لذت نیست.

۴ - با گذشته‌های یکدیگر آشنا شوید:

یکی از بهترین و شیرین‌ترین دقایق زندگی خانم Tracy و آقای Scott موقعی بود که در شهر Pitsburg واقع در ایالت پنسیلوانیا شهری که آقای Scott در آن متولد و بزرگ شده بود به رانندگی پرداختند.

خانم Tracy می‌گوید شنیدن خاطرات بسیاری از خانه قدیمی شوهرم و داستان‌های دوران کودکی او برایم بسیار گرم و شنیدنی بود.

حتی می‌توانید یک روز بنشینید و آلبوم عکس خانوادگی خودتان را ورق بزنید. از دوران کودکی خودتان صحبت کنید و بروید به دورانی که فکر می‌کردید هر روز عاشق هستید و توجه کنید که چطور این گونه سرگرمی‌ها یک نواختی روز شما را در هم می‌شکند.

۵ - راز و نیاز خود را با یکدیگر تقسیم کنید:

مثلاً برای بر پا کردن جشن تولد خواهر همسرتان به صورت سورپریز با هم تصمیم بگیرید یا این که از زیر کار در رفتن و ملاقات با همسرتان برای نوشیدن یک پیک مشروب. حتی می‌تواند روی پیغام‌گیر تلفن خودتان برای یکدیگر پیغامهای اسرارآمیز بگذارید.

۶ - دیر بخوابید و یا زود بیدار شوید:

منظور این که باید بعضی وقتها از یکنواختی بیرون بیایید. خانم Thelin و همسر او آقای Richard معمولاً شب‌ها ساعت ده به بستر خواب می‌رفتند ولی یک شب داوطلب خدمت در یک مراسم آتش بازی در همسایگی و محله خودشان شدند. این دو نفر تا نیمه شب مأمور پخش آبجو و غیره بودند و می‌گویند در آن شب با همه همسایگان آشنا شدند و همیشه خاطرات خوش آن شب را بیاد دارند و آرزو دارند که آن شب دو مرتبه تکرار شود. آن شب دیر خوابیدیم و روز بعد با نشاط و پر از انرژی صبح زود بیدار شدیم.

۷ - داستان ساز باشید:

زوجی را می‌شناسم که افکار و تخیلات خود را برای اطرافیان خود داستان می‌سازند و برای یکدیگر تعریف می‌کنند. مثال: زن و مرد پیری که در کنار جاده روی یک چمدان نشسته‌اند و منتظرند کسی آنها را سوار کرده به مقصدشان برساند. تخیلات خود را سعی کنید به کار بیاندازید و هم دیگر را سرگرم کنید که یکی از بهترین راه‌ها برای با هم بودن است.

۸ - به جشن‌های عروسی بروید:

در آنجا از دیدن گلها لذت ببرید، از خوراکی‌های خوب نوش جان کنید، درباره این عروسی صحبت کنید که چقدر زیبا و با شکوه برقرار شده که البته به زیبایی عروسی خودتان

نیست و این راز می‌تواند فقط بین خودتان بماند.

۹ - ورزش و تنفس در هوای آزاد:

خانم Sally می‌گوید ما بعضی وقتها بچه‌ها را سوار کالسکه می‌کنیم و روانه پارک می‌شویم و هوای تمیز استنشاق می‌کنیم. وقتی که هر دو نرمش انجام می‌دهیم با نظر بهتری به یکدیگر نگاه می‌کنیم چون خیلی به ندرت اشخاصی که بدنشان در حال حرکت است اخمو و بد اخلاق می‌شوند. ورزش کردن به اتفاق یکدیگر نشان می‌دهد به سلامت طرف مقابل خودتان علاقه‌مند هستید و این خود نشانه همبستگی در زندگی زناشویی است. (عقل سالم در بدن سالم است).

۱۰ -کارهای عادی را بعضی مواقع به طور غیر عادی انجام دهید:

عشق بازی با همسرتان را از اطاق خواب به آشپزخانه ببرید و ببینید چه نشاطی دارد. بعضی مواقع در حیاط و فضای آزاد شام میل کنید. گاهی وقتی انجام کارهای غیر عادی روزانه لذت زندگی زناشویی را دو چندان می‌کند.

۱۱ -گردش و تفریح:

برای خرج گردش و تفریح حتماً لازم نیست که دسته چک شما تمام شود.

خانم Nancy می‌گوید که در تابستانهای گذشته به اتفاق زوج دیگری برای گذراندن تعطیلات آخر هفته به ییلاق و در زمستان به یک محل اسکی رفته و در آن جا اطاق اجاره می‌کردیم ولی در موقعی که فصل اسکی نیست ما اکنون بچه‌ها را با خود می‌بریم چون اجاره‌ها در خارج از فصل خیلی ارزان است و از صبح تا شب به کوهنوردی و راه‌پیمایی می‌پردازیم و در شب بچه‌ها بازی Pictionary راه می‌اندازند و برای خودشان خوش هستند.

می‌توانید حتی مثلاً از یک نانوایی دیدن کنید و یا در خارج از فصل به باغ وحش بروید چون این کار در اواسط زمستان مستلزم مخارج گزافی نیست. می‌توانید بچه‌ها را برای خواب آماده کنید و با اتومبیل به دیدن چراغانی در شهر گردش کنید.

۱۲ - بازگشت به دوران آشنایی:

خانم Lisa و آقای Larry در سنین ۲۰ سالگی با یکدیگر آشنا شدند. آنها پول زیادی نداشتند و یک شنبه شب‌ها با خوردن سیب زمینی سرخ شده در اتومبیل کهنه آقای Larry می‌نشستند و در شهر گشت زده و به Show خانم Dr. Reth که از رادیو پخش می‌شد گوش می‌دادند، می‌گفتند و می‌خندیدند. حالا که ازدواج کرده‌اند و دارای سه فرزند و خود شاغل دو پست مهم هستند دیگر قادر به آن نوع تفریحات نیستند و در عوض شبها با خوردن Pop Corn در مقابل تلویزیون با هم می‌نشینند و برنامه‌های عشقی MTV را با هم مشاهده می‌کنند. خانم Lisa نیز می‌گوید که این کار واقعاً ما را به دوران آشنایی و گذشته‌هایمان می‌برد.

۱۳ - بعضی اوقات کودکانه رفتار کنید:

خانم Mary معتقد است که بازیهای ویدیویی که در Mall و شاپینگ‌سنترها قرار دارند سرگرمی بسیاری خوبی است مخصوصاً آنانی که در سنین ۳۰ سالگی هستند. این نوع بازیها از فشار روحی می‌کاهد. تاب بازی در پارک‌ها، شناکردن با لاستیک در استخرهایی که امواج مصنوعی دارند و یا خوردن یک ساندویچ بدون توجه به مقدار کلسترول و یا چربی آن بسیار تفریح با نشاط و خوبی است.

۱۴ - مکالمات تلفنی:

اگر شغل روزانه شما را از یکدیگر جدا می‌کند با یکدیگر به وسیله تلفن تماس بگیرید و قدری سکس قاطی مکالمات خود کنید کسی از شما بازخواست نمی‌کند چون اولاً بزرگ هستید و ثانیاً زن و شوهر هستید. نشاط این عمل ساعتها در ذهن شما باقی خواهد ماند.

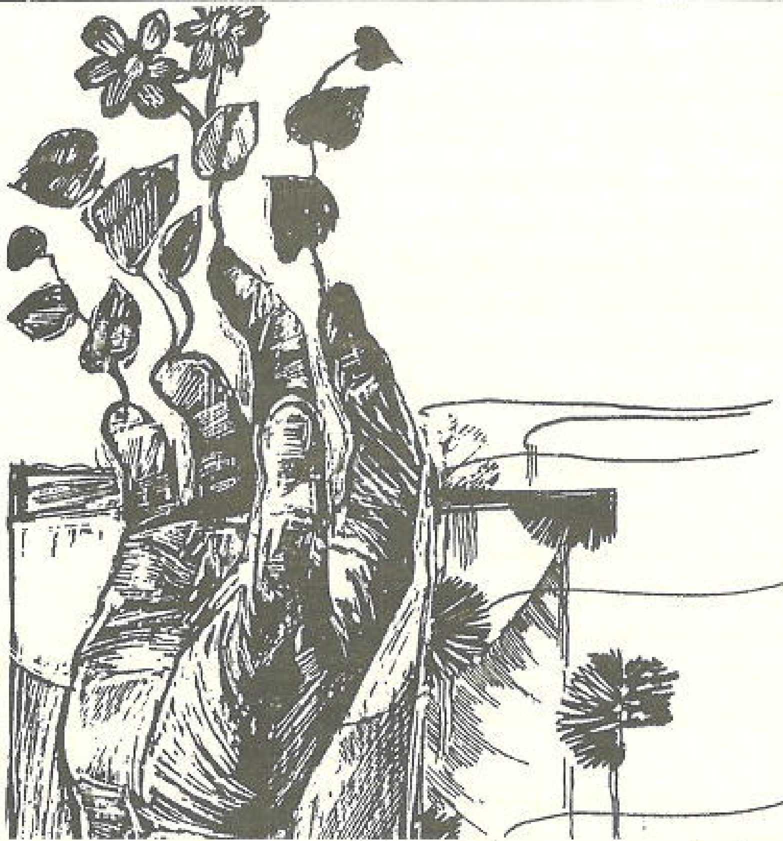
۱۵ - باز هم دوران گذشته‌ها و خاطرات آن:

آیا به خاطر دارید که دوران ابتدای آشنایی در گفتگوهای خود از واژه‌ها و اصطلاحات مخصوص استفاده می‌کردید که معنی آن را فقط خودتان متوجه می‌شدید؟ و این احساس گرمی را به شما می‌داد. اصطلاح (ما در مقابل دنیا).

شوهرم جمله‌ای را از یک فیلم مورد علاقه خودش با هنرپیشگی Clint East Wood به یاد دارد و می‌گفت من هنوز به یاد دارم (Dying is not mean of Living) همسرم با حرکت مخصوص ابروی خود می‌تواند بر من غلبه کند که تقلیدی از همکار سابق من است.

۱۶ - برای خود برنامه و مراسم بسازید:

من زوجی را می‌شناسم که هر شنبه شب پتویی در اطاق نشیمن پهن می‌کنند و به طور پیک‌نیک Pitza میل می‌کنند. بچه‌ها هم برای سرگرمی از ویدیویی استفاده می‌کنند و وقتی بچه‌ها خوابیدند کانال مورد نظر خود را از



تلویزیون مشاهده می‌کنند. زوج دیگری که ما می‌شناسیم برای مراسم پوریم در منزل خود مراسمی ترتیب می‌دهند و با دعوت از دوستان به بهترین بالماسکه جایزه می‌دهند.

۱۷ - کیسه، لیف، سنگ پا:

دوست من که یک Therapist است می‌گوید که بعضی مواقع با همسرش زیر دوش می‌روند و با قهقهه و خنده آب تنی می‌کنند از حمام در آمدن همان و احساس آرامش کردن همان.

۱۸ - طرح و برنامه‌ریزی برای گردش:

همانطور که برای شغل خودتان در خارج از منزل برنامه‌ریزی می‌کنید برای تفریح و گردش خودتان برنامه‌ریزی کنید. خانم Christin و آقای Bob قبل از فرا رسیدن فصل تابستان نقشه می‌ریزند که تابستان چه کنند. به طور مثال دیدن و تماشای Sea World در سان‌دیگو. دیدن حداقل یک بازی قهرمانی Baseball کمپینگ آخر هفته در خارج از شهر. باید این‌ها را جلوجلو طرح‌ریزی کرد. مانند دیگر: مانند بچه‌ها نمی‌توانیم هر آن هر کاری دلمان خواست بکنیم و اگر برنامه‌ریزی و طرح‌ریزی نکنیم چنان در کارهای روزمره خود غرق می‌شویم که نجاتی برایمان نیست.

۱۹ - روز من و روز تو:

اقلاً سالی دو بار روز مخصوص خودتان را داشته باشید. مثلاً رفتن Spa، ماساژ گرفتن، درست کردن ناخنهای دست برای خانمها و رفتن به حمام بخار.

۲۰ - رویاهای خود را با یکدیگر تقسیم کنید:

خانمی می‌گوید که شوهرش آقای Toni از هیچ بحثی به قدر بحث درباره خانه آینده‌شان لذت نمی‌برد و همچنین می‌گوید ما اکنون دارای ۲ فرزند هستیم و در یک خانه کوچک دو اطاق خوابه زندگی می‌کنیم و خانه آینده و بزرگتر

مهمترین هدف ما محسوب می‌شود. با چه طرحی می‌خواهیم پیش برویم. مثلاً اطاق کار من کجا قرار گیرد از نظر درختکاری و گل کاری منظره حیاط و باغچه چطور باید طرح‌ریزی و اجراء شود. یا اینکه هنگامی که بچه‌ها بزرگ شدند و از خانه ما به خانه خودشان رفتند ما دو نفر چه برنامه‌هایی را باید پیاده کنیم. اگر در لاتاری برنده شدیم با آن پول چه کنیم؟ بهترین مرخصی و گردش و تفریح چگونه باید آغاز و چگونه خاتمه پیدا کند. این‌ها رویاهایی هستند که می‌توان یک زن و شوهر با هم در میان بگذارند.

۲۱ - به موزیک‌هایی که شما را به شهر عشق می‌برد و آهنگهایی که به نظرتان عاشقانه است گوش کنید:

مسلماً اوایل آشنایی در زندگی زناشویی به آهنگهایی گوش داده‌اید که در موقع عشق و عاشقی واقعاً شما را تکان داده و در روح و جسم شما اثر گذاشته‌اند. با گوش دادن به آن آهنگها عشق‌های گذشته را دو مرتبه در زندگی خود بیآفرینید.

۲۲ - در تختخواب بمانید:

این بدان معنی نیست که در رختخواب آنقدر عشق بازی کنید تا بیهوش شوید (گر چه به این حال افتادن خودش یک انعام است). آقای Mark می‌گوید یک روز شنبه که از حمام بیرون آمدم خانم خودم Janet را دیدم که در روی تختخواب نشسته و انواع و اقسام خوراکی‌ها روی آن مهیا کرده است. او گفت که همه چیز را جلوجلو تهیه دیده خلاصه ما ماشین پیغام‌گیر را روشن کردیم و تمام روز با هم در تختخواب لم دادیم و خلاصه عشق کردیم.

۲۳ - بوسه‌های طولانی:

آیا آخرین بار که بدون عجله و سر فرصت کسی را بوسیده‌اید به یاد دارید. این بوسه طولانی را برای کسی که دیوانه‌وار عاشق او هستید به یاد داشته باشید. به خاطر داشته باشید یکی از بزرگترین لذت‌های زندگی زناشویی بوسه‌های طولانی، گرم و شیرین است و بس.

۲۴ - مثل سابق صحبت کنید:

خانم Trejo و آقای Ron می‌گویند موقعی که به یک رستوران معمولی می‌روند به بچه‌ها اجازه می‌دهند میز خودشان را داشته باشند. (البته بچه‌هایی که احتیاج به تر و خشک کردن سر میز غذا ندارند) این کار علاوه بر اینکه به آنها احساس بزرگ بودن می‌دهد به ما هم فرصتی می‌دهد که به طور خصوصی با هم گفت و شنود کنیم و اگر بچه‌های خوبی بودند شاید بعد آنها را به سینما ببریم.

۲۵ - رانندگی تفریحی در اطراف شهر:

اگر بودجه شما به شما اجازه نمی‌دهد به مسافرتهای دور مانند فرانسه و دیگر نقاط جهان بروید می‌توانید در تعطیلات آخر هفته یک ماشین کوروکی کرایه کنید، احتمالاً بچه‌ها را نزد مادربزرگ بگذارید و بدون نگاه کردن به نقشه جاده بروید به هر کجا که جاده شما را می‌برد.

۲۶ - با یکدیگر سرگرمی تازه‌ای بسازید:

شاید همیشه می‌خواستید دانس و رقص یاد بگیرید یا اینکه شوهرتان همیشه می‌خواسته کاراته و ماهیگیری یاد بگیرد. عمده این است که هر کار می‌کنید با هم انجام دهید و با هم باشید. شاید هم در آخر بقدری از این سرگرمی‌ها خوشتان بیاید که تا آخر زندگی با آن سرگرم باشید و یا حداقل سوژه‌ای پیدا کرده‌اید که می‌توانید درباره آن صحبت کنید و بخندید. □

جویای کار

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	ا	ن	و	ش	ی	ر	و	ا	ن	ع	ا	د	ل
۲	س	■	گ	م	ر	■	ی	■	و	ل	د	■	ا
۳	ت	ن	■	ر	■	پ	ا	ل	■	ی	■	ج	ل
۴	ر	خ	ت	■	ش	ی	ر	ا	ز	■	ج	ا	ه
۵	د	ل	■	ا	ی	س	■	ک	ا	ر	■	ر	ز
۶	ا	■	س	و	ن	■	ت	■	ل	ا	د	■	ا
۷	د	ا	ر	ا	■	ز	و	ر	■	ه	ز	ا	ر
۸	م	■	د	ر	س	■	ش	■	م	ز	د	■	ش
۹	ج	ن	■	ه	و	ا	■	د	ی	ن	■	ج	ا
۱۰	ر	س	ن	■	گ	و	د	ر	ز	■	س	د	ه
۱۱	م	ا	■	د	■	ل	ی	ز	■	پ	■	ل	ر
۱۲	ی	■	چ	ن	ب	■	م	■	ن	س	ب	■	ش
۱۳	ن	ا	د	ا	ن	ی	■	ا	س	ت	ع	ف	ا


آیا شما
دو قلب دارید؟
کمک به نیازمندان یک سنت زیبای یهودیست.
غرور یک خانواده نبایستی بخاطر احتیاج به غذا نابود شود.
ما کمک های غذایی و یا اعانه مالی‌تان را بصورت غذا به خانواده های نیازمند میرسانیم.
اگر خانواده نیازمندی را می شناسید به ما معرفی کنید تا به صورت بسیار محرمانه به آنان رسیدگی شود.
(۳۱۰) ۴۷۱ - ۹۴۲۷

رابطه‌ها

چگونه می‌توان شور و شوق دوران ماه عسل را در طول ازدواج حفظ کرد

نوشتهٔ: Judith Sherven و
James Sniechowski



در بسیاری از موارد و در طول تاریخ، هدف اصلی ازدواج، زاد و ولد بود، و داشتن بچه‌های زیاد. ازدواج سنت‌ها را حفظ و باورهای خانواده و جامعه را تأمین می‌کرد و این در حالی بود که خواسته‌های شخصی اصلاً مطرح نبودند. رابطه‌ها بیشتر حالت تجارت داشت. به این صورت که زن و شوهرها توسط پدر و مادرها، ریش سفیدهای جامعه، رهبران مذهبی و یا دلالهای کارکشته به هم معرفی می‌شدند، و ازدواج، حالت مذاکره‌ای بین خانواده‌ها را بخود می‌گرفت. خانواده عروس معمولاً جهیزیه‌ای مانند پول و یا دارایی‌های شخصی ارائه می‌کردند تا این که عروس، مطلوب‌تر جلوه کند، و از آنجایی که آینده ازدواج دختر آنها تأمین شده بود، دیگر می‌توانستند نفس راحتی بکشند. برای خانواده داماد هم این ازدواج منفعتی را از این داد و ستد به همراه داشت. عشق و جاذبه

معنی نداشت و اگر زوجها یاد می‌گرفتند که همدیگر را دوست داشته باشند یا نداشته باشند نه امر مهمی بود و نه لازم هم بنظر می‌رسید. وظیفه عروس و داماد، در وهله اول، بقاء فرهنگی و مذهبی جامعه خود بود وگرنه کافر بحساب می‌آمدند.

در مقایسه، زندگی رُمانتیک امروز ما (نه در جامعه فعلی لس‌آنجلس - م)، نتیجه انتخاب خود ماست، که اغلب ناشی از تمایلات ما و همسران و یا افکار و احساساتمان است که مجزا از دخالت خانواده و یا جامعه بشمار می‌روند. یک رابطه عالی و فوق‌العاده، بر پایه تشابهات و همچنین اختلافات بین ما و همسرمان بنا نهاده شده است.

شخصی دیگر مناسب نمی‌باشیم.

برای بوجود آوردن صمیمیت در رابطه باید **«با آنچه که هست»** کنار بیاییم. کلید عشق و دوست داشته شدن توسط دیگری، در آنچه که هستیم و مخصوصاً قابلیت‌هایی و خصوصیتهایی که ما را از دیگران منحصر بفرد می‌سازد نهفته است.

دروغ نگوییم، زمانی که دروغ می‌گوییم مثل این است که به خودمان می‌گوییم از آنچه که هستیم راضی نیستیم.

باید رد پای راههایی که **خود واقعی** خودمان را پنهان می‌کنیم بگیریم. آنچه نمی‌گوییم، کاری که نمی‌کنیم و آنچه که مخفی می‌کنیم خطرناک‌تر از پیامی دروغی است که

بزداییم.

● **واقعیت یا رویا:** بیایید به عشق نظری بیفکنیم. غالباً آنچه که از عشق انتظار داریم و تجربه کرده‌ایم حس شهوت و شیفتگی است که آنرا می‌توان در هر رمان عشقی و یا فیلم سکسی پیدا نمود.

رابطه ما اگر با صداقت و صمیمیت، عشق و نیت دو جانبه ما برای برآوردن نیازهای زندگی با همدیگر همگام نگردد، پژمرده خواهد شد.

برای بوجود آوردن شادمانی جاودانه و خوشبختی در رابطه‌مان باید بین واقعیت و رویا تمایز قائل شویم.

رابطه ما، زندگی و تنفس ما واقعیتی رونده

عشق یک انتخاب هوشیارانه برای عاشقانه عمل کردن نسبت به طرف مقابل می‌باشد

● **چه کسی بوده‌ایم و چه کسی خواهیم شد**، غنی‌ترین گنجینه‌ای است که هر کدام از ما می‌توانیم به همدیگر ارائه بدهیم. نوع رابطه، می‌تواند احساس اینکه ما را به خاطر آنچه که هستیم دوست بدارند را ترغیب کند و به خاطر آنچه که هستیم، می‌تواند الهام‌بخش ما برای عشقی عمیق‌تر برای طرف مقابلمان باشد. ولی برای تجربه عشق و شادی در ازدواج، از آن جایی که با همسرمان تفاوتهای مخصوص به خود را داریم، نمی‌توانیم هر آن چه که می‌خواهیم را به هر طریقی که شده به دست بیاوریم. عشق و شادی زمانی امکان پذیر است که خود را بیشتر و بیشتر به رابطه خود نزدیکتر کنیم، و این به این معنی است که خوبی در کنار بدی قرار دارد. اگر هر دوی ما فقط بهترین صورت خود را نشان دهیم، صداقت نشان نداده‌ایم و برای عشق واقعی و همراهی با

برای خود و دیگری می‌فرستیم. این پیام یعنی این که احساس می‌کنیم که ارزش اینکه به ما عشق بورزند را نداریم.

احساسات ما از پذیرفته نشدن، در حریم مهرورزی قرار نگرفتن، دوست داشتنی نبودن و مورد نیاز نبودن قابل فهم است. چونکه ما هرگز با چنین احساسی به دنیا نیامده‌ایم. پس چه موقع بود که برای اولین بار چنین احساسی کردیم؟ آیا زمانی بود که درک بیش از حد خود و یا کنجکاوی و یا نظر گستاخانه خود را نشان دادیم و ما را سرکوب کردند؟ و یا زمانی که به خاطر شوخ طبعی و یا عصبانیت بیش از حد خود مورد تمسخر قرار گرفتیم؟ و یا زمانی که بخاطر ترسها و اشکهای خود رانده شدیم؟ هر چه که بوده، نباید مقید به دوست نداشتن خودمان باشیم. همانگونه که چنین عقیده‌هایی را فرا گرفته‌ایم همانطور هم می‌توانیم آنها را از خاطر خود

است. ما نمی‌توانیم رویا و خیالات خود را به واقعیت ارجحیت دهیم و در ضمن نباید بگذاریم که واقعیت، رویاهایمان را تباه نماید. باید هر دوی آنها را به هم نزدیک و یکی کنیم.

آیا تا به حال با کسی رابطه داشته‌ایم که تصورمان از او با واقعیت متفاوت باشد؟ شاید در واقع این شخص بد نبوده، بلکه فقط با توقعات‌مان فاصله داشته است. برای خیلی‌ها پذیرش شخص عادی که به رویاهای آنها نمی‌خورد قابل قبول نیست. پس آنها ترجیح می‌دهند که در دنیای رمانتیک خود زندگی کنند. آنها داستانهای ساختگی خیال خود را بر زندگی با یک شخص واقعی ترجیح می‌دهند. انتخاب تصورات خودباورانه رمانتیک موجب از بین رفتن صمیمیت و خوشبختی خواهد بود. یک شریک زندگی واقعی هرگز نمی‌تواند به خوبی آنچه که در قوه مخیله‌مان می‌گذرد،

باشد. کودکانی که والدین آنها دایماً به آنها می‌گویند که «**هیچ کس لیاقت فرشته کوچولی مرا نداره.**» در تمامی زندگی خود، عشق را پس خواهند زد، چونکه هیچ شخص واقعی را هم طراز و مناسب خود نخواهند دید.

● زمان گذاشتن برای او

رابطه عمیق نیازمند زمان است. می‌بایست که دایماً نسبت به توافقها و اختلافات والدین بودن خود احترام قایل شویم و از مکالمات مهم حتی اگر دلخواه ما نباشند، فرار نکنیم. زمانی که اختلافات بروز می‌کنند و یکدفعه از دهانمان پریده که: «نمی‌توانم باورش کنم» و یا «هرگز این کار را نخواهم کرد» و یا «چطور می‌تونی که...؟»»، بدون شک جای هیچ گونه شکی برای ما نیست که ما درست می‌گوییم. ولی آیا هیچ جایی هم در قضاوت خود برای کسی که شبیه ما نیست، گذاشته‌ایم؟

خیانت جنسی چون بطور آشکارا انجام می‌شود کاملاً مشخص است که کاری اشتباه است، ولی بیشتر از حد لازم در سر کار ماندن چطور؟ ممکن است آنقدر درگیر بچه‌های خود شویم و یا بیش از اندازه به نیازهای والدین بودن خود توجه کنیم تا نیازهای همسر خود، و یا اینکه کاملاً در یک گرداب اجتماعی غرق شویم، تا اینکه برای تغییرات لازم برای ساختن یک زندگی کامل با همسر خود، در جای دیگری به دنبال شادی بگردیم.

● بگویید

به زمانهایی فکر کنید که گفتن «متأسفم» برایتان مشکل بود. به طور مثال اگر همسر شما به خاطر حرف و یا کار شما ناراحت شد، بگویید «معذرت می‌خواهم» و هر موقع که لازم است معذرت بخواهید، و توجه داشته باشید که در درون شما چه می‌گذرد؟ هم چنین مهم است که با همسرمان به یکدیگر بگوییم که: «دوستت دارم»، هم در جریان‌های بزرگ و هم در لحظات کوچک.

● عشق

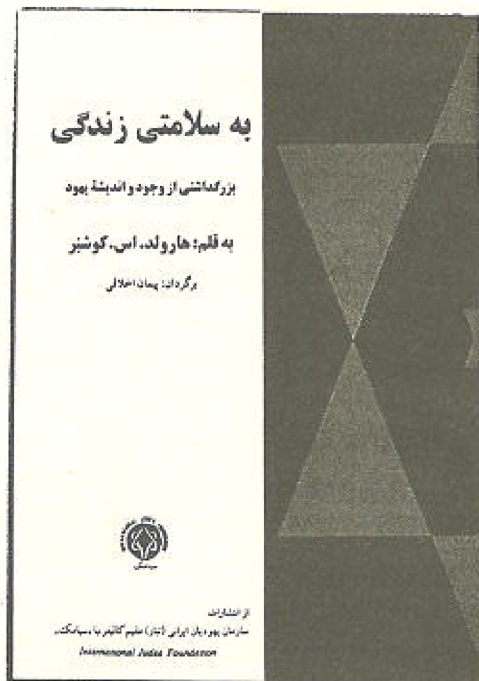
عشق، شهوت نیست و توهم هم نیست. عشق عصاره‌ای از توجه، احترام، ارزشها، جاذبه‌های جنسی و میلی شدید برای بودن با کس دیگری است. ولی بالاتر از همه، عشق یک انتخاب هوشیارانه برای عاشقانه عمل کردن نسبت به طرف مقابل می‌باشد.

عشق محتاج توجه هوشمندانه به نیازها و تمایلات هر دوی ما در زندگی واقعی است. برای عشق پویا، نمی‌توان آنقدر خودخواه بود که همسر خود را به حساب نیاورد و یا آنقدر ایثارگر که خود را فراموش کنیم.

«عشق، عشق می‌آفریند.»

فردا خیلی دیر است فرزندانتان را برای همکاری با سازمان ما تشویق کنید.
شاید این کار شما بزرگترین سرمایه و بهترین بیمه برای آینده آنان باشد.

درباره کتاب بسلامتی زندگی



● از اعطای «تورا» در بیابان سینای گرفته تا تدوین «تلمود» در بابل، نوشته‌های فلسفی «هارامبام» در اسپانیا و یا نظریات عمیق «فروید» و «اینشتین» در اروپا بیشترین قسمتهای تاریخ یهود در بیرون از مرزهای اسرائیل شکل گرفته تا درون آن. پس عشق ما به اسرائیل بخاطر...

● آیا داستان عجیب «ابراهیم» در سفر پیدایش برای قربانی کردن اسحق، حالت بت میتصوای اسحق را دارد؟

● یک بار «مارتین بوبر» خداشناسی را «صحبت درباره خداوند» و مذهب را «تجربه کردن خداوند» تعریف کرده درست مثل فرقی میان خواندن فهرست غذای رستوران و خوردن شام.

● خواندن تورا مثل حالت زنی است که شوهرش در سفری تجارتی و دور است و با خواندن چند باره نامه‌های شوهرش بر تنهایی خود چیره می‌شود.

● این پرسش که «نیایش چه معنی‌ای دارد؟» به همان اندازه بیجاست که مثلاً بپرسیم «غروب چه معنی دارد؟» و یا سئوال کنیم که «یک گل به چه معنی است؟»

● هویت یهودی ما بیشتر در رابطه با والدین و اجدادمان و نسلهای پیاپی یهودیان که پیش از آنها آمدند و ایمانی را به ما رسانده‌اند، شکل میگیرد تا رابطه مستقیم ما با خداوند.

اگر میخواهید خارج از حدود متعارف با یهودیت و یهودی بودن خودتان آشناتر شوید، این کتاب را حتماً بخوانید. این کتاب باعث می‌شود به یهودی بودن خود بیشتر افتخار کرده و جواب سئوالات فرزندان و یا دوستان غیر یهودی خود در مورد یهودیت را با اطمینان خاطر بیشتری بدهید.

به نقل از کتاب بسلامتی زندگی نوشته ربای هارولد کوشنر، ترجمه و انتشار به زبان فارسی به همت سازمان سیامک.

فقط با اهدای ۲۶ دلار، این کتاب با ارزش و خواندنی که هر خانواده ایرانی باید در خانه خودش داشته باشد را برای شما به هر کجای آمریکا ارسال میکنیم.

تلفن: ۹۴۲۷ - ۴۷۱ (۳۱۰)   فکس: ۹۴۲۸ - ۴۷۱ (۳۱۰)

نام خانوادگی - نام: L/Name ________ F/Name ________

شمارهٔ آپارتمان: Apt. No. ________

خیابان: Street ________

شهر، ایالت، پیش شماره: City ________ State ________ Zip Code (________)

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله چهلم

۶۹- زادگاه موفاز و دیگران

گویا این یک غریزه طبیعی انسانها است که زادگاهشان را دوست دارند و به آن افتخار میکنند. چرا نه؟! در دوران باستان، و شاید نه چندان باستان، موقعی که ناسیونالیسم هنوز به صورت امروزی در نیامده بود، نوعی دیگر عرق وطنی وجود داشت. وطنِ مردم در واقع همان ده یا شهری بود که در آن متولد شده بودند. گاهی بحث بر سر این محله و آن محله بود. بچه های یک محله به کوچه پس کوچه های محله خودشان افتخار میکردند و بچه های محله دیگر شهر را بیگانه می پنداشتند. پاره ای از نویسندگان دورهٔ کلاسیک وقتی سخن از «وطن» به میان می آوردند، منظورشان سرزمین ایران نبود، بلکه همان شهر یا آبادی بود که در آن زاده شده بودند.

برای نمونه، وقتی آن شاعر معروف میگوید: «سعدیا حب وطن گرچه حدیثی ست درست / نتوان مُرد بسختی که من اینجا زادم»، یا شاعری دیگر که گوید: «صائب از هند مجو عشرت اصفاهان را / فیض صبح وطن از شام غریبان مطلب»، یا چیزی که خاقانی میسراید: «چون مرا در وطن آسایش نیست / غربت اولیتر اوطان، چه کنم؟» — همهٔ این شعرا مقصودشان از وطن شهری است که در آن زاده شده اند: سعدی در شیراز، صائب در تبریز (اصفهان) و خاقانی در شروان.

به نظر من، دوست داشتن زادگاه یک غریزه خوبی است مشروط براینکه با تعصب همراه نباشد. متأسفانه، آنچه ما گاهی در میان پاره ای از همکیشان عزیز می بینیم از چشمه سار تعصب، و گاهی عناد و ستیز، آب میخورد. بهر حال، این بحث را فعلاً می گذاریم کنار و می رویم سر موضوعی که در بالا عنوان شده است.

در نشریات یهودیان ایالات نیو یورک و کالیفرنیا در بارهٔ زادگاه ژنرال موفاز و دیگران مطالبی نوشته شده که به نظر من برخی از آنها دقیق نیست. گویا این عدم دقت از منابع رادیویی شایع گردیده، چون با گوش خود همان چیزهایی را شنیده ام که بعداً راه به رسانه های نوشتاری پیدا کرده اند. آخرین اینها، **شوفار** لس آنجلس است که دو روز پیش با پست زمینی بدست من رسید. بخود گفتم شاید بهتر این باشد که اول به یک روانشناس امور اجتماعی تلفن کنم و بپرسم آیا چنین امکانی وجود دارد که حقیقت گویی در این ماجرا به غرور ما یهودیان صدمه ای بزند یا خیر. تلفن نکردم و از کسی هم نپرسیدم. با اجازه سردبیر **شوفار** لس آنجلس، میخواهم قطعه ای را که با این یادداشت ارتباط دارد نقل قول کنم. در شماره ۱۱۴، مورخ سپتامبر ۱۹۹۸، در صفحه ۱۳، زیر عنوان ثانی داخل متن «این **چیست جز هوش و درایت ایرانی؟**» چنین آمده است:

> **آیا این تصادفی است که علاوه بر عالیترین مقام مذهبی در اسرائیل و قائم مقام نخست وزیر، رئیس [فرمانده] ستاد ارتش یک ایرانی تبار متولد شهر اصفهان و رئیس [فرمانده] نیروی هوائی ایرانی تبار و متولد همدان، و وزیر دفاع ایرانی تبار و متولد کردستان میباشد.**

(کلمات داخل قلابین از آن نویسنده این سطور است.)

درست اینست که جناب راب اعظم، الیاهو بخشی دورون، در یک خانواده شیرازی در شهر اورشلیم متولد شده است. آقای مُشه کتصاو، که معروف همهٔ ماست، متولد شهر یزد است و در پنج سالگی به اسرائیل مهاجرت کرده است. فرمانده نیروی هوائی، ژنرال ایتان بن الیاهو، از یک پدر همدانی و مادر یوگوسلاوی در شهر اورشلیم زاده شده و نه در همدان. وزیر دفاع، اسحاق مردخای، اصلاً «ایرانی تبار» نیست، و برخلاف آنچه با گوش خودم از رادیو شنیدم، متولد سقز نیست، بلکه در شهرک **عقره** واقع در شمال عراق متولد شده است. او در سن چهار سالگی به اسرائیل مهاجرت کرده و در شهر طبریه متوطن شده است. و اما موضوع شائول موفاز را گذاشتم به بخش پایانی این یادداشت.

هرگاه از اورشلیم دور میشوم، طبق معمول، از منشی خود میخواهم که هر چه در باره یهودیان ایرانی در جرائد نوشته میشود، و یا در رادیو (و حتی در افواه) گفته و شنیده میشود، برایم کلاسه کرده در جایی محفوظ نگهدارد. وقتی ژنرال شائول موفاز به مقام فرماندهی کل ارتش اسرائیل رسید، من در لس آنجلس بودم. قبل از انتصاب ژنرال موفاز به سمت نامبرده، منشی ام فکسی به لس آنجلس فرستاد که عموی موفاز میخواهد با من صحبت کند. این موضوع چون ارتباطی مستقیم با این مقاله ندارد نا گفته از آن رد میشویم؛ و اما یاد آوری آن فقط اشاره ای است به این نکته که انتصاب او مرا، شاید بخاطر همان «حب وطن»، در مفهومی که در بالا آمده، بسیار خرسند کرده بود.

تابستان ۱۹۴۲ بود. رشت و گیلان و استانهای دیگر شمال ایران هنوز در تصرف ارتش روس بود. اوضاع کلی رشت چندان درخشان بنظر نمیرسید. دقیقاً نمیدانم به چه علت، پدر بزرگ و مادر بزرگم، آ شِمیئل (شموئل) و مانی استر، که هر دو متولد اصفهان بودند، تصمیم گرفتند مرا از رشت به اصفهان بفرستند. گاهی از طریق استراق سمع، از لا درز در و پنجره، می شنیدم که این دو با لهجه اصفهانی با هم پچ پچ میکردند: «این وِچه دارو بله بوئه، تو این کیچه خراب بِبده پِر از جِنده چه کخی سر کِریم؟ تا دیر نَبِدِه خَبو تکلیفُشا مَعلیم کِریم.» من به عمرم این لهجه را صحبت نکرده ام، ولی نمیدانم چه سری است که علاقه ای شدید به این لهجه، و به تمام گویش های یهودی و غیر یهودی ایران، پیدا کرده ام. بهر حال، چون از ترجمه بیزارم، جملات بالا را ترجمه نمیکنم. لطفاً از کسی بخواهید که آنها را برایتان ترجمه کند.

اتوبوس قراضه «گاراژ شیشه» شهر رشت، با صدایی که بیشتر شباهت به جلز و ولز یک موش در تله افتاده داشت تا غرش یک شیر درنده، از کنار دبیرستان شاهپور، که بیرون از شهر ساخته شده بود، گذشت. هوا تاریک بود. طبق معمول آن زمان، اتوبوسها شب حرکت میکردند. باد خنکی از دو سه تا پنجره های شکسته اتوبوس به درون این اطاقک کج و کوله میوزید. گمان میرفت اتوبوس، استوار روی چرخهایش حرکت نمیکند. سنگینی بار روی بام اتوبوس، و در معبر داخل آن، این جعبه متحرک را مانند آدم های چلاق کرده بود. از درون پنجره به عقب نگاه کردم، چراغی سو نمیزد. معلوم بود از شهر دور شده ایم. به درون اتوبوس نگاه کردم. هنوز میشد در تاریکی شب چهره ها را شناخت: پری و ملیحه، دو خواهر از رشت. الیاهو و ابراهیم، دو برادر از اصفهان — گویا پدر و مادر این دو برادر هم همراه آمده بودند. اینها سرپرست من بودند. مرا بدست اینها سپرده بودند که سالم و بی عیب به اصفهان برسم. روی یکی از صندلی های چرمی اتوبوس در گوشه ای کز کرده بودم. درست نمیدانم کدام یک از این چهار نفر پهلوی من نشسته بودند.

نصف شب بود. اتوبوس زوزه کنان جاده باریک و خطرناک امامزاده هاشم را دور میزد. پیچ و خم کمر کوه آنقدر زیاد بود که حالت استفراغ بمن دست داد. سعی کردم حواسم را پرت کنم تا شاید میرزا قاسمی چند ساعت پیش را بالا نیاورم. سخت با خود میجنگیدم. صلوات مسافرین گوش را کر میکرد. دست چپ، درهٔ ملا علی وحشتی در آنها ایجاد کرده بود. شوفر، و گاهی شاگرد شوفر، مسافرین را به فرستادن صلوات دعوت میکردند: «بلند تر!» همشهریهای عزیزم از این «بلند تر» نمی توانستند. با تمام سلام و صلوات، اتوبوس، مانند بیماری در حال نزع، چند تا سرفه جور و ناجور کرد و سرجایش ایستاد. شاگرد شوفر پرید بیرون ببیند چه خاکی بسر ماشین آمده. هرچه هندل زد کارگر نشد. برای من این یک فرصت خوبی بود که بروم بیرون قدری هوا بخورم. ولی اجازه من دست آنها بود.

همشهریها همانطور ساکت نشسته بودند. مثل این بود که اتفاقی نیافتاده است. تنها صدای اعتراض به این وضع ناگوار صدای رسا و شمرده الیاهو بود. شوفر و صاحب ماشین و صاحب گاراژ را سخت زیر انتقاد قرار داده بود: «باید همین الان یک اتوبوس دیگر زیر سنگ هم شده حاضر کنید ما را ببرد تهران، یا برگرداند رشت!» این صدای الیاهو بود. بقیه، مات و مبهوت، سرجایشان یخ زده بودند. در آن نصف شب، در کمر کوه، بالای درهٔ ملا علی، میان انبوهی از مسافرین صلوات فرست، چنین اعتراضی، از یک جوان یهودی، آنهم تحکم وار و با صدای بلند، شهامت میخواست.

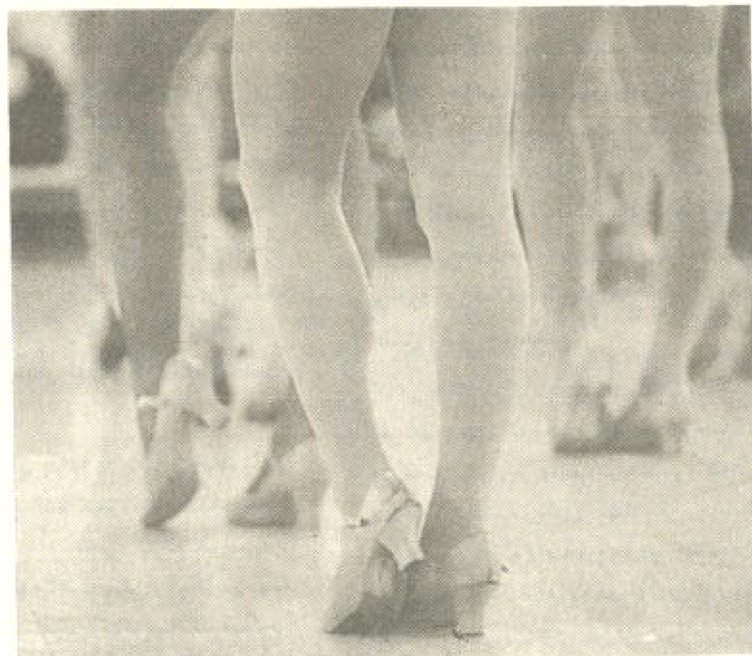
سفیدی افق حالت مطبوعی در وجودم ایجاد کرده بود. یکی دو ساعتی از توقف بی اراده ماشین میگذشت. تعدادی از مسافرین دور و بر ماشین قدم میزدند و با لهجه گیلکی چیزهایی بهم میگفتند. ولی کسی اعتراض نمیکرد. رشتی ها مردمی ساکت و آرامند. اهل داد و بیداد و جنگ و دعوا نیستند. شیله پیله ندارند. هیچ حرفی را تفسیر نمیکنند و هیچ واقعه ای را با شک و تردید نگاه نمی کنند. حرف راست را میزنند. پارانوی ندارند. حرف این و آن را قبول دارند چون فکر نمیکنند ممکن است کسی دروغ بگوید و یا سرشان را کلاه بگذارد. همین است که هست. ماشینی چپه شده، خیلی خوب، شده شده! نه شوفر تقصیر دارد نه شاگرد شوفر، نه خدا و نه بنده خدا. ابر و باران سیزده ماه در سال (!) رشت خلق و خوی راحتی در اینها بوجود آورده که نظیرش در جاهای دیگر کمتر پیدا میشود. من عاشق رشتی ها هستم.

کنار جاده روی صخره ای که از شبنم بامدادی خیس شده بود نشستم. روی کوه های اطراف درختان زیتون در برابر وزش باد میرقصیدند. زیر پایم، در عمقی که فاصلهٔ آن را نمی توانستم تشخیص بدهم، رودی مانند مار بر سینه میخزید. این سفید رود معروف بود که وصفش را در کلاس درس جغرافی حفظ کرده بودیم. از صخره ای به صخره ای پریدم. مانند پلنگی وحشی که دنبال شکار میدود، در آن سرازیری خطرناک، دور از چشم محافظین، خودم را به نهر آب رساندم. آب رنگی زرد داشت. نمیدانم چرا سفیدش میخواندند. قرمزی افق نوید میداد که تا چند دقیقه دیگر سلطان روز بسراغمان خواهد آمد. شاید زیر

فانوس عالمتابش بشود درد اتوبوس را درمان کرد. اتوبوس از این پایین باندازه یک قوطی کبریت بیچاره و ناتوان بنظر میرسید. انعکاس صدایی، که مرا دو بار و سه بار بنام میخواند، هشداری بود که باید همان راه را بالا بروم. سنگی بعنوان خدا حافظی بسوی سفید رود پرتاب کردم.

چندی نگذشت که یک ماشین دیگر رسید و ما را به طهران برد. پس از چند روزی توقف در تهران، عازم اصفهان شدیم. از واقعات جاده تهران به اصفهان چیز قابل توجهی در ذهنم نمانده جز گرد و خاک راه و عصبانیت مسافران. مثل این بود که مرا از سبزه زاری به بیابانی خشک و بی آب و علف میبرند. روشنایی آفتاب آنقدر غلیظ و شدید بود که در درون چشم احساس درد میکردم. پس از ده دوازده ساعت مسافرت و توقف در چند قهوه خانه و استراحت یک ساعته در مورچه خورت به پایتخت صفوی ها رسیدم. محبت و مهربانی و مواظبت امانت داران از من در طول این سفر خسته کننده فراموش نشدنی است. با گذشت بیش از پنجاه سال از ماجرای این سفر، جا دارد از آنها تشکر کنم و میخواهم اقرار کنم که مواظبت از «یک بچه شیطونِ حرف نشنو» کار آسانی نبود. شرح اقامت طولانی من، تک و تنها در «غربت» اصفهان و دور از وطن (رشت)، خود ماجرایی است. در ارتباط با این موضوع، من گوشه ای از زندگی خود را مدیون دو انسان والا هستم: عمه ام رعنا، و دایی پدرم، یوشیا گبای پور. خدایشان بیامرزاد.

اما، صحبت از وطن بود و زادگاه سروران جامعه. الیاهو مفضض کار پس از مدتی با پری یوسفیان در همان اصفهان عروسی کرد. شائول میوه نخستین این همبستگی بود که در سال ۱۹۴۸ در اصفهان متولد شد. سالها بعد، ملیحه، که همکلاس من در دبستان کورش رشت بود و هر دو ساکن یک کوی بودیم، با ابراهیم ازدواج کرد. شائول در سال ۱۹۵۷ با خانواده اش راهی کشور اسرائیل شد. او نمیدانست چه سرنوشت و سمتی در انتظار اوست. این فرزند رشید ملت، که اکنون دیهیم سپهسالاران قهرمان پروری چون یگائل یادین و مُشه دیان را بر سر دارد و ارتشی حماسه آفرین را راهبری میکند، جدی بودن را از مادر، شهامت را از پدر و حب به یهودیت و اسرائیل را از یهودیان اصفهان به ارث برده است. هرکجا هست خدایا تو سلامت دارش. به وجودش افتخار میکنیم.





اهمیت تورات

این نوشتار بخشی از تحقیقات دکتر بقراط صفایی در کتاب در دست انتشار ایشان به نام آئین موسایی می‌باشد.

تورات کتابی است انقلابی، که جوهر «تم» آن آزاد سازی انسانها از تمام پیوندهای عاطفی نابجا و ناروا به خون و خاک و قدرتها به صور مختلف است. می‌خواهد انسان را از تسلیم شدن به تمام اشکال بتها و مظاهر آن در امان بدارد تا برادروار باهم زیستی، مسالمت‌آمیز داشته باشند. یکی از خصوصیات واقعی آن اینست که بنام یهودیت آغاز نگردیده بویژه کتاب اول آن یعنی «پیدایش» که دفتر تمام ابنای بشری است و انسان را از تباریک فرد بنام «آدم» دانسته است.

در سفر تثنیه باب ۵۹ آیه ۱۴ و ۱۵ آمده است:

«من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی‌نمایم بلکه با آنانی که امروز با ما بحضور

خدای ما در اینجا حاضرند و هم با آنانی که امروز در اینجا با ما حاضر نیستند».

ولی در عین حال میخواهد بعنوان تاریخ آنرا بقوم یهود متصل و مربوط سازد و این مؤید آنست که نمی‌خواهد فرد یهودی را از سایر افراد برجسته‌تر یا منتخب بداند. مگر در ارجاع خدمت به بشریت و وحدانیت.

شاید امروز با پیشرفت علم و دانش بهتر از ادوار گذشته بتوان مفاهیم تورات را فهمید زیرا دقیقاً به این دلیل که ما در روزگاری انقلابی زندگی میکنیم که در آن انسانها بزعم لغزشها که آنها را بدامان اشکال تازه وابستگی‌ها انداخته طالب و خواهان اجتماعی آزاد و رهایی بخش میباشند.

«اریک فرام» روانشناس نامی، میگوید تورات برای من بسی شگرف و بازتاب کننده اصول و هنجارهای زیادی است که ارزش خود را در طول تاریخ به اثبات رسانیده است.

«مارتین بوبر» فیلسوف بزرگ جهان معتقد است اگر کتاب تورات را بازکنید و به صورت جدی در آن توجه نمائید و بدون پیشداوری و منصفانه در آن تعمق نمائید شعله‌های گیرنده‌ای جانتان را فرا خواهد گرفت و جاذبه واقعی کتاب، شما را مسحور خواهد ساخت.

دانشمندان و محققان یهودی و یا وابسته به کلیسا معتقدند که عمق زیبایی‌ها و شگفتیهای تورات را بهتر می‌توان در اصل نسخه‌های یونانی و عبری آن درک کرد ولی در ترجمه‌های این کتاب نیز عظمت خاصی مشهود است.

«وینکلر» در این باره مینویسدحتی در زبانهای غیر یونانی کلاسیک از کتاب تورات یک نیروی مغناطیسی خاص پراکنده میشود که انسانها را به هیجان آورده و بلرزه وامیدارد و بالاخره معتقد می‌سازد.

«البرایت ویک» از این جاذبه با الفاظ دیگری سخن میگوید.

«پرویس ورنکنس» هم به گونه دیگر جذابیت شگفت‌انگیز این کتاب را می‌ستاید.

ولی آیا این دانشمندان احساس تلقینی و موروثی خود را به همه‌ی افراد بشر می‌توانند بسط دهند؟ البته کتاب مقدس و رسالات دینی همه ادیان برای مؤمنین به آنها جذاب و شگفت انگیز است. آیا همه افراد می‌توانند یک طور قضاوت کنند؟

این جاذبه‌ها که بیان میشود از کتب مقدس نیست بلکه این اعتقاد و ایمان افراد است که این کشش و جذابیت را خلق می‌کند. زیرا افراد خالق افکار خود هستند.

از محتوی کلام چنین برمیاید که اصول تورات یا مذهب یهود تنها برای انجام دعا و نماز و مراسم مذهبی نیست بلکه تورات می‌خواهد که مردم بمنظور بهبود اوضاع جهان متشکل شوند و راه زندگی توام با اخلاق را طی کنند.

در تورات تنها خوب بودن راکافی ندانسته بلکه همواره باید در پی کارهای نیک بودو از بی تفاوتی دوری جست.

تورات نمی‌گوید که دیگران را بکیش خود درآورید بلکه میخواهد بشریت مفهوم وحدانیت را بشناسد. هدف قوانین تورات ترویج رحم و شفقت و لطف و مهربانی و عشق به صلح و دوستی جهانی است.

تورات کتابی است که به انسانها بینش‌ها را وعده داده که هنوز انسان چشم براه تحقق آنها است. این کتاب مظهری از بازتاب نبوغ مردمی است که نسلها برای زیستن در آزادگی جنگیده‌اند.

برخلاف آنکه میگویند کتاب مقدس از منابع مختلف تهیه شده باید آنرا یک واحد مکتوب انگاشت که در طول قریب به سه هزار سال بعنوان یک کتاب مورد مطالعه قرار گرفته است. تضادهایی که در تفاسیر تورات مشاهده میشود خود نماینده تحول فکری قوم بنی اسرائیل در طول تاریخ می‌باشد.

مندلسون مورخ آلمانی در سال ۱۹۶۰ در کتاب منتشره خود، قوم یهود و کتاب تورات و مندرجات و داستانهای آنرا مورد تأیید قرار داده و می‌نویسد که پژوهش‌های علمی اصلیت مطالب آن را ثابت کرده‌اند. (کورش کبیر شمارهٔ

۴۱ و ۴۲ سال ۹۷).

در این کتاب براساس انسانگرایی بنیادی هدف آدمی را آزادگی کامل پنداشته زیرا در طول تاریخ زور، موجد ترس بوده و سبب گردیده که انسانها، آماده پذیرش افسانه بجای حقیقت و اوهام بجای واقعیت گردند. زور آدمی را از بدست آوردن آزادگی ناتوان میسازد و شعور و احساسات انسان را تباه می‌کند.

باید به یقین دانست که بذر محبت و انسانگرایی در دامان یهودیت نضج گرفته با آنکه همواره در طول تاریخ یهودیان در عذاب و رنج بوده‌اند.

تلمود میگوید کتاب تورات عشق به آدمی را با عشق به خدا یکسان دانسته چنانکه گفته است اگر انسانی را هلاک سازی جهانی را منهدم کرده‌ای.

در تورات «دگم» (جزمی گرایی) یعنی طرز فکر قشری و دگماتیک پسندیده نیست چنانکه در سفر تثنیه باب ۱۷ آیه ۸ الی ۱۳ میگوید: «اگر درمیان تو امری که حکم به آن مشکل نماید واقع گردد در میان خون [خون «جنایی»] در میان دعوی (دعوی «حقوقی») و در میان ضرب (ضرب «جزایی») از مرافعه‌هایی که در دروازه‌هایت (کشورت) واقع شود آنگاه برخاسته به مکانی که خدایت برگزیده نزد لاویان و کهنه (متصدیان امور کشوری - مجلس قانون گذاری) و داورانی که در آن روزها هستند برو (در هر زمان) و مسئلت نما و ایشان ترا فتوای قضا و مخبر خواهند ساخت و بر حسب فتوایی که ایشان از مکانی که خداوند برگزیده برای تو بیان می‌کنند عمل نما و هوشیار باش موافق هر آنچه به تو تعلیم دهند عمل نمایی».

در تورات دستورات اخلاقی در سطح عالی بسیار وجود دارد و انسان خود بخود به برجسته بودن این اندیشه‌ها میاندیشد اما متاسفانه اعمال برخی از یهودیان که مکتسب از دیگران بوده، این اندیشه‌های عالی را از دید اقوام و ملل مستور داشته است.

هردوت مورخ یونانی در یکی از دوازده کتاب خود پایه نوشته‌های تورات را مقدس و آنرا صحیح انگاشته است.

اکثر علمای جهان تورات را از کاملترین مجموعه کتاب‌هایی که تا کنون وجود دارند دانسته‌اند.

بطور خلاصه میتوان گفت کتب مقدس یهود نه تنها الهام بخش یهودیت بلکه زمینه اصلی برای مسیحیت و اسلام بوده بنابراین بررشد فرهنگی خاور نزدیک و اروپا و امریکا عمیقاً تاثیر گذاشته است. ولی متأسفانه بسیاری از جهانیان به واسطه غرور و خودپرستی که نوعی بت پرستی است نخواسته‌اند به این مبدأ الهام بخش و این فرهنگ عمیق و غنی توجه کنند و نادانسته همواره ظلم و ستم را بر ملت یهود روا دانسته‌اند.

بهرحال، یهودیان - مسیحیان - مسلمانان - زرتشتیان - پیروان اصالت بشر - شیفتگان مدینه فاضله - طرفداران دیالکتیک مادی - اندیشمندان با باورهای اصالت وجود، همگی تورات را چشمه فیاض یا حداقل منبع طرح عقاید خود می‌دانند.

گوته میگوید من اطمینان دارم که تورات زیباتر و جالبتر خواهد شد اگر بهتر مفهوم گردد.

بسیاری از دانشمندان و نویسندگان مانند هومر، دانته، راسین، شکسپیر، هوگو و غیره تایید کرده‌اند که سرچشمه نبوغ آنها تورات بوده است.

«ژان ژاک روسو» میگوید با تأثیر از الواح و گفتارهای انقلابی تورات، کتاب خود را برای انقلاب فرانسه به رشته تحریر درآوردم.

در قدیم همواره کاهنان سعی داشتند که تمام موازین زندگی عبرانیان بر اصول دستورات تورات باشد. اما حالیه در منشور اساسی دولت اسرائیل مذهب وارد نشده است زیرا انطباق تمام آن قوانین با زمان حاضر ممکن نیست.

یهودی علاقه دارد که دین خود را آن گونه

تورات بهترین مجموعه قوانین زندگی بشری است و اساس بسیاری از قوانین موجود در جهان است

بفهمد که اتصالش را با نیاکانش حفظ کند لذا قطع نشدن این وابستگی و برقراری این روابط بین خود و اجدادش دو امر ضروری زندگی او است.

یک نکته جالبی است که در کتاب مقدس درباره کره زمین آمده است که سه چهارم زمین را آب فراگرفته و ربع آن مسکونی است: زبور ۴۹ بند اول... «ای جمیع سکنه ربع مسکون اینرا گوش گیرید». در مزبور ۲۴ بند یک ربع مسکون و ساکنان آن آمده است در مزبور هیجدهم بند ۱۵... : و اساس ربع مسکونی مکشوف گردید.

در مورد معلق بودن زمین در کتاب ایوبْ میگوید: و زمین را بر نیستی آویزان میسازد.

البته اگر تورات نوشته شده بدست موسی پیدا شود بسیاری از مسائل معلوم خواهند شد.

برای درک اهمیت تورات باید بنظر قبالیستها توجه کرد، زیرا آنها تفاسیر بسیار مفصلی برای مطالب آن دارند.

گر چه بسیاری از آنها از مراحل عرفانی به تعصب گرائیده‌اند انصافاً باید تأکید شود که فهم تورات به زبان توراتی بسیار جالب‌تر و پر اهمیت‌تر میباشد.

بطور خلاصه شاید با یقین بتوان گفت کتاب تورات بهترین مجموعه قوانین زندگی بشری است و اساس بسیاری از قوانین موجود در جهان است.



اعتبار کیترینگ های لوس آنجلس

اورنج کانتی - سان دیاگو



محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید. بهادر کیترینگ پرسابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرایی کند



سیستم گلات کاشر کیترینگ بهادر زیر نظر مستقیم ربای Rabbi Yehuda Bukspan می‌باشد

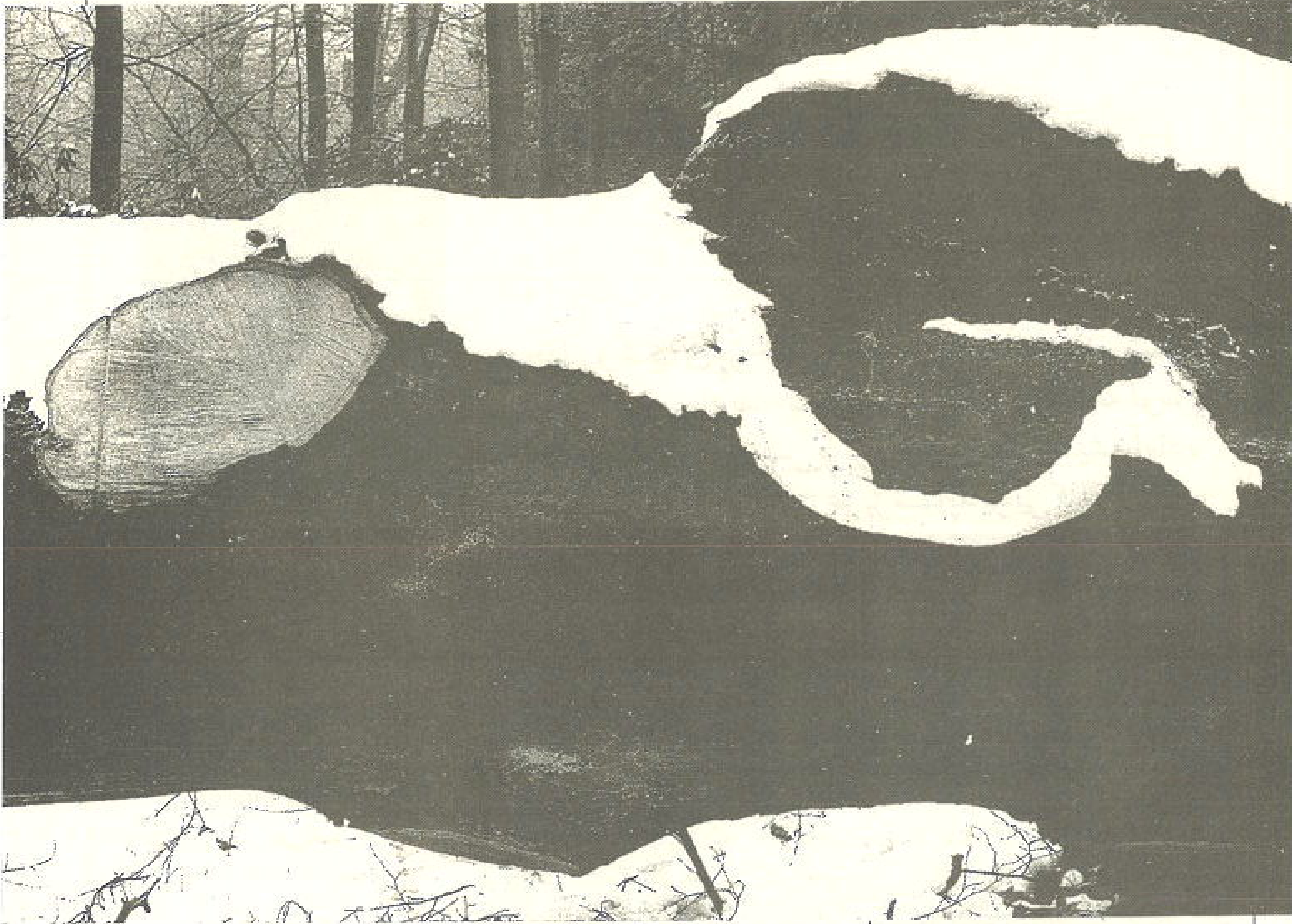
تلفن: ۷۱۳۵ - ۶۰۹ (۸۱۸)

18750 Oxnard St., #412, Tarzana, CA 91356

واقعیت و هنر

از دیدگاه عکاسی

نوشته و عکس از: سیمون رحیمیان



در طبیعت هر جسم اعم از جاندار یا بی جان و نیز در وجود هر اتفاق ساده پدیده‌ای وجود دارد که به آن واقعیت گفته می‌شود. گذشت زمان آشکار می‌کند که در هر پدیده مفهوم چند جانبه‌ای از واقعیت نهفته است که با زمان و شرایط زندگی وابسته به آن در رابطه است و گهگاه بنا به خصوصیات شخصی و موقعیت‌های متفاوت با جنبهٔ مشخصی از آن مواجه می‌شویم، جنبه‌ای که در نهایت بر واقعیتی انتزاعی مبتنی بوده و تأیید می‌کند که «موضوع»، تحت تأثیر فرهنگ روز که بینش جامعه را سازمان می‌دهد بطور جسمی و ذهنی متفاوت دیده می‌شود حتی اگر بظاهر تغییر ناپذیر و همیشگی تصور شود.

از آنجاکه عکاسی در بین هنرها رابط انسان با واقعیت عنوان می‌شود، بصورت وسیلهٔ با اهمیتی در رابطه با ادراک محیط مطرح می‌گردد که نسبت به هنرهای دیگر با سهولت بیشتری در اختیار مردم قرار گرفته است. عکاسی علاوه بر توانایی در ثبت اسناد محیطی می‌تواند بعنوان وسیله‌ای مطرح باشد که نقطه نظرهای شخصی را

منعکس نماید. از آنجاکه هنرمند در پی ارتباطی ماوراء نمود ظاهری ماده است، موضوع‌های مطرح شده بخودی خود دارای اهمیت ویژه‌ای نیستند زیرا موضوع هر چند بی اهمیت جلوه کند، از آن نظر قابل توجه است که نقطه نظرهای هنرمند را انتقال می‌دهد؛ نقطه نظرهایی که در نهایت می‌تواند بینش هنری جدیدی را پی‌ریزی و عرضه نمایند.

با توجهی تاریخی و اجتماعی به زیر بنای ذهنی هنرمندان در می‌یابیم که در آثار تجسمی، هنرمندان قدیم یا معاصر کوششی برای دستکاری یا تغییر شکل مدل خویش نداشته‌اند. چون ایشان شکل ظاهری اشیاء را اساس رابطه و شناخت خویش قرار نمی‌داده‌اند، با توسل به آن موضوع، ویژگی‌های حسی و ادراکی خود را با زبان هنری لمس و منتقل می‌نمایند. هر چند فقر یا غنای رابطهٔ هنرمند در هر تصویر مشهود می‌باشد لکن درک ماهیت موضوع دست نیافتنی به نظر می‌رسد بخصوص که تعادل روانی خود هنرمند نیز در این رابطهٔ دو جانبه منعکس می‌گردد.

شناخت اجزاء محیطی مستلزم علاقه و ادراک ویژه‌ای است که در نهایت احساس هم‌وجودی پدید می‌آورد؛ احساسی که بینش هنرمند را تا آن حد گسترش می‌دهد که علاوه بر درک و جذب موضوع، مرزبندی‌های زمانی، جغرافیایی و قضاوت‌های فرهنگی کنار گذاشته می‌شوند و از وابستگی‌های بومی کاسته می‌شود؛ بنابراین هر دوره از زندگی که توانسته است او را با فرهنگ جدیدی مأنوس کند جزئی از یک کلیت بزرگ را در ذهن کاوشگر و متحول او پر می‌کند.

هنرمندانی که در جوامع صنعتی زندگی می‌کنند با احساس ناخوشایندی گذر زمان را در آثار خود منعکس می‌کنند؛ زیرا هر گونه تزلزل در آن به کیفیت ارتباط بین انسان‌ها لطمه می‌زند و متعادل نگاه داشتن این نیاز می‌تواند انسان اجتماعی را از گرداب در خود فرو رفتن و انزوای محیطی نجات بدهد. در بسیاری از آثار تصویری قرن حاضر، انسان بصورت شبحی فرآر و دست نیافتنی وانمود می‌شود، گویی کنترل حسی انسان از اختیارات او سلب گردیده و موقعیت لازم برای تراوشات حسی از او دریغ شده است؛ فضای زندگی ناخواسته‌ای بر او تحمیل شده است که توسط تبلیغات تجاری و هیجانات کاذب و بیمارگونه او را دچار ابهام کرده‌اند.

زندگی مکانیکی و برنامه‌ریزی شده در جوامع صنعتی حضور دایمی زمان رو به زوال را همچون سایه‌ای محسوس جلوه می‌دهد و هنرمند را در این رابطه با عکس‌العمل دوگانه‌ای مواجه می‌کند: از یک طرف به روال عادی زندگی عشق می‌ورزد و از طرف دیگر به ارزش‌هایی که ماهیتی موقت، فرآر و ناپایدار دارند، با حساسیتی ویژه چشم می‌دوزد و به خاطر همین ناپایدار بودن زندگی، بین عشق و عدم وابستگی در کشمکش قرار می‌گیرد و از

احساس تعلقی که هر کس به آسانی از آن لذت می‌برد فاصله می‌گیرد؛ به شادی‌ها و تراژدی‌های انسانی و محیطی طوری می‌نگرد که گویی قرن‌ها پیش وجود داشته‌اند و زمان لحظه به لحظه لایه‌ای نامرئی بر روی آن‌ها می‌پوشاند و دستیابی مجدد به آن‌ها را غیر ممکن می‌کند. حتی در مورد عناصری که پایدار زمانی به زمان دیگر در حرکت باشد.

ادراک بصری با پشتوانه‌ای از تجربه‌های زندگی، بخش‌های نهفته و ناآشکار افراد و اشیاء را برملا می‌سازد و هنرمند را قادر می‌سازد که علایمی را که گذر زمان بر چهره و حرکات افراد تاریخ نگاری کرده است بررسی نماید و با این بصیرت که دیگران را می‌نگرد بتواند وجود ناخودآگاه و تصورات ذهنی می‌باشند محتوای نقطه نظرهایی از واقعیت هستند که طبعاً با واقعیت‌های مأنوس متفاوت می‌باشند. رهبرانی که از ملت و هنرمندان خود می‌خواهند که جهان را تنها از نقطه نظر تعیین شدهٔ خودشان ببینند، فقط جوهر واقعیت را در ذهن مردم خویش مغشوش می‌کنند؛ نظر آنها قابل تغییر

عکاسی در بین هنرها رابط انسان با واقعیت عنوان می‌شود

و تغییر ناپذیر جلوه می‌کنند، گردش زمان در نگرش به آن تغییراتی وارد می‌کند که در بازبینی هر موضوع قابل لمس است و هنرمند که همچون رهگذری در فاصله بین گذشته‌های بی نهایت دور و زمان رو به آینده غوطه‌ور است به خاطر انعطاف ناپذیری تربیت شده‌اش می‌تواند از خود را ببیند و در صورت نیاز بازسازی نماید.

یک اثر ارزشمند هنری می‌تواند به تنهایی محتوی علایمی باشد که بیانگر زمان، جامعه، جغرافیا، تاریخ و زیبایی شناسی باشد. در این میان چه آن‌ها که مواجهه فیزیکی هنرمند با محیط بوده‌اند و چه آثاری که ره‌آورد نیست مگر آنکه به مفهوم عمیق و وسیع ازادی سیاسی و فرهنگی ارزش قایل باشند و ضوابط از پیش تعیین شده را که مانعی در مقابل خلاقیت هنری محسوب می‌گردد کنار بگذارند و در مقابل قدرت خلاقهٔ هنرمندان خود که بدون شک بر فرهنگ جامعه تأثیرگذار خواهد بود، احساس خطر و کمبود نکنند! □



مایکل بنایان و آقای دکتر بابک درویش نمایندگان سازمان آرم در حال تحویل دادن چک به مبلغ ده هزار دلار به پرفسور Gaty سرپرست ژن شناسی بیمارستان .U.C.L.A برای تحقیق در مورد بیماری .H.I.B.M

سازمان آرم چرا و چگونه بوجود آمد؟

از: رحمت رحیمیان

ARM کلمه اختصاری Advacment of Research in Myopathy نام سازمانی است که در سال ۱۹۹۷ توسط گروهی پزشک داوطلب و افرادی خیرخواه و نیکوکار تشکیل گردید تا مبتلایان به بیماری .H.I.B.M را یاری رسانده و همانطورکه از نام آن پیداست، کار تحقیقات پزشکی درباره این بیماری را سرعت ببخشد.

بیماری (.H.I.B.M) Hereditary Irclusion Body Myopathy بیماری مخصوص جوانان ایرانیست که عوارض آن متأسفانه در یکی از پر اهمیت‌ترین دوران سنی، در سنین بین ۲۰ تا ۳۰ سالگی ظاهر گشته و با از بین بردن ماهیچه‌های دست و پا، بیمار را به ناتوانی کامل و به استفاده از صندلی چرخدار دچار می‌سازد، این بیماری ژنتیکی است و از دو ژن مشابه پدر و مادر که به فرزند می‌رسد، ایجاد می‌گردد. فرد با دارا بودن یک ژن بیمار نیست، اما به طور یقین می‌تواند ناقل ژن و عامل گسترش بیماری باشد. آمار پزشکی بالاترین رقم بیمار را در بین جوانان هموطن، گزارش داده و از این ژن ناسالم، به عنوان ژن مخصوص اجتماع ما ایرانیان نام برده است. تحقیقات پزشکی ما درباره این بیماری خانمانسوز، در چند سال گذشته در مراکز تحقیقاتی بیمارستان هداسا در اورشلیم و همچنین بیمارستانهای .U.C.L.A و .U.S.C در لوس آنجلس آغاز گردید و همچنان ادامه دارد و گر چه با نزدیک شدن به شناسایی ژن معیوب امید زیادی را در دلها به وجود آورده‌اند اما به دلیل کمبود امکانات مالی و به خصوص به دلیل آنکه این بیماری در اجتماعات دیگر به گونه‌ای همه گیر مشاهده نشده تا توجه مسئولین را به خود جلب کرده و موانع را برطرف سازد، تحقیقات در این باره به کُندی پیش می‌رود، سازمان نوپای آرم با این هدف بزرگ تأسیس گردید تا به طرق مختلف در کار سرعت دادن به تحقیقات فعالیت کرده و امکانات مالی جهت درمان این بیماری اسفبار جوانان هموطن را فراهم سازد. کمیته‌های فعال در این سازمان عبارتند از:

۱ - کمیتهٔ پزشکی - که با سرپرستی چند پزشک و متخصص برای شناخت بیماران و ارسال خون آنها به مراکز تحقیقاتی و جواب دادن به سؤالات پزشکی آماده است و همکاری عموم برای معرفی بیماران را تقاضا می‌کند، اطلاعات بیماران صد در صد محرمانه و در محدوده کمیته پزشکی خواهد بود.

۲ - کمیته روابط عمومی و تبلیغات - عهده‌دار انتشار خبر در رسانه‌های همگانی مانند روزنامه، نشریات مختلف و رادیو تلویزیونهای فارسی زبان و انگلیسی زبان است و همچنین در مراجعات حضوری به افراد خیّر و یاری رسان فعالیت دارد، افراد علاقمند به همکاری می‌توانند با این کمیته تماس بگیرند.

۳ - کمیته خارجی - ارتباط با سازمانها و نهادها و جامعهٔ خارج از جامعه ایرانی را عهده‌دار گشته تا آنها را از اهداف سازمان آرم آگاه کرده و از امکانات مالی و غیر مالی آنها بهره گیرد. افرادی که اطلاعاتی در این مورد دارند لطفاً با این کمیته تماس بگیرند.

۴ - کمیته تدارکات و پشتیبانی برنامه‌ها - که در جهت تشکیل جلساتِ هفتگی و آماده

نمودن وسایل لازم اعم از بروشور و اعلامیه و غیره مسئولیت دارد.

۵ - سرانجام کمیتهٔ مالی - عهده‌دار تنظیم گزارشات مالی و رسیدگی به امور اعانات و ارسال ورقه‌های معافیت مالی به کمک دهندگان و تصویب هزینه‌های ضروری است. حساب بانکی سازمان آرم وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی با حروف اختصاری Iranian American - TATFARM Jewish Federation (ARM) در شماره حساب 00996-12379 در بانک آف آمریکا موجود است و کلیه کمکها دارای معافیت مالیاتی می‌باشند.

سازمان آرم از کلیه هموطنان عزیز دعوت می‌نماید تا همصدا با هم در راه این هدف مقدس همکاری داشته و برای درمان این بیماری بسیار اسف‌انگیز که دامنگیر جوانان نازنین هموطن و بخصوص جوانان اقلیت‌های قومی می‌گردد یکپارچه باشیم، اهمیت بسیار جدی این مشکل غریب که بر طبق گزارشات پزشکی محدود به جامعه جوانان ایرانیست ما را بر این می‌دارد تا آنچه را که در توان داریم برای ریشه کن ساختن این بیماری به کار گیریم، و عزیزی دیگر، جوانی دیگر را درگیر این غم بزرگ نبینیم، لیست بیماران تحصیلکرده و جوان ما که یکی بهتر از دیگری می‌توانند افتخار جامعه باشند، اما به افسردگی، پیری زودرس و از کار افتادگی دست و پا رسیده‌اند و به دلیل محدودیت‌های فرهنگی پنهان مانده و مطرح نمی‌شوند یادآور مسئولیت سنگین و وظیفه حیاتی ماست، آنها را دریابیم و خودمان را که ندانسته و در سلامت کامل می‌توانیم منتقل کننده ژن معیوب به عزیزان خود باشیم، کمکهای ما در راه سلامت فردای نوباوگان بی گناه و تین ایجرهای شاد امروز است که با احتمال دارا بودن دو ژن ناسالم خدای ناکرده در معرض خطری بسیار جدی هستند، کمکهای ما برای سلامت بیمارانی است که در برکت خداوند چشم امید به حرکت انسانی ما دارند. هدف بزرگ سازمان آرم را حمایت کنیم.

ضمناً اکثریت قریب به اتفاق سازمانها و گروههای یهودی و بخصوص ربانوت محترم پشتیبانی خود را از این سازمان اعلام نموده‌اند.

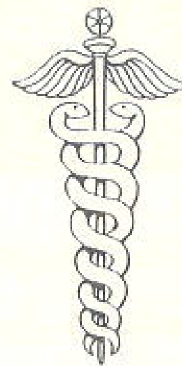
برای اطلاعات بیشتر از طریق اینترنت: WWWHIBMORG و یا با تلفنهای زیر می‌توانید تماس بگیرید.

(۸۱۸) ۲۲۲ - ۵۶۶۳

(۸۱۸) ۲۲۲ - ۲۰۶۴

سازمان آرم دستان بخشنده همیاران خود را به گرمی می‌فشارد و در انتظار پیروزی روزشماری می‌کند.

به امید سلامت بیماران و شادکامی همگان.□



تازه‌های پزشکی



از
دکتر نیسان بامداد

ناشنوایی ارثی در بین یهودیان

پژوهشگرانِ دانشگاه **Louisiana** به رهبری **Bronya Keats** علتِ کَریِ ارثی را در ۴ کانون پژوهش در آمریکا و یک کانون در بلژیک بررسی کردند. گزارش این پژوهش که در نشریه‌ی پزشکی **New England Journal of Medicine** شماره‌ی ۱۹ ماه نوامبر ۱۹۹۸ انتشار یافته است نشان می‌دهد که در بین یهودیان اشکنازی که از اروپای خاوری به آمریکا مهاجرت کرده‌اند نزدیک به ۴ درصد ناشنوایی ارثی وجود دارد.

در این آزمایش که روی اشکنازیهای سابق نیویورک به ویژه انجام شده است، یک نوع ژن ویژه که جهش پیدا کرده و ناهنجار شده است مسئول این بیماری ارثی (Mutation) شناخته شده است.

با شناسایی این ژن امید می‌رود در آینده بتوان بسیاری از موارد ناشنوایی ارثی را با کمک مهندسی ژنتیک درمان کرد و با آزمایش پیش از زایمان در زنهای باردار، تشخیص داد که نوزاد دچار ناشنوایی ارثی خواهد بود یا نه و نیز بسیاری از مسایلِ مربوط به شیوه‌ی کارِ گوش درونی بر دانشمندان روشن خواهد شد.

نظر به اینکه قوم یهود کمتر با قوم‌های دیگر ازدواج کرده و مخلوط شده است بنابراین آزمایش‌های ژنتیک روی این نژاد آسان‌تر انجام می‌گیرد و برآیندِ مطمئن‌تری به دست می‌دهد. این بررسی، روی نمونه‌های خونی که از قوم اشکنازی به منظور آزمایش‌های دیگر در نیویورک موجود بود انجام شد. □

فشار خون بالا BLOOD PRESSURE

چگونه فشار خون بالا را بدون دارو درمان کنیم

در ایالات متحدهٔ آمریکا در حدود ۵۰ میلیون نفر از فشار خون بالا رنج می‌برند. بررسی‌های تازه‌ای که با رهبری **Lawrence Appel** در دانشگاه **Johns Hopkins** در بالتیمور به عمل آمد نشانگر امکان پائین آوردن فشار خون با کمک رژیم غذایی می‌باشد. رژیم غذایی توصیه شده سرشار از میوه و سبزی بوده و عاری از چربی می‌باشد. پژوهشگران باور دارند که بسیاری از موارد فشار خونِ بالا را بدون تجویز دارو و تنها با کمک رژیم غذایی می‌توان درمان کرد ولی توصیه می‌کنند که آنهایی که زیر نظر پزشک خود برای فشار خون درمان می‌شوند نبایستی بدون آگاهی پزشک داروی تجویز شده را قطع نمایند.

پژوهشگران برای آزمایش خود گروهی مرکب از ۴۵۹ نفر سفید پوستان و سیاهپوستان زن و مرد را که از فشار خون بالا رنج می‌بردند برگزیدند و آنها را به سه گروهک بخش کردند:

یک گروهک به رژیم غذایی عادی خود که معمولاً پر چربی بوده و میوه و سبزی کمی در بر دارد ادامه می‌دهد.

گروهک دوم رژیم معمولی غذایی را همراه با مقدار زیادی میوه و سبزی دریافت می‌دارد.

گروهک سوم یک رژیم غذایی ویژه را دریافت می‌دارد که سرشار از میوه و سبزی بوده و عاری از چربی و همراه با مقداری شیر و یا ماست کم چربی و یا بی چربی می‌باشد.

در گزارش پژوهشگران که به انجمن قلب و ریه در نیوارلئان داده شد، گفته شد: در گروهک سوم که رژیم غذایی بی چربی، سرشار از میوه و سبزی و شیر و ماست کم چربی بکار می‌برد فشار خون سیستولیک ۵/۵ میلیمتر جیوه و فشار خون دیاستولیک ۳ میلیمتر جیوه پائین آمد. در گروهک دوم که رژیم غذایی عادی ولی سرشار از میوه و سبزی را داشت فشار خون خیلی کم پائین آمد. ولی گروه اول که رژیم غذایی نداشتند فشار خون تغییر نکرده است.

فشار خون سیستولیک نشانگر انقباض ماهیچه‌ی قلب است که معمولاً رقم بیشترین (ماکزیمم) را نشان می‌دهد و فشار خون دیاستولیک نشانگر باز شدن ماهیچه‌ی قلب است که رقم کمترین (می نیموم) را نشان می‌دهد.

در رژیم غذایی توصیه شده، سبزیها و میوه‌ها سرشار از مقدار زیادی ویتامین و الیاف (فایبر) و نیز منیزیوم و پتاسیوم است. در شیر و ماست کم چربی هم افزون بر پروتئین کافی، مقدار زیادی کلسیم، منیزیوم و پتاسیوم وجود دارد.

ویتامین‌ها انتی اوکسیدانت (Anti Oxidant) هستند که می‌توانند اکسیژن آزاد (Free Radical) را در بدن بی اثر نمایند، اکسیژن آزاد که دارای یک بار الکتریکی اضافی می‌باشد می‌تواند به عناصر موجود در خون و یاخته‌ها بچسبد و در رگهای بدن ایجاد خشکی و شکنندگی دیوار رگ بنماید و فشار خون را بالا ببرد. اکسیژن آزاد در اثر متابولیسم و سوخت و ساز مواد غذایی در یاخته‌ها پدیدار می‌شود. مواد چربی و گوشتی پس از سوخت و ساز مقدار زیادی اکسیژن آزاد بوجود می‌آورند در صورتی که سبزیها و میوه‌ها این عارضه را تولید نمیکنند.

رژیم غذایی توصیه شده، همراه با پیشگیری از چاقی و خودداری از مصرف نمک زیاد و الکل و پرهیز از اعتیاد به دود و سیگار و با انجام ورزش‌های روزانه منظم همان نتیجه‌ی سودمند را می‌دهد که مصرف دارو در مبتلایان به فشار خون بالا دارد. حتی گفته شده، این رژیم می‌تواند از بروز فشار خون در انسان پیشگیری نماید.

پژوهشگران باور دارند که با به کارگیری از رژیم گفته شده برای پیشگیری و درمان فشار خون، اگر مردم آمریکا از این شیوه پیروی نمایند می‌توان در سال از ۱۲۵۰۰۰ سکته‌ی مغزی جلوگیری کرد. □

درمان سرطان پستان با لیزر بدون عمل جراحی

Lasers and Breast Cancer

در همایشی که کارشناسان Arkansas Radiological Society of

North America تشکیل دادند، دکتر Harms اظهار داشت که به کارگیری از پرتو لیزر در درمان تومورهای بدخیم پستان، ناراحتی‌های



عمل جراحی که هم اکنون انجام می‌شود برطرف می‌سازد.

در حال حاضر کارسازترین شیوه‌ی درمانی برای سرطان پستان روش Lumpectomy است. با این روش جراح شکافی روی پستان بوجود می‌آورد تا به تومور برسد و آنرا جدا می‌سازد. پس از این عمل جراحی، جای زخم روی پستان باقی می‌ماند. (Scar)

در روش درمان با لیزر با کمکِ MRI جراح محل تومور را شناسایی می‌کند و یک سوزن را به درون تومور می‌فرستد، سپس مدت ۱۰ دقیقه پرتو لیزر را وارد تومور سرطانی می‌کند تا آن را نابود سازد. در این عمل شکافی به پستان داده نمی‌شود، جنبه‌ی یک عمل جراحی را ندارد و جای زخم هم باقی نمی‌ماند.

داروی تازه برای درمان دردهای مفصلی Super Aspirins

کمیته‌ی مشورتی سازمان غذا و داروی آمریکا (FDA) توصیه کرده است که داروی تازه‌ای به نام Super Aspirin از سوی FDA برای درمان دردهای مفصلی، دردهای استخوان مفصلی و دردهای رماتیسمی به تصویب برسد. این دارو را تنها با نسخه‌ی پزشک می‌توان به دست آورد.

نام شیمیایی این دارو Celecoxib است و با نام بازرگانی Celecrex به بازار پزشکی عرضه خواهد شد، و به وسیله‌ی کمپانی G. D. Searle ساخته می‌شود.

در تورم مفصل و دردهای مفصلی بسیاری از دردهای دیگر آنزیمی در محل درد بوجود می‌آید به نام COX، داروی تازه به این آنزیم می‌چسبد و آنرا بی اثر می‌کند و باعث برطرف شدن درد می‌شود. آسپیرین و داروهای ضد درد معمولی نیز همین کار را در محل درد انجام می‌دهند. اختلاف بین داروی تازه‌ی Celebrex که بدان لقب Super Aspirin داده شده و داروهای ضد درد معمولی بدین شرح است:

پژوهشگران دریافته‌اند که دو نوع COX در محل دردهای بدن ممکن است بوجود آید. COX1 و COX2. به نظر می‌رسد که COX1 بیشتر در معده و روده و دستگاه گوارش باعث درد می‌شود و COX2 دردهای مفصلی و رماتیسمی را پدید می‌آورد. داروی تازه‌ی Celebrex که COX2 inhibator است آنزیم COX2 را بی اثر می‌کند و دردهای مفصلی را از بین می‌برد.

باید در نظر داشت که این دارو ممکن است عوارض گوارشی آسپیرین و داروهای ضد درد دیگر را همراه داشته باشد و کلیه‌ها را خسته کند.

در آمریکا هر سال یکصد هزار نفر در اثر خونریزی دستگاه گوارش بستری می‌شوند و ده تا بیست هزار نفر هم در اثر مصرف داروهای ضد درد تلف می‌شوند.

ختنه از عفونت دستگاه ادراری می‌کاهد
Circumcision

نشریه‌ی پزشکی Lancet شرحِ مبسوط یک بررسی که روی ۶۰۰۰۰ پسر ختنه شده انجام شده است انتشار داده است. در این بررسی نیز همانند بررسی‌های پیشین تأیید شده است که پسرهایی که در آغاز کودکی ختنه شده‌اند ۳/۷ درصد کمتر دچار عفونت کلیه و مثانه می‌شوند.

تراخم – Trachoma
بزرگترین عامل کوری در کشورهای فقیر
درمان با یک دُزِ AZITHROMYCIN



تراخم بزرگترین عامل کوری در کشورهای فقیر است. نزدیک به ۱۵۰ میلیون نفر در دنیا بدین بیماری دچارند و نزدیک به ۳/۲ تا ۵/۵ میلیون نفر هم از این بیماری نابینا هستند.

عامل بروز بیماری یک نوع باکتری است به نام Chlamydia که در لایه‌ی درون پلک چشم عفونت به شکل دانه‌هایی ایجاد می‌کند. التیام این دانه‌ها روی پلک بالای چشم باعث تغییر شکل پلک و چرخیدن آن به درون چشم می‌شود. در نتیجه مژه‌های چشم، هنگام پلک به هم زدن روی قرنیه را جارو می‌کند، قرنیه‌ی چشم رفته رفته کور و چشم نابینا می‌شود.

سازمان دارویی Pfizer یک نوعِ آنتی بیوتیک ساخته است به نام Azithromycin که با مصرف یک دُز به میزان یک گرم این دارو به مدت یک هفته در بدن می‌ماند و بیماری را درمان می‌کند. سازمان دارویی Pfizer همراه با سازمان خیریه Clark قرار است برنامه‌ی درمان تراخم را در آغاز در ۵ کشور فقیر و سپس در دیگر کشورهای آفریقایی و آسیایی انجام دهند.

تراخم یک بیماری واگیردار است، که از راه دست و چشم و حوله‌ی آلوده و عدم بهداشت به آسانی انتقال می‌یابد.

سکته‌ی مغزی و حرارت بدن Stroke

بیمارانی که دچار سکته‌ی مغزی شده‌اند اگر در ۲۴ تا ۷۲ ساعت نخست تب نداشته باشند بختِ بیشتری برای زنده ماندن دارند و آزارهای سکته در آنها خفیف‌تر است.

پیشنهاد شده است که دچار شدگان به سکته‌ی مغزی اگر گرمای بدنشان در دو یا سه روز نخست بالای طبیعی باشد، آنها را با یک ملافه‌ی مرطوبِ سرد بپوشانند تا از گرمای بدن کاسته شود.

بهتر است بدانید

- گفته شده ورزش‌های بسیار شدید، طولانی و خسته کننده ممکن است دستگاه دفاعی و ایمنی بدن را تضعیف نموده و بدن را برای گرفتن بیماری‌ها آماده‌تر سازد. پیش از آغاز ورزش‌های شدید با پزشک خود مشورت کنید.
- پیش از آغاز عادت ماهیانه که خانمها علاقه زیادی به صرف غذا بویژه به شوکولات نشان می‌دهند و حالتی شبیه به ویار زنهای باردار در آنها بروز می‌کند.
- دولت انگلستان پیوند اندام حیوانات را به انسان ممنوع کرد. گفته می‌شود که پیوند اندام حیوان به انسان ممکن است میکرب و یا ویروسی پاره‌ای از بیماریها راکه نمی‌شناسیم از حیوان به انسان انتقال دهد.
- اگر کودکان شما به میزان خیلی زیاد آب سیب مصرف می‌کنند، ممکن است اشتها برای صرف غذا در آنها کاهش یابد و به مقدار کافی مواد غذایی لازم را وارد بدن نسازند و رشد آنها به تعویق افتد.

افسردگی Depression

اگر دچار افسردگی هستید خیال نکنید که این ناراحتی قابل درمان نیست. ۱۱ میلیون آمریکایی دچار افسردگی هستند. فرد افسرده در تمام ساعات روز برای روزها، هفته‌ها و ماه‌ها از یک حالت نگرانی، بد خُلقی و بی حوصلگی و احساس بیهودگی رنج می‌برد به طوری که ممکن است فعالیت‌های روزانه برای او دشوار شود.

یک فشار روانی شدید در زندگی ممکن است افسردگی را به دنبال بیاورد. عواملِ خطر دیگر که افسردگی را باعث می‌شود عبارتند از:

- الکل و دارو
- بیماری
- پاره‌ای از داروهای با نسخه و بدون نسخه
- پیشینه‌ی خانوادگی افسردگی

افسردگی زنها را دو برابر مردها دچار می‌سازد. افراد از هر گونه نژاد، قوم، پایه‌ی تحصیلات، مقام اجتماعی، وضع اقتصادی و سن ممکن است بدین بیماری دچار شوند.

هر چه زودتر برای درمانِ این بیماری چاره‌جویی شود، شانسِ درمان بیشتر است ولی متأسفانه تنها ۲۰ درصدِ آنهایی که نیاز به درمان دارند به دنبال درمان می‌روند.

این بیماری دارای روندِ ملایم و بالا رونده است و اگر درمان نشود روز به روز شدت می‌یابد. گاهی بهبودی نسبی پیدا می‌شود ولی دوباره با شدتِ زیادتری ظاهر می‌شود و به یک بیماری مزمن تبدیل می‌شود.

اگر زود چاره اندیشی شود شانس بهبودی زیاد است. اگر شما برای زمانِ بیش از دو هفته احساس نگرانی و بد خُلقی بدون علت کنید، احتمال دارد که به افسردگی دچار هستید.

نشانه‌های افسردگی عبارتند از:

- خستگی و بی حالی بدون علت، احساس بیهودگی و تقصیر، افزایش و یا کاهش اشتها و وزن بدن، اشکال در تفکر و دقت، کم خوابی و یا پر خوابی، سر درد و درد اندامها و نارسایی دستگاه گوارش، اشکال در آمیزش، احساس نگرانی، بدبینی و بیچارگی، فکر خودکشی.

درمان: روان درمانی و دارو کمک

۸۰ تا ۹۰ درصد بیماران با این شیوه‌ی درمانی بهودی می‌باشند.

پیشگیری بهتر از درمان

برای پیشگیری از بیماریها، افزودن بر واکسیناسیونِ به موقع و رعایت موازین بهداشتی، گزینش شیوه‌ی مناسب برای زندگی، کاهش مصرف چربی و نمک، انجام ورزش و استراحت کافی، به اندرزهای زیر هم توجه فرمایید:

- **فشار خون:** هر دفعه که با پزشک خود دیدار می‌کنید و دست کم سالی یک بار فشار خون خود را آزمایش کنید.
- **کلسترول:** از سن ۲۰ سالگی هر ۵ سال یکبار میزان کلسترول را تعیین کنید.
- **معاینه‌ی پربستات:** از سن ۴۵ سالگی سالی یک بار.
- **سیگموئید وسکوپی:** برای یافتن پولیپ هر ۵ سال یکبار از سن ۴۰ سالگی.
- **معاینه چشم:** از سن ۱۹ سالگی هر ۲ یا ۳ سال یکبار. از سن ۶۰ سالگی سالی یکبار و یا بیشتر برای افراد مستعد.

برای خانمها:

- **معاینه پستان** ماهی یکبار از سن ۱۸ سالگی بوسیله‌ی خود شما
- **معاینه پستان** هر سه سال یکبار از سن ۲۰ تا ۳۹ سالگی بوسیله‌ی پزشک. از سن ۴۰ سالگی سالی یکبار و یا بیشتر با مشاوره‌ی پزشک.
- **آزمایش ماموگرافی** از سن ۴۰ سالگی هر یک یا دو سال یکبار، از سن ۵۰ سالگی سالی یکبار و با مشورت با پزشک.
- **آزمایش PAP** از گردن زهدان از ۱۸ سالگی سالی یکبار.

سازگاری و ناسازگاری دارو و غذا

آیا دارو را بایستی با شکم خالی مصرف کرد؟ این پرسش بیشتر اوقات هنگام مصرف دارو پیش می‌آید. یک موضوع را بایستی همیشه در نظر داشت و مراعات کرد. دارو را با حداقل یک لیوان آب میل کنید. شکی نیست اگر معده خالی باشد هر دارویی زودتر جذب بدن می‌شود ولی بایستی در نظر گرفت که پاره‌ای از داروها ممکن است پس از ورود به معده مخاط دستگاه گوارش را تحریک کنند، مانند آسپیرین و مشتقات آن. در این موارد توصیه می‌شود که این داروها بین غذا و یا بعد از غذا بلعیده شوند. یا گروه دیگر از داروها که اگر با معده خالی مصرف شوند حالت تهوع و استفراغ بوجود می‌آید مانند هورمونها.

بیشتر آنتی بیوتیک‌ها یک ساعت پیش از غذا و یا دو ساعت پس از صرف غذا بایستی وارد معده شود چه یک ساعت پیش از صرف غذا اگر مصرف شود تا یک ساعت باور بر این است که از معده خارج و به درون روده وارد شده است و دو ساعت بعد از صرف غذا، معده محتویات خود را در بیشتر اوقات وارد روده نموده است. بنابراین اگر آنتی بیوتیک‌ها با معده‌ی خالی خورده شوند زودتر جذب خون می‌شوند و اثر می‌بخشد.

اما پاره‌ای از داروها را بایستی همراه با غذا مصرف کرد. این داروها معمولاً در چربی غذا حل می‌شوند و آسان‌تر جذب می‌گردند از قبیل **Grisoeofulvin** که یک نوع آنتی بیوتیک است که برای درمان ناراحتی‌های پوستِ سر تجویز می‌شود و **Nitrofurantoin** که آنتی بیوتیک دیگری است که برای درمان عفونت‌های دستگاه ادراری تجویز می‌شود و داروی دیگر **Lovastatin** (Mevacor) که برای کاهش کلسترول به کار می‌رود.

پاره‌ای از داروها اگر با غذا مصرف شوند مقداری از اثر خود را از دست می‌دهند. مانند آنتی بیوتیک‌های گروه تتراسیکلین. داروهای گروه تتراسیکلین نباید با شیر و لبنیات بلعیده شوند. زیرا کلسیم موجود در این مواد غذایی باعث کاهش اثر دارو می‌شود.

بدیهی است نام کلیه داروها را در این نوشتار نمی‌توان ذکر کرد و مشخص نمود که کدام را بایستی با معده خالی و کدام را با غذا مصرف کرد. در اینجا به ذکر نام پاره‌ای از داروهای پر مصرف اکتفا شده است.

تجربیات پزشکان نشان داده است که گریپ فروت اثر پاره‌ای از داروها را تشدید می‌نماید مانند داروهای گروه **Calcium Channel Blocker** که برای فشار خون بالا انژین صدری (در ناحیه‌ی قلب) و دیگر ناراحتی‌های قلبی تجویز می‌شود. چگونگی اثر آب گریپ فروت روی این داروها روشن نیست و معلوم نیست که این اثر، باعث ناراحتی ویژه شود.

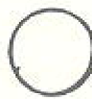
اگر چه مصرف بیشتر داروها با غذا تولید اشکالی نمی‌کند، ولی بهتر است به دستورات داده شده توسط پزشک و داروساز اهمیت زیاد داده شود و بر شورهایی که با دارو همراه است با دقت مورد مطالعه قرار گیرد.

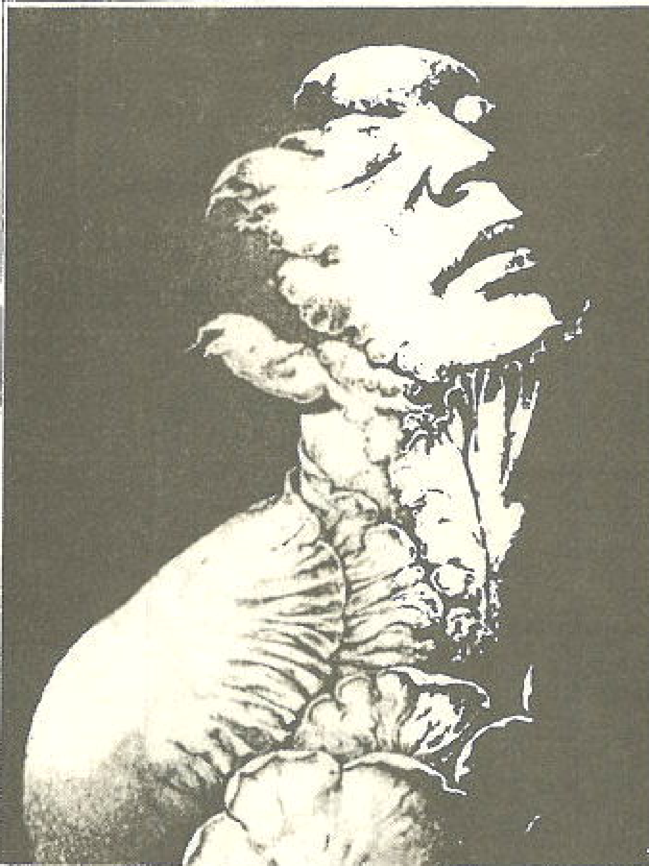
یک موضوع بسیار مهم را هنگام مصرف دارو در نظر داشته باشید، با داروی خود مقدار زیادی آب بنوشید.

زندگی پس از مرگ Life After Death

اعتقاد به زندگی پس از مرگ در بین آمریکایی‌ها صرفنظر از عقاید دینی آنها، افزایش پیدا کرده است.

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ تنها ۷۷ درصد جمعیت به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند. این اعتقاد در سالهای دهه‌ی ۱۹۹۰ به ۸۱ درصد افزایش پیدا کرده است.





این افزایش بویژه نزد کاتولیک‌ها، یهودیان و آنهایی که اعتقاد دینی ندارند چشمگیرتر است. نزد پرتستانت‌ها این اعتقاد از ۸۰ درصد تغییری نیافته است.

در بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ یهودیان ۱۹ درصدشان به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشته‌اند.

در بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ اعتقاد یهودیان به زندگی پس از مرگ به ۴۸ درصد رسیده است.

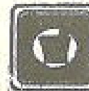
در بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ اعتقاد سایر آئین‌ها به زندگی پس از مرگ از اینقرار بوده است:

پرستانت‌ها ۸۴ درصد، کاتولیک‌ها ۸۱ درصد، یهودیان ۴۸ درصد و آنهایی که آئین دینی ویژه‌ای را پیروی نمی‌کنند ۵۷ درصد.

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید اعتقاد به زندگی پس از مرگ در بین یهودیان کمتر از دیگران است. در هیچ یک از آئین‌ها، به صراحت زندگی پس از مرگ اشاره‌ای نشده است.







جدول کلمات متقاطع

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱													
۲		*				*		*				*	
۳			*		*				*		*		
۴				*						*			
۵			*				*				*		
۶		*				*		*				*	
۷					*				*				
۸		*				*		*				*	
۹			*				*				*		
۱۰				*						*			
۱۱			*		*				*		*		
۱۲		*				*		*				*	
۱۳							*						



حل جدول در صفحه ۵۰

از راست به چپ:

۱ - از شاهان ساسانی که زنجیر عدلش معروف است - ۲ - میان - فرزند - ۳ - هزار کیلو - از انواع سیستم‌های ضبط ویدیویی - نیم دیوانه - ۴ - لباس - شهر شعر و گل و عشق - باید آن را از «راه» تمیز داد - ۵ - قلب - ناامید - دوست و رفیق - درخت انگور - ۶ - هفت انگلیسی - دیوار و حصار - ۷ - لقب یکی از پادشاهان هخامنشی - نیرو و توان - عدد آوازخوان - ۸ - در مدرسه می‌خوانند - اجرت و پاداش - ۹ - از ما بهتران - کمربند ایمنی گرداگرد کره زمین - کیش و آیین - مکان - ۱۰ - طناب و ریسمان - از پهلوانان شاهنامه - جشن آتش که پنجاه روز به نوروز بر پا می‌شود - ۱۱ - «مار» دم بریده - لزج و لغزنده - از تیره‌های ایرانی - ۱۲ - پهلو و کنار - قرابت و خویشاوندی - ۱۳ - جهالت - کناره‌گیری.

از بالا به پایین:

۱ - پیمانی که میان دو یا چند کشور بسته می‌شود که به موجب آن گناهکاران فراری از هر کشور را به موطنش باز می‌گردانند - ۲ - درخت خرما - جبهه‌ی رو به شمال ساختمان - ۳ - قورباغه - گرم نیست - پدر بزرگ - ۴ - بد نام تاریخ اسلام - سرگردان و بی خانمان - قله‌ای در فارسی - ۵ - سیر سر بریده - یک حرف و سه حرف - عزا و ماتم - ریشه - ۶ - از بیماری‌های پوستی - نخست - ۷ - هوس خانم باردار - عسل و انگبین - نوعی کشاورزی سنتی - ۸ - ته نشست آب و آبگونه‌ها - محل برخورد دو پارچه دوخته شده بهم - ۹ - دل آزار کهنه - پدر رستم - هم‌نشین صندلی - یاخته‌های پیرامون لب و دهان - ۱۰ - نام پیشوای یکم شیعیان - قطاع الطریق - فرزند پیک و چاپار - ۱۱ - نام ترکی - سارق - آوای گوسفند - ۱۲ - هم‌نشین خشن گل - ستیز و کشاکش - ۱۳ - نام دو خیابان معروف تهران.

قابل توجه مجردها

گروه قسمت

آیا از طریقه سنتی آشنا شدن با بقیه مجردها خسته شده‌اید؟ ما در صدد تهیه یک شبکه آشنایی بر روی اینترنت هستیم. هدف ما این است که به هر شخصی فرصت آشنا شدن با بقیه مجردان را بدهیم. پر کردن پرسشنامه ذیل کمک بزرگی برای هدف ما خواهد بود.

این سیستم بسیار ساده و راحت است. اگر لیست مشخصات شما مورد علاقه یک عضو دیگر سیستم قرار بگیرد، به وسیله electronic mail به شما اطلاع داده خواهد شد. شخص مقابل کوچکترین اطلاعی از هویت شما ندارد تا وقتی که شما تصمیم به معرفی خود به او بنمایید.

Attention All Singles:

We are in the process of creating an online dating service for *Iranian Jewish Singles*. Our goal is to provide every person with the opportunity to meet other singles (whom he or she might not meet in the more *traditional* way). Please take a few moments to complete the below easy questionnaire. This will be a great help for us to serve you better.

The system is easy and anonymous. Every member has a profile on the system. Once a member selects you, the system automatically notifies you via e-mail. If you like what you see (by reading their profile) you may send them a response, and you will be given the e-mail address of the other person. *Nothing starts your day better than getting an e-mail from someone sho wants to meet you.* You have the choice to be introduced to the other person (before the other person has the slightest clue that you are interested). Everything is anonymous until you decide!

Gender: ☐ male ☐ Female

Age: ☐ 18 - 29 ☐ 30 - 40

Have you used a similar on line service in the past? ☐ yes ☐ No

Would you be interested in using this service? ☐ yes ☐ No
If no, why? ____________________

The information you would like to see on the other party:

☐ Religious Level ☐ Age ☐ Occupation ☐ Hobbies ☐ Picture ☐ Other:
____

Would you like this service to include non-Iranian Jews as well? ☐ Yes ☐ No

What suggestions do you have in regards to this service?

____

____

You can use one of the following methods to complete the questionnaire: Internet, fax, or mail. If you have access to the Internet, you can complete the questionnaire at http://members.tripod.com/onlinedating. If faxing, please fax the questionnaire to 310-473-8898. If mailing, please mail you response to: P.O. Box 24654, Los Angeles, CA 90024.

Thank you for taking the time to complete this confidential questionnaire.

سازمان سیامک

تقدیم می‌کند

اولین گردهم آیی جهت آشنایی بیشتر افراد و اعضاء

پیوند دلها

تاریخ: یکشنبه ۷ فوریه ۱۹۹۹

۳ تا ۶ بعدازظهر

در منزل شخصی در بورلی هیلز

به علت محدود بودن جا لطفاً برای تهیه کارت ورودی با دفتر سازمان سیامک تماس حاصل فرمایید.

تلفن: (۳۱۰) ۴۷۱ - ۹۴۲۷

هدیه ورودی: ۱۰ دلار یا بیشتر

(درآمد حاصله تماماً برای کمک به نیازمندان جامعه اختصاص خواهد داشت).

(این برنامه مخصوص افراد مجرد بین ۲۶ تا ۴۸ ساله می‌باشد).

پیوند دلها

نوشته: مهندس عاشر آرام‌نیا

پیوند دلها یکی از برنامه‌های پُرکار و پُر طرفدار سازمان سیامک می‌باشد. با توجه به هدف نهایی آن‌که ازدواج بین جوانان و همچنین پیوند زناشویی بین میانسالان است، سازمان کوشش دارد هیچ گونه مضایقه‌ای از نظر صرف وقت و به کار گرفتن نیروی انسانی نداشته باشد. به امید اینکه روز بروز تعداد ازدواج‌های سالم آنهم از راه صحیح در جامعه ما بیشتر گردد و غیر مستقیم جلو ازدواج‌های غیر معقول و نامتناسب گرفته شود. سازمان افتخار دارد در این مدت کوتاه توانسته است از طریق برنامه پیوند دلها سه مورد پیوند زناشویی در سنین مختلف و چهار مورد نامزدی را شاهد باشد و در حال حاضر چندین دختر خانم و آقا پسر که توسط سازمان به هم معرفی شده‌اند در نیمه راه انجام این مهم می‌باشند. برنامهٔ پیوند دلها به این صورت است که خانم‌ها و آقایان هر کدام با ارسال مشخصات خود دارای شماره کُدی می‌شوند که افراد مایل به ازدواج تلفناً از سازمان مشخصات کُد مربوطه را می‌خواهند. مسئول برنامه پیوند دلها با سئوالات متعدد و پس از مطمئن شدن از اینکه طرف را شناخته است اطلاعات مربوطه را در اختیار متقاضی می‌گذارد. لازم به توضیح می‌باشد کلیه این اطلاعات محرمانه بوده و تنها یک نفر در سازمان مسئول رسیدگی این قسمت است.

اکثر اوقات با همین رد و بدل شدن شماره تلفن‌ها و چند مکالمه تلفن بین خانم و آقا و دیدارها و ملاقات‌های بعدی خبر می‌رسد خودمان را برای شنیدن آهنگ ای مبارک و گل به سر عروس آماده کنیم. (مبارک است)

البته باید اذعان داشت تمام موارد به این سادگی و زودی پیش نمی‌رود و در بعضی موارد یک نکته کوچک، یک موضوع ساده، یک اختلاف جزئی (از نظر قد یا وزن) وقفه‌ای در راه آشنایی به پیوند به وجود می آورد. آنوقت است که سازمان با مطالعه جوانب کار و صرف وقت از طریق کدخدامنشانه (مادرانه و پدرانه) و با ارائه طریق یا پیشنهادی کالسکه زرین آشنایی را به پای پیوند می‌رساند. دو مورد مشروحه زیر شاهدی است بر این ادعا:

۱ - آقایی ۶۰ ساله خواستار ازدواج با خانم ۵۴ ساله‌ای است (کد شماره...) ارتباط تلفنی برقرار می‌شود. مکالمات تلفنی به قرار ملاقات می‌رسد. از ملاقات‌های پشت هم پشت هم این دو، چنین بر می آید ۹۹ درصد کار حل شده است. توافق اخلاقی ۹۹ درصد و اتفاق نظر ۹۹ درصد. سازمان خودش را برای ارسال کارت تبریک و دسته گل برای شب عروسی آماده میکند. ولی نه مثل اینکه زیادی خوش خیال بوده‌ایم، چه ارتباط بین این دو قطع می‌شود و رشته پیوند پاره می‌گردد. با خبر می‌شویم یک درصدی که وصل را به فصل رسانده سایز اندام عروس خانم بوده است که گویا یک سایز (فقط!) بیشتر از سایز مورد نظر آقا داماد است (یک پرده گوشت اضافی). با دخالت و راهنمایی سازمان و ارائه راهی خداپسندانه، خوشبختانه دو ماه بعد آقا را در لباس دامادی و خانم را در لباس عروسی می‌بینیم. (البته عروس خانم با سایز کوچکتر).

۲ - تلفن دختر خانمی در اختیار جوانی که مایل به ازدواج با این دختر خانم است قرار می‌گیرد. تماس تلفنی برقرار می‌شود. ظاهراً یکدیگر را تا اینجا پسندیده‌اند. آقای جوان از قرار گذاشتنش و دیدار دختر خانم طفره می‌رود. دختر خانم از ما میخواهد چنانچه امکان داشته باشد علت این امتناع را بداند. ما هم کنجکاوی‌مان گل می‌کند با بررسی و تحقیقات (ستوان کلمبوئی) در می‌یابیم این جوان بعد از دو سه مرتبه مکالمه تلفنی متوجه می‌شود این دختر خانم همان دختر خانمی است که چهار سال پیش دست رد به سینه او زده است و این بار تردید دارد با این دختر خانم روبرو شود. مطلب را با دختر خانم در میان میگذاریم دختر خانم می‌گوید چند سال پیش همه خواستگارها را بدون مطالعه به امید داشتن خواستگاری بهتر جواب می‌کرد و حالا می‌فهمم چه اشتباهی کرده‌ام. خوشبختانه با پی گیری سازمان برای ارتباط مجدد ایندو چند ماه بعد دست به دست یکدیگر زیر خوبا رفتند.

سازمان سعی فراوان در برقراری ارتباط و معرفی خانم‌ها و آقایان برای رسیدن به ازدواجی سالم دارد، و تا جایی که بتواند وقت می‌گذارد و امیدوار است بتواند باکمک خداوند و همکاری یک یک شما خانواده‌های محترم تعداد بیشتری از دلها را بتواند پیوند دهد. به این منظور سازمان ترتیب گردهم‌آیی برای دخترها و پسرها و همچنین خانم‌ها و آقایان برای آشنایی بیشتر به منظور ازدواج را در روز یکشنبه هفتم فوریه ۱۹۹۹ در محیطی کاملاً دوستانه و خانوادگی داده است. لطفاً برای گرفتن کارت ورودی با سازمان تماس حاصل فرمایید.

از خانواده‌های محترم خواهشمند است این برنامه را به اطلاع کلیه خانم‌ها و آقایانی که مایل به ازدواج هستند برسانند تا در آینده نزدیک شاهد عروسی های بیشتری باشیم. □

درخواست آگهی پیوند دلها



نشریه چشم‌انداز برای آشنایی جوانان یهودی در شرایطی ساده و سالم این صفحه را ترتیب داده است.

خواهشمندیم این فورم راکاملاً پر نموده و به آدرس زیر ارسال دارید.

روی پاکت مرقوم فرمایید «پیوند دلها» در این صورت این نامه تنها توسط مسئول مربوطه باز خواهد شد و کلیه اطلاعات محرمانه خواهد ماند.

به هر فرد یک شماره کد داده خواهد شد.

نام و نشانی افرادی که مایل به آشنایی با شخص آگهی دهند باشند، در اختیار آگهی دهنده قرار خواهد گرفت تا در صورت تمایل با آنان تماس حاصل نمایند.

برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم احتمالی لطفاً کپی کارت شناسایی خود را با فرم بفرستید.

سازمان سیامک، هیچ گونه مسئولیتی در قبال صحت و سقم اطلاعات داده شده از طرف آگهی دهندگان و افرادی که به آگهی‌ها جواب می‌دهند، نخواهد داشت.

(۳۱۰)۵۳۵-۶۷۱۹

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

- **اگر مایل به انتشار پیام خود در این صفحه نیستید خواهشمند است ما را مطلع کنید.**
- **هزینهٔ آگهی برای شش شماره ۲۴۰ دلار میباشد.**

آگهی دهنده

نام .... نام خانوادگی .... قد ....

تاریخ تولد .... میزان تحصیلات .... شغل ....

آیا قبلاً ازدواج کرده‌اید؟ بله ☐ نه ☐ اگر بله، تعداد فرزندان ....

نشانی:

تلفن خانه ( ) محل کار ( )

خصوصیاتی که مایلید در مورد شما بدانند:

همسر مورد علاقه:

سن .... قد .... میزان تحصیلات .... شغل ....

مجرد ☐ قبلاً متاهل ☐

خصوصیاتی که مایلید در همسر آینده بیابید:

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن
۶۷۱۹-۵۳۵ (۳۱۰) تماس حاصل نمائید



آقایی هستم ۳۶ ساله، شاغل، خوش قلب و علاقه‌مند به موسیقی. از لحاظ ذهنی زیاد پیشرفته نیستم و ملایم هستم. از لحاظ جسمی بسیار فعال، خوش هیکل و خوش تیپ. مایل به آشنایی با خانمی حدود ۳۰ تا ۳۵ سال که در صورت توافق مایل به آغاز زندگی مشترک یگانه باشیم. **کد ۶۴۶۲۲**

آقایی هستم ۴۴ ساله دارای یک دختر سیزده ساله از همسر آمریکایی خود، شغل آزاد، درآمد کافی مایل به ازدواج با خانمی بین ۳۰ تا ۳۷ ساله، قبلاً ازدواج کرده مهم نیست، خوشگل و خوش اندام و سازگار و پای‌بند به اصول اخلاقی. **کد ۶۲۷۶۲**

خانمی هستم ۴۵ ساله، دیپلمه، شاغل، دارای سه فرزند از ازدواج قبل، خونگرم، خانواده دوست و معاشرتی، خوش اندام، اهل ورزش و مسافرت، علاقه‌مند به طبیعت و موسیقی و عاشق زندگی مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی تا سن ۵۵ سال، مجرد یا قبلاً ازدواج کرده، با درآمد کافی، ورزشکار، خونگرم، انساندوست، اهل زندگی، مسافرت و معاشرت و دست و دلباز. **کد ۶۳۳۲۸**

دختر خانمی هستم ۲۹ ساله، خوشگل، جذاب، خونگرم، تحصیلکرده، علاقمند به طبیعت، موسیقی و ورزش میباشم. مایلم با شخصی با خصوصیات مشابه تا سن ۴۰ سال آشنا و ازدواج نمایم. **کد ۶۰۹۲۱**

دختر خانمی هستم ۳۹ ساله، ازدواج نکرده، با مدرک لیسانس، زیبا، خوش اندام، مهربان و خوش قلب، پای بند به اصول اخلاق و از خانواده‌ی اصیل. مایل به ازدواج با آقایی هستم ۴۵ تا ۵۵ ساله، تحصیل کرده، خوش اخلاق، با شخصیت، مجرد یا قبلاً ازدواج کرده.

کد ۶۰۷۷۳

خانمی هستم ۳۷ ساله، دارای لیسانس، قد ۵/۶، شغل آزاد، قبلاً ازدواج کرده، زیبا، خوش اندام، با هوش و فعال، اجتماعی و مهربان، خواهان ازدواج با آقائی تحصیلکرده، جذاب، بدون اعتیاد، با مسئولیت، خوش اخلاق و مهربان می‌باشد.

کد ۶۰۳۶۵

آقایی هستم ۳۶ ساله، تحصیلکرده آمریکا و از خانواده اصیل، خوش قلب، خوش اندام، خوش تیپ، رومانتیک، با شخصیت، روشنفکر و با احساس، علاقمند به موسیقی و مسافرت مایل به ازدواج با دختر خانمی ۳۰-۲۴ ساله تحصیلکرده، خوش قلب، روشنفکر، علاقمند به تشکیل خانواده می‌باشم.

کد ۶۱۴۵۵

آقایی هستم ۳۹ ساله، با قد ۵/۱۱، تبعهٔ آمریکا، تحصیلکرده، شاغل، علاقه‌مند به تمام ورزش‌ها و سرگرمی‌ها، عاشق زندگی کردن در آمریکا، مایل به آشنایی و در صورت توافق ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۵ تا ۳۵ ساله، زیبا، خوش هیکل، همپا و دوست و رفیق خوب زندگی در شادی‌ها و گرفتاری‌ها می‌باشم.

کد ۶۱۵۰۳

دختر خانمی هستم قبلاً ازدواج نکرده، فوق دیپلم، شاغل، مهربان، خوش اخلاق، با محبت، اهل خانه‌داری مایل به ازدواج با آقائی مجرد یا قبلاً ازدواج کرده تا ۶۰ سال، سالم، با مسئولیت و پایبند به خانه و خانواده با درآمد کافی برای زندگی راحت می‌باشم.

کد ۶۱۵۰۰

آقایی هستم ۴۱ ساله، تحصیلکرده، قد بلند، روشنفکر، با اصالت، معتقد به ارزشهای اخلاقی و علاقمند به مسافرت و موسیقی مایل به آشنایی و ازدواج با دختر خانمی تا سن ۳۷ سال با شرایط فوق می‌باشم.

کد ۶۱۹۱۴

آقایی هستم ۳۸ ساله، فوق لیسانس، با شغل آزاد، بقول دوستان خوش تیپ، خوش‌پوش و خوش برخورد. مایل به آشنائی با دوشیزه یا خانمی حدود ۳۰ سال با حداقل لیسانس، خوش اندام، خوش اخلاق، مجرد یا مطلقه بدون فرزند. **کد ۶۰۵۲۰**

دختر خانمی هستم ۳۸ ساله، فوق دیپلم، قد "۲'۵، شغل آزاد، زیبا و مهربان، پای بند به اصول اخلاق، مایل به آشنایی با آقایی ۵۰-۴۰ ساله جذاب و با وقار، علاقمند به تشکیل خانواده، اهل ورزش و با درآمد مکفی. **کد ۶۴۳۴۴**

دختر خانمی هستم ۴۲ ساله، مهندس کامپیوتر، مهربان، خوش قلب، خنده‌رو، خوش هیکل، اهل ورزش، احساساتی، اجتماعی و خانه‌دار خواهان ازدواج با آقایی تا سن ۵۰ سال، قد بلند، تحصیلکرده، شاغل، مهربان، اجتماعی، راستگو، مؤدب، با شخصیت، احساساتی و مهربان. **کد ۶۱۹۶۲**

آقایی هستم ۶۱ ساله، پزشک، بیوه، دارای دو فرزند با درآمد مکفی، نسبتاً خوش قیافه با سلامتی کامل، با شخصیت، خوش قلب، مهربان، خوش پوش و علاقه‌مند به موسیقی مایل به آشنایی و ازدواج با خانمی زیبا و سبزه‌گون، قد و هیکل متوسط، مجرد یا قبلاً ازدواج کرده باشد و تمایل به داشتن فرزند نباشد، فعال، شاغل، اجتماعی و مهربان و پایبند به اصول اخلاقی. آشنا به زبان انگلیسی. **کد ۶۳۶۴۲**

آقایی هستم ۴۳ ساله، قد ۵.۸، خوش اندام، خوش تیپ علاقه‌مند به خانواده و مسافرت، شاغل درجه اول، متدین، خواهان همسری ایرانی، سن زیر ۴۰ سال، متدین و متناسب با خودم. **کد ۶۳۲۳۵**

آقایی هستم ۴۳ ساله دارای فوق لیسانس، قد ۵/۸ با درآمد مکفی، به قول دوستان جذاب و خوش تیپ، خوش پوش، از خانواده اصیل و تحصیل کرده، بدون اعتیاد، اهل ورزش، مسافرت، قایقرانی، مایل به آشنایی و ازدواج با خانمی ۲۸ تا ۴۰ ساله، زیبا، خوش اندام، خوش قلب، مهربان، غیر سیگاری، روشنفکر و اجتماعی. **کد ۶۴۴۳۹**



Membership Acceptance Form

YES! Please enroll me as a member of the **International Judea Foundation (I. J. F.)** aka **SIAMAK** Organization. Please include me in the permanent listing of **Chashm Andaaz Magazine**.

Last Name **First Name (If couple, please state spouse's name)**

Home Mailing Address (Street, City, State, Zip)

Work Mailing Address (Name of the business, Street, City, State, Zip)

Telephone: Resident (   ) ____________ Work (   ) ______________ FAX (   ) ____________

Date of Birth: ____________ **Place of Birth** ______________ **Marital Status:** ☐ **Married** ☐ **Single**

Highest Degree of Education: ☐ **High School** ☐ **Bachelor Degree** ☐ **Masters/Doctorate Degree**

Residency Status: ☐ **Permanent Residence** ☐ **Citizen**

Committee of Interest:
☐ **Judaism (Religious)** -
☐ **Publications (Chashm Andaaz)**
☐ **Yaran (Single's group)**
☐ **Networking (Promoting business)**
☐ **Fundraising (Parties, etc.)**
☐ **Tikkun (Helping the less fortunate)**
☐ **Youth (Teenagers)**
☐ **Other (Please explain)** ______________

❖ **Enclosed is my check for $ _____________ payable to I. J. F. for minimum annual membership dues as:**

☐ **Student (with proof of student ID) $ 10.00**
☐ **Couple $ 40.00**
☐ **Gold $ 500.00**
☐ **Individual $ 26.00**
☐ **Silver $ 100.00**
☐ **Platinum $ 2,000.00**
☐ **Life Membership $ 10,000.00**

X ______________________________ X ______________________
Signature **Today's Date**

FOR OFFICE USE ONLY

Amount Paid $ ___________ ☐ Check (#_______) ☐ Cash Received By: ___________

Type Of Membership: __________________ Membership No.: ___________

Mailing Address: P. O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212-9879
Tel: (310) 471-9427 - FAX: (310) 471-9428

Bulletin

WHAT IS HAPPENING IN L.A.

Of Singular Interest

Chabad of the Marina will begin 20 – and 30- something discussion groups on issues of love and life, with rabbinic insights, Tuesdays, 7 p.m., beginning Tues. Jan. 12. 2929 Washington Blvd., Marina del Rey: (310) 578-6000.

Israel 2000 a new Israeli singles group is now forming. Non-Israelis welcome. (213) 936-2042.

Israeli dancing for singles is held Mondays and Thursdays, 8 p.m., 2244 Westwood Blvd. (310) 838-0885 or (800) 750-5432.

Marina del Rey Jewish Singles ages 30-45, meets for Shabbat dinners and socials in a private home. (310) 822-9852.

A networking and social group is forming for professional men and women, ages 40-plus, combining business with dinner, theater, movies, etc. (818) 345-0743.

New Start for singles, divorced and widowed, ages 30 and up, and **"My Children and Me,"** for the widowed, divorced and single with children, are support groups with emphasis on the arts and outdoor activities. (310) 478-3137.

Romantic dances of Israel are taught, Mondays, 7 p.m., Ackerman Union, UCLA. (310) 284-3636.

Scuba Diving Singles is planning a Catalina weekend trip, Feb. 5-7 with lessons available. (818) 346-7276.

Shalom Ski Club, 20s-40s:

Potluck, Sun., Jan. 10, 6 p.m., non-skier welcome; women half-price (818) 774-0503.

Mammoth ski trip, downhill and cross country, Fri., Jan 22 – Sun., Jan. 24. (818) 342-9508.

Singles Helping Others, a volunteer group to help non-profit organizations. For a listing of upcoming events or to volunteer, call (310) 535-9500.

Society of Jewish Science holds open discussions on application of teaching of Judaism to practices of living, Sundays, 11 a.m., Farmers Market second floor community room. Fairfax and 3rd St. (818) 708-8022.

Westwood Jewish Singles 45+ meets for coffee, cake and conversation, Sundays, 8 p.m. and Tuesdays, 7:30 p.m., at the Gathering Place, West Los Angeles, Professionally led. Fee. (310) 444-8986.

Jewish Family Service of Los Angles

Metro Counseling Center – 8846 W. Pico Blvd., Los Angeles (310) 858-8863:

Divorce Mediation Services. Ongoing. Call for information.

Psychotherapy Group, explores relationships, styles of interaction, Wednesdays, 6:30-8 p.m.

Coping with Living Alone, for adults widowed more than one year, Tuesdays, 1:30-3 p.m.

San Fernando Valley Counseling Center, 22622 Vanowen St., West Hills. (818) 464-3333:

Divorce mediation services. Ongoing. Call for information.

Adjusting to Separation and Divorce, a support group for recently divorced men and women, Wednesdays, 7:30-9 p.m., ongoing.

Parents of Intermarried. Now forming.

Moving On: Families of Separation and Divorce, for children and parents, Mondays, 6:30-8:30 p.m.

Women's rap group. Mondays, 7 p.m. Call for information.

West Los Angeles Counseling Center, 2050 S. Bundy Dr., #270, Los Angeles (310) 820-4111:

Next Step: Choices and Changes into Retirement. Call for further information.

When a Child Intermarries: Education and Support Groups. Call for information and registration.

Adjusting to Separation and Divorce, Wednesday evenings, 6-7:30 p.m.

Bereavement group for adults who have lost parents, Mondays, 6-7:30 p.m.

Family Violence Project, (818) 505-0900:

Individual and group counseling for victims of domestic violence. Emergency shelter for 30 days. 24-hour crisis line. Six month transitional housing program, community counseling center, parenting and domestic violence groups, community outreach and education.

Volunteers needed for crisis-line counseling and court advocacy. Training provided (818) 908-5007.

Q: What's the difference between Michael Jackson and a grocery bag?
A: One is made of plastic and is dangerous for children to play with ... the other is used to carry groceries.

Q: What do you call a lawyer who makes bad decision?
A: A Judge!!

Q: What do the LAPD and the Green Bay Packers have in common?
A: Neither of them can stop a Bronco.

Q: What is forty feet long and has eight teeth?
A: The front row at a Willie Nelson concert.

☺☺☺☺

FOR OUR ESQ. ...



- ✓ When a person assists a criminal in breaking the law, he is called "an Accomplice" ... When a person assists a criminal after he is arrested, he is called "a Lawyer".☺

- ✓ A mother and son were walking through a cemetery and passed by a headstone inscribed *"Here Lies a good Lawyer and an Honest Man."* The little boy read the headstone, looked up at his mother and asked "Mommy, why did they bury two men there?"☺

IT DOES TAKE A ROCKET SCIENTIST!!

Scientists at NASA developed a gun specifically to launch dead



chickens at the windshields of airliners, military jets and the space shuttle. The idea was to simulate the frequent incidents of collisions with airborne fowl and to test the strength of the windshields in collisions at maximum velocity.

British engineers heard about the gun and were eager to test it on the windshields of their new high-speed trains. Appropriate intergovernmental arrangements were made and the gun was shipped to England. But when the gun was fired, the engineers stood shocked as the chicken hurled out of the barrel, crashed into the shatterproof shield, smashed it to smithereens, crashed through the control console, snapped the engineer's backrest in two and embedded itself in the back wall of the cabin.

Horrified Britons sent NASA the disastrous results of the experiment, along with the designs of the windshield, and asked the U.S. scientist for suggestions.

NASA's response was just one sentence: *"Thaw the Chicken."*☺

<u>*LET US LAUGH TOGETHER*</u>

CHASHM ANDAAZ

WELCOMES YOUR CONTRIBUTIONS OF ENGINEERING, TECHNOLOGY, MEDICAL, PROFESSIONAL OR BUSINESS RELATED HUMOROUS PIECES TO BE PRINTED IN OUR FUN-HOUSE.
BE PART OF THIS AND SEND YOUR HUMOROS PIECES TO:

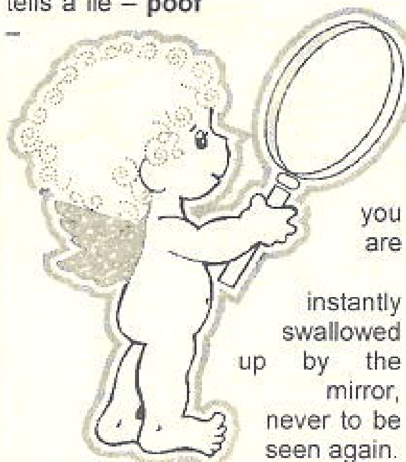
FUN-HOUSE
C/O CHASHM ANDAAZ
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS, CA 90212

BUT PLEASE - NO COPYRIGHTED MATERIALS.

FUN-HOUSE

Mirror Mirror On The Wall . . .

Legend has it that there is a bar in New York where, in the Ladies Room there is a very special mirror. If one stands in front of the mirror and tells the truth, one is granted a wish. However, if one tells a lie – **poof** – you are instantly swallowed up by the mirror, never to be seen again.

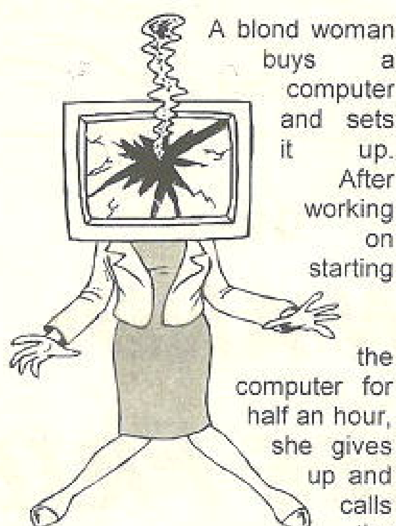


Soooo, A redhead of questionable looks walks into the Ladies Room and stands before the mirror and says, "I think I'm the most beautiful woman in the world." --- **poof** The mirror swallows her.

Next a rather large brunette stands before the mirror and says, "I think I'm the sexiest woman alive." --- **poof** The mirror swallows her.

Then an absolutely gorgeous blond comes in and stands before the mirror and says, "I think..." --- *poof*. ☺

Any Button!!...



A blond woman buys a computer and sets it up. After working on starting the computer for half an hour, she gives up and calls the IBM Technical support for some advice.

She says, " Yes, I have a problem starting my new computer sir."

The Technician asks "Ok Mam, could you tell me what is the nature of the problem?

She says, "Well, the computer screen says, "Please press any button to continue. I am looking for the "ANY" button but I can't find it on my keyboard. ☺

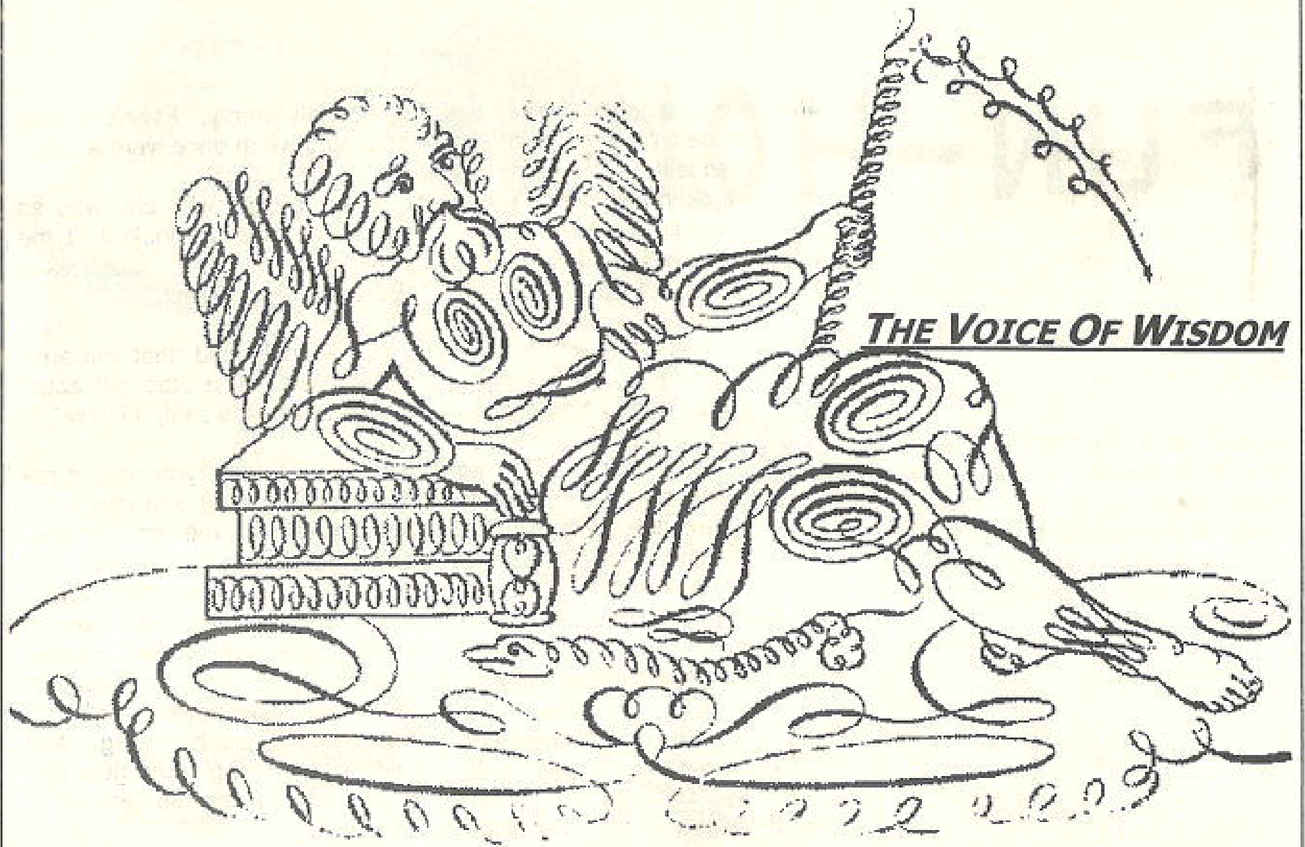
SOME GOOD NEW Q & A

Q: What's the definition of mixed emotions?
A: When you see your mother-in-law backing off a cliff in your new car.

Q: What's the difference between a lawyer and God?
A: God doesn't think he's a lawyer.

Q: Why is divorce so expensive?
A: Because it's worth it.

Q: Why don't lawyers play hid and seek?
A: Nobody will look for them!



THE MAN AND HIS THREE FRIENDS

A certain man had three friends, two of whom he loved dearly, but the other he lightly esteemed. It happened one day that the king commanded his presence at court, at which he was greatly alarmed, and wished to procure an advocate. Accordingly he went to the two friends whom he loved; one flatly refused to accompany him, the other offered to go with him as far as the king's gate, but no farther. In his extremity he called upon the third friend, whom he least esteemed, and he not only went willingly with him, but so ably defended him before the king that he was acquitted.

In like manner, every man has three friends when Death summons him to appear before his Creator. His first friend, whom he loves most, namely, his money, cannot go with him a single step; his second, relations and neighbors, can only accompany him to the grave, but cannot defend him before the Judge; while his third friend, whom he does not highly esteem – his good works – goes with him before the King, and obtains his acquittal.♡

Taken from "A Book Of Jewish Thoughts" compiled by Rabbi Joseph Hertz, Chief Rabbi of British Empire, 1926.



"The Little Girl..."

Bare foot and dirty, the girl just sat and watched the people go by. She never tried to speak; she never said a word. Many people passed, but never did one person stop.

Just so happens, the next day I decided to go back to the park, curious if the little girl would still be there. Right in the very spot as she was yesterday, she sat perched on high, with the saddest look in her eyes. Today I was to make my own move and walk over to the little girl as we all know, a park full of strange people is not a place for young children to play alone.

As I began walking towards her, I could see the back of the little girl's dress indicated a deformity. I figured that was the reason the people just passed by and made no effort to help.

As I got closer, the little girl slightly lowered her eyes to avoid my intent stare. I could see the shape of her back more clearly.

It was grotesquely shaped in a humped over form. I smiled to let her know it was OK, I was there to help, to talk.

I sat down beside her and opened with a simple Hello. The little girl acted shocked and stammered a "hi" after a long stare into my eyes. I smiled and she shyly smiled back. We talked until darkness fell and the park was completely empty. Everyone was gone and we at once were alone.

I asked the girl why she was so sad. The little girl looked at me and with a sad face said, "Because I'm different."

I immediately said "that you are!" and smiled. The little girl acted even sadder, she said, "I know."

"Little girl," I said, "you remind me of an angel, sweet and innocent." She looked at me and smiled, slowly she stood to her feet, and said, "Really?" "Yes, dear, you're like a little guardian angel sent to watch over all those people walking by." She nodded her head "yes" and smiled, and with that she spread her wings and said, "I am. I'm your guardian angel," with a twinkle in her eye.

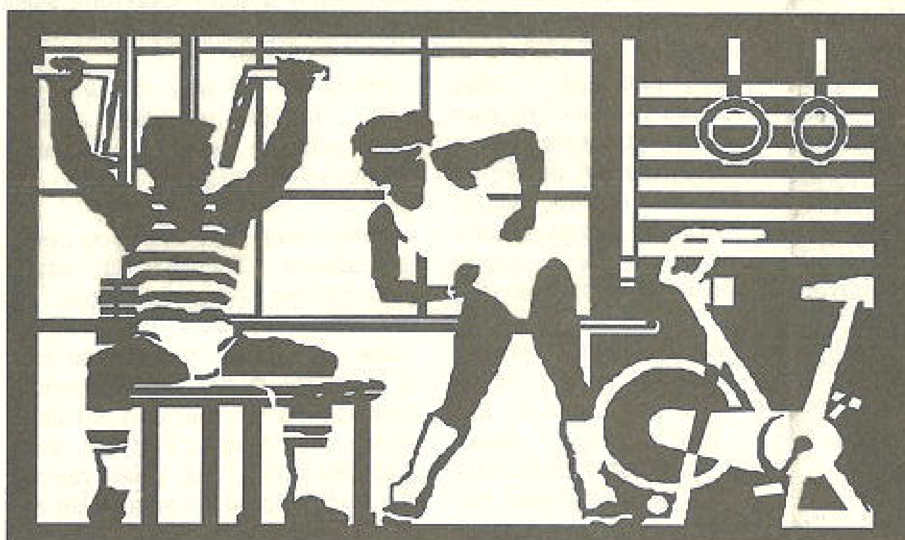
I was speechless, sure I was seeing things. She said, "For once you thought of someone other than yourself, my job here is done.

Immediately I stood to my feet and said, "Wait, so why did no one stop to help an angel?" She looked at me and smiled, "You're the only one who could see me, and you believe it in your heart." And she was gone. And with that my life was changed dramatically.

So when you think you're all you have, remember, your angel is always watching over you.

Mine was ......:o).

Pass this to everyone that means anything at all to you ... to let them know you're glad they care about you. Every one of your friends is an angel in their own way.♡



What is Your BMI?

Body Mass Index Determines New Weight Guidelines

The National Heart, Lung and Blood Institute has issued new weight guidelines based on body mass index (BMI). A BMI of 25 through 29 is considered overweight; over 30 is considered obese. On the chart, find your height on the left. Slid your finger until it reaches the number closest to your weight. Look up to find your BMI. If your height is not listed, multiply your weight (in pounds) by 703, and then divide by your height (in inches) squared.

About 97 million American adults (55 percent) have a BMI of 25 or above. These people are at risk for adult on-set diabetes, high blood pressure, cardiovascular disease, and other health problems.

Over weight people who have two or more disease risk factor (e.g. high blood pressure, unhealthy blood cholesterol levels, etc.) or anyone with a BMI of 30 or over should lose 10 percent of their weight as soon as possible. (See your doctor.) *Note:* BMIs are not accurate for young children, pregnant or breast-feeding women, the frail elderly, or very muscular people. Also, one can have a healthy BMI and still carry too much weight around the waist. ♡

Body Mass Index (BMI)

	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31
Height					Weight						
5'0"	107	112	118	123	128	133	138	143	148	153	158
5'1"	111	116	122	127	132	137	143	148	153	158	164
5'2"	115	120	126	131	136	142	147	153	158	164	169
5'3"	118	124	130	135	141	146	152	158	163	169	175
5'4"	122	128	134	140	145	151	157	163	169	174	180
5'5	126	132	138	144	150	156	162	168	174	180	186
5'6"	130	136	142	148	155	161	167	173	179	186	192
5'7"	134	140	146	153	159	166	172	178	185	191	198
5'8"	138	144	151	158	164	171	177	184	190	197	203
5"9"	142	149	155	162	169	176	182	189	196	203	209
5'10"	146	153	160	167	174	181	188	195	202	209	216
5'11"	150	157	165	172	179	186	193	200	208	215	222
6'	154	162	169	177	184	191	199	206	213	221	228
6'1"	159	166	174	182	189	197	204	212	219	227	234
Source: National Center for Health Statistics					Overweight					Obese	

So, my smiling messenger of financial death brings the bill to me. How strangely this circus contrasts with the last meal I enjoyed with my oldest son. I'll never forget that shining occasion – the Post Bar Mitzvah Maturation rite.

The stage for our father-son drama was an elegant establishment with a menu full of dazzling poetic descriptions. We were having a great time reading the menu ("Bo Peep Lamb Chops grazed on Devonshire Clover") when finally we were aware of the waitress awaiting our pleasure. I hope she's rude, I was thinking. There's nothing like a shrew of a waitress to make a man feel good about a lousy tip.

We were at a trendy new restaurant he had chosen. My son and his new wife ordered first. And with abandon – unlike their usual modest taste and tender concern for my retirement years. Then when I ordered – he even urged upgrading. And his thoughtful wife, when the meal was over, suggested a cordial for her loving and long suffering father-in-law. (Why hadn't I noticed before how beautiful she was. A splendid addition to our family.)

It was only then, that I noticed the strange new light in my son's eyes. The day had come – it was time for the ceremony. The maturity rites – the Lion hunt – the dive into the blue lagoon seeking the perfect pearl. It was graduation day and he was valedictorian of the wallet.

As the waitress approached with the check, I kept both hands on the table. The check – a document of many pages – came to rest in front of my son. He had pre-instructed the waitress.

Somewhere over the chatter of the dining room conversation I could hear a lion roar – mortally wounded.♡

Ted Roberts is a syndicated Jewish Humorist whose work has appeared in the Forward, Haddassah, Wall Street Journal, and the New York Times.

The Day My Son Killed The Lion

By Ted Roberts

Deep in the Northern Malaysian jungles where ant hills outnumber synagogues, there's maturity rite in which the young Malaysian male must track down and kill by hand the giant non-kosher Poison Quilled Porcupine, an irritable creature cursed by nature with a one-day mating season. And the ceremonial hunt must take place on THAT day. A period of intense concentration for the Poison Quilled Porcupine.

Sociologists tell us that this custom only exists among the tribes of the Northwest. Further South they do the "lion thing". Armed only with his 6-foot spear, the candidate must bring home a lion skin. And it better not have a price tag from one of those tourist shops.

Of course, we Jews have the Bar Mitzvah Ceremony – the gateway to adult status for the Jewish male. How clever of us! No need of a $1500 flight to Kenya, a trek into the interior fording streams full of anti-semitic crocodiles and then a gory contest with a lion who views a 12 year old, plump Jewish kid like we see a breaded veal chop. And have you ever seen the laundry bill for a two-week safari? Know what it costs to fuel and maintain a Land Rover?

Believe me – even a Marriott Bar Mitzvah with five carving stations, salad, sorbet and a Peking duck entrée is cheaper.

"So, Teddy," my friends said. "Today, young Joseph is a man – whatta Bar Mitzvah. Those chopped liver statues of Joe – and you and Shirley – all three of you with hard boiled eggs for eyes and an orange carrot nose! So beautiful. It almost made us forget the stale bagel and generic brand cream cheese you served as the entrée."

"Thank you, thank you," I mutter modestly.



Yes, the Bar Mitzvah is the conventional measure of manhood. But in my book, there's one more wicket to maturity. Bar Mitzvahs are a religious milestone, Ok, but listen, even after the kid's so called maturation he's an economic dependent. Right? I'm waiting for the second maturation rite; the big day when the economic liability you've borne for a couple of decades turns to his patient papa and says the four magic words – 'POP, IT'S ON ME".

For years you're the paymaster. You know how it goes. You sit at the head of a



large table at the ritziest restaurant in town. It's a food orgy scene out of a Fellini movie and you're buying the grapes and wine and roasted exotic fowl.

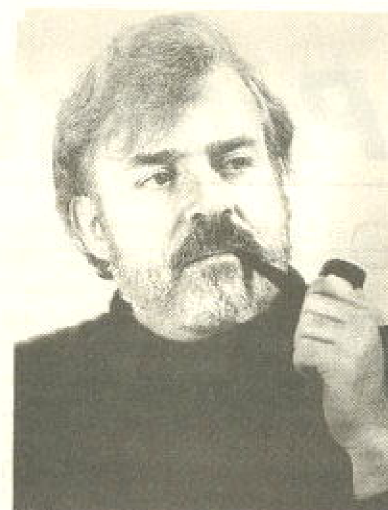
Glasses full of cola, milk and unidentifiable but expensive liquids crowd the table. Is that 7-Up in front of my oldest grandson or a triple champagne cocktail? My glass contains water, which I need to flush down aspirins between each course. Nobody's paying any attention to the right side of the menu.

But everybody's talking. Ordering, or even worse, replenishing their initial order with seconds. But when the check arrives – as thick as a paperback of Gone With The Wind – a hush falls over the room. Even the waitress, who lugs in the book with both hands is reverentially silent. But her eyes say, "Here you are, Sucker".

It's that final dramatic moment of the auction when chatter and sneezes and coughs stop – for fear that any sound can mean "over here".

Lübeck International Conference

By Professor Zev Garber



The International Conference, "Time to Remember: 60 Years After *Kristallnacht*. Historical and Educational Issues," convened at the Lübeck Conference Center, November 1-11, 1998. Hosted by the city of Lübeck and organized by Matthias Heyl, Director of the Research and Study Center for Holocaust Education (Germany's first and located in Hamburg), and under the patronage of Ignatz Bubis, the President of Zentralrat der Juden in Deutschland, the gathering attracted 525 participants, including 55 persenters and 125 senior students from local high schools. The conference began on the eve of *Kristallnacht* with services at the Lübeck Synagogue (Psalm 16, *El Male Rachamim, Kaddish*) and at St. Petri (Lutheran) Church (Psalm 51, *Kyrie*, Psalm 91). The synagogue address was delivered by German-born Hans Keilson (Bussom, Netherlands), psychologist to hundreds of Holocaust children survivors, and at the church, readings from Victor Klempferer's Dresden diaries, 1933-1941, which disclose a divided soul of German-Jewish identity during the Nazi years, were featured with musical selections.

The next day's presentations by Jörg Wollenberg (Bremen University) and Gideon Grief (Yad va-Shem Jerusalem) on the meaning of the *Novemberpogrom* within the persecution and murder of European Jewry, and Ido Abraham (Alegemeen Pedagogisch Studiecentrum, Utrecht) on post-Auschwitz Holocaust education set the stage for the conference agenda: six panel discussions and workshops on historical and pedagogical issues. Topics discussed were responses of the German public to the events of November 1938; the Germans and the Holocaust: ordinary men vs. ordinary Germans; how to preserve the memory of the Holocaust; the forgotten Holocaust: the persecution and murder of European Gypsies (Roma and Sinti); intergenerational aspects of coping with the Holocaust; Holocaust curricula, teaching aids and school textbooks; and the Holocaust in academic teaching: methodology and didactics. The closing session on "Holocaust Studies: a Discipline on its Own?" elicited thoughtful comments on the interdisciplinary nature and direction of Shoah research and studies in Germany and in the world today.

Was the Lübeck Conference successful? Yes, as far as comradeship, debate, discussion and learning exchange. However, regarding it and the general German polity, I would say that the *Jewry* (sic) is out. Why so? The arson attack on the Lübeck Synagogue several years ago, outbreaks of xenophobic behavior and violence in the early 1990s, exemplified by the daubing of swastikas on the façade of St. Petri on the eve of the conference, and the remarks of Martin Walser, one of Germany's best known writers, upon receiving the German Peace Prize, "It is enough; Germany has to become free of memorializing Auschwitz," prompted some observers to question whether Germany has come to terms with its past-present Nazi legacy. On the other hand, the unusual public discussion and scholarly debate on Daniel Jonah Goldhagen's *Hitler's willing Executioners: Ordinary Germans and the Holocaust* (1996), the traveling exhibition on crimes of the *Wehrmacht* through Germany (and Austria) since 1995, and the commercial success of the diaries of Victor Klempferer, *Ich will Zeugris ablegen* ("I will Bear Witness," 1998) sound a defiant "No" to the German cries of "neue Normalitaet."

Nonetheless, the fact that only a few journalists covered the event – possibly because the German media is "over-Holocaust" – prompted Dr. Heyl to remark on the meeting, "I felt more and more the gap between what we were doing and the response we received from the German public. We were a minority reaching a minority and our work is a work in absolute isolation ... (I)t is not even clear whether our Research and Study Center for Holocaust Education has a chance to develop or even to survive" (personal communication). Understood but not acceptable. If St. Petri can defy Martin Luther's infamous proposal that Germany "be free of this insufferable devilish burden – the Jews" (*Against the Jews and Their Lies*, 1543) then the fear of minority powerlessness can be overcome. Germans of good will in the Federal Republic of Germany must not play small, they must be determined to reverse the poser of *völkisch* and intellectual nationalism, aided and tolerated by political and socioeconomic turmoil, and seize the prize. Short of this, thinking about the "Final Solution" comes to an end in the land of its birth. And we pray that this may never happen.♡

Zev Garber *is Professor and Chair of Jewish Studies, Los Angeles Valley College. A Past President of the National Association of Professors of Hebrew and Editor-in-Chief of Studies in the Shoah series (UPA), his publications include Methodology in the Academic Teaching of the Holocaust, Shoah: The Paradigmatic Genocide, and Peace, In Deed.*

PADYAVAND:

By Janet Afary
Purdue University

Padyavand, edited by AMNON NETZER. (Judeo-Iranian and Jewish Studies Series, no. 1) 560 pages, b&w and color illustrations, notes, bibliographies. (In Persian and English.) Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 1996. $35.00 (Cloth) ISBN 1-56859-036-9

Padyavand is the first volume of a projected series on Judeo-Iranian studies. It contains contributions by an international group of scholars including Abraham Cohen, Gilbert Lazard, Jes Asmussen, Bracha Yaniv, Shaul Shaked, Hava Lazarus-Yafeh and Lea Baer. The collection includes several archival pieces, notably a discussion of *Shalom* (1915), the first Judeo-Persian newspaper, and a chronology of the year 1978 when Iranian Jews, frightened by the Islamic Revolution, in the words of one Israeli source "chose one exile for another" (p. 321), ending up mostly in the United States rather than Israel.

The collection demonstrates the long and intimate interaction of Iranian Jews with Zoroastrian, and then Muslim, Iranians over the past 2,700 years. Netzer points out in the introduction that Persian textbooks never refer to Jewish Iranian culture and history and at most credit a few Iranian monarchs for their benevolence and tolerance toward the Jews of Iran. Even the origins of the Iranian Jewish community get lost in this type of historiography. It is generally assumed that Jews settled in Iran when Cyrus the Great freed them from Babylonian bondage (538 B.C.E.), but Jews had settled in Iran a thousand years earlier and may even have preceded the advent of Zoroastrianism. Shaul Shaked addresses the theological debates between Zoroastrians and Jews in the early Islamic period and shows the Zoroastrian priests argued that monotheism was flawed because its logical conclusion was that both good and evil emanated from the same source, thus making God the source of evil deeds as well as good ones.

Hava Lazarus-Yafeh explores the differences between Jewish and Islamic laws. She argues that one of the main reasons for the differences between the legal systems of the two religions is that Judaism developed within an agricultural society, whereas Islam developed within a mercantile community. The essential doctrines of the two religions are, however, very similar. One common characteristic of Judaism and Islam is their view of gender relations and the notion that women and sexuality are both sources of pollution. Each remains an androcentric religion in which the male authorities devote an inordinate amount of regulations and rituals to the "othering" of women. In a contribution which summarizes Rachel Biale's *Women and Jewish Law* (1984), Nahid Pirnazar Oberman includes material from a revealing interview she conducted with Iran's chief rabbi, now in Los Angeles, Yedidiah Shofet. Shofet's statements show that he and other rabbis in Iran did not abide by the 1968/1975 Family Protection Law because they thought that this law, which had given some rights of divorce to women, infringed upon Jewish law and curtailed a man's unlimited right to refuse divorce. It should be noted that Ayatollah Khomeini challenged the Family Protection Law on similar grounds. Lea Baer's article about the Iranian Jewish communities in the United States explores the challenges of maintaining one's identity when rituals that have crystallized in the predominantly Muslim but also non-democratic Iranian society are transported to the more open American society.

Padyavand provides a useful, informative introduction to Iranian-Jewish Studies for both Jewish and non-Jewish Iranians, as well as for others interested in Muslim-Jewish relations. The quality of the articles is, however, uneven; future collections could benefit from a more rigorous editing for length and content and better copy-editing for the English section, as well as a more thematic concentration. References that now appear at the end of some essays should be provided for all the essays. Hopefully future volumes will soon follow. ♡

encouraging the patient to express spiritual angst, we heal. The fact that someone cares enough to visit reduces the pain. In a *New York Times* article, "Doctors Find Comfort Is A Potent Medicine" (Nov. 26, 1991), Daniel Coleman explains how "some physicians are urging that the lost art of comforting be revived. They are spurred by a steady march of scientific findings demonstrating how heavily patient's emotional states can effect the course of their diseases." In one study, thirteen more isolated leukemia patients seemed highly depressed, while thirty-four "felt they had strong emotional support from their spouses, family, or friends" and were more vibrant and determined two years after beginning their treatment.

All illusions of control and immorality suddenly disappear. They no longer can rely on themselves alone. They are at the mercy of visitors – whether doctors and nurses who treat them physically, or friends, relatives, or others who offer moral support by performing the mitzvah of bikur cholim (visiting the sick).

Many cancer and AIDS patients feel a sense of guilt, as if they sinned and their diseases served as punishments. The presence of volunteers, especially from a synagogue or a religious institution, reaffirms that they are loved by their communities and by God. One patient once told me: "I know that I am a child of God. He will not desert me." It must have been comforting to be able to express these feelings openly to someone who shared a common spiritual background.

What should a visitor do who cannot find the right thing to say? Even mundane questions to the patient such as whether the blinds should be drawn or not, whether lights should be left on, or asking if the patient wants water or orange juice, can make a difference. By enabling the patient to make simple decisions, the visitor helps to restore a sense of competence and self-esteem. As long as patients are still conscious, there is much for them to contribute. During my work as a hospice chaplain, one elderly Jewish patient received a good deal of satisfaction knowing that she introduced someone to a potential marriage partner. Another hospice patient was married by me to his girlfriend of many years, just one month before his death.

In addition to talking about spiritual concerns, sincere prayer offered by those in attendance can go along way in the healing process. An increasing number of physicians are recognizing the potency of prayer for the health of their patients, as a number of recent scientific experiments indicate. One study was conducted by cardiologist Randolf Byrd of San Francisco Medical Center. Prayers were said for one group of randomly assigned coronary care patients, and not for a second group. Those praying were given only the patients' first names and general conditions, but were not told what to pray for specifically, or how to pray. Those in the first group were five times less likely to require antibiotics, and three times less likely to develop cardiopulmonary arrest. Fewer died in the first group and, unlike several in the second group, none required intubation.

According to Dr. Larry Dossey, and expert in the field, "if the technique being studied has been a new drug or a surgical procedure instead of prayer, it would almost certainly have been heralded as some sort of breakthrough." None of these experimenters has a clue how prayer works, but they are quick to point out that doctors don't know how aspirin works either.

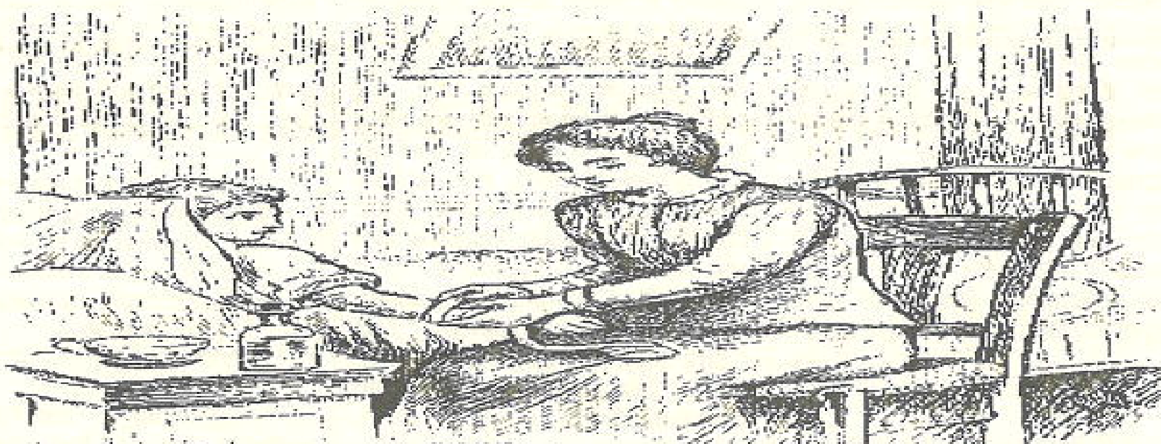
An increasing number of physicians are recognizing the potency of prayer for the health of their patients, as a number of recent scientific experiments indicate.

Spiritual healing is catching on so fast that one authority predict that within ten years doctors will not only be asking about their patients' medical histories, but about their belief systems as well. The Bible speaks of God in terms of healing by repeating the verb, "*rapo yerafeh*," – "He shall fully heal" – twice. Commentaries suggest that the double use of the word indicates that God and the doctor work together in the healing process. In addition to physical healing, straightforward caring, *bikur cholim*, and prayers offer some of the most effective forms of healing known to humanity. ♡

Dr. Alan F. Lavin is rabbi at Temple Hillel, North Woodmere, New York, and Pastoral Care Coordinator Emeritus of The Jacob Perlow Hospice.

This article is reprinted with permission of Jewish Spectator.

The Spiritual Dimension



Of Visiting The Sick

By Alan F. Lavin

Lying in a sick bed, especially with a life-threatening illness, makes even the stoutest of people feel vulnerable, sometimes for the first time in their lives. All illusions of control and immortality suddenly disappear. They no longer can rely on themselves alone. They are at the mercy of visitors – whether doctors and nurses who treat them physically, or friends, relatives, or others who offer moral support by performing the mitzvah of *bikur cholim* (visiting the sick).

On some level sick people may feel cut off from their visitors. No one else in the room is sick. They are lying down, others are standing. They feel pain. Others seem well. They themselves might not always realize that together with the physical pain of illness there is also a spiritual pain of suffering.

A competent volunteer or chaplain will be sensitive to this spiritual pain during a *bikur cholim* visit. By directing the discussion to areas of religious concern, this visitor can allow a patient to express feelings about God, religion, and the meaning of his life. Once initial contact is made and pleasantries are exchanged, the real "spiritual meeting " can take place. Some opening questions might be, "Do you see yourself as a religious person?" or "How do you practice religion?" or "Has your illness changed your perspective in life?"

These mostly non-threatening opening questions often make it possible for a deeper discussion to take place. Personal issues such as the patient's fear of death, hopelessness, unresolved grief, loss of meaning, unanswered prayer, guilt, resentment, anger, confusion over religious belief, self –esteem, or depression can come up naturally after a trusting atmosphere has been established. Many sick people have difficulty coming to terms with their present inability to perform simple tasks. Most of them in one way or another eventually struggle with the question, "why me?"

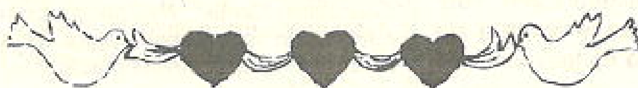
Just as those who pay a *shiva* call (to comfort family members of the deceased) should sit silently unless mourners initiate a conversation, those who visit the sick are not expected to provide answers. Listening with care to the sick person's emotions can be a major source of help. By

aleph and *shin*, which spells fire. The message is clear. When you take G-d out of the relationship between a man and woman, you are left with fire. When a man and a woman do not share a common life goal that transcends the relationship, we are left with fire because our passions, needs and conflicts will consume us like fire consumes two logs.

I always ask singles to think seriously about the question, "What will you do with each other for the next 25 years?" To make a marriage work, you need to share something meaningful with your spouse. You need to share a life vision based on a mutually shared life goal.♡

Rabbi Dov Heller has Masters degrees from Harvard University and Antioch University in clinical psychology. He received his rabbinic ordination in Jerusalem. Currently he is the director of the Aish HaTorah Counseling Center. He specializes in relationship issues and works as a psychotherapist in private practice.

SOUL MATE?



Or

GOAL MATE?

By Rabbi Dov Heller

If you ask most people why they're getting married, they'll tell you, "we're in love." I believe that such thinking is not only dangerous, but also hazardous to one's marital health and hopes of living "happily ever after." The reason for this is that in our culture, "love" often means being infatuated or to put it a little more basically, "being in lust." For this reason, "love" should never be the foundation for marriage. If love is not a good enough reason for getting married, then what is?

I would like to suggest that one of the most important reasons for getting married should be that two people share a common life goal. Two people who truly do want to live happily ever after must share a common life vision and a common life purpose. For a person who is single, this means that the most important thing that he or she can do in order to prepare him or herself to find and keep a life partner is to work at answering life's most important question: What am I living for?

This question is different from all other questions which tend to be more practical in nature. Most people ask themselves such questions as where will I work? How much money do I want to make? Where will I live? How will I raise my children? etc. These questions do not force one to clarify where one is ultimately going in life and what a person's ultimate goal in life is. Are we living to eat or eating to live? Of course, we're eating to live, only animals live to eat. We know there's more to life than putting food in our mouths. So if we're certain that we are eating to live, then we must answer the question, "What are we living for? Are we living to work or working to live? Obviously there's more to life than work, so since we're working to live, what are we living for? This is life's most important question.

When we've answered this question then dating becomes so simpler. Once we have clarified our life goal, then dating becomes a matter of looking for someone who has arrived at the same conclusion. For example, if we've concluded that our life goal is to become "enlightened," then a significant part of looking for our life partner is looking for someone who has also concluded that their life goal is to become enlightened. Obviously, there could many different answers; this is only an example, to illustrate my point. People often talk about finding their "soul mate". Based on what I've been talking about, I would like to suggest that a soul mate is really a "goal mate."

The Kabballah (Jewish mysticism) captures this idea beautifully. The Hebrew word for man is "*Ish*". The Hebrew word for woman, is "*Ishah.*" They both share two letters that are similar, namely *aleph* and *shin*. There are also two letters that each do not share in common, *yod* and *hey*. The Kabballah says that if you take the *yod* and *hay* out of the words for man and woman, which spell the word for G-d, you are left with the letters that they share,

lucrative offer of having an afternoon drive-time radio show, the most lucrative part of radio except for the morning drive I said, "I can't. I do not broadcast on my Sabbath. When the sun goes down on a Friday, I stop working."

That's my counterculture. My religion says you have to observe the Sabbath, and somehow or other I have found this to be more important than even a better job in my profession. I have been amply rewarded by that decision: I have a Sabbath with my family; I don't work seven days a week; I don't live in front of my computer; my wife isn't a computer widow; and my kids see their father.

Yes, it takes guts and even sometimes the loss of a job, though that has never been involved, thank God, in my life. But that's counterculture.

When you can say, "No, I'm sorry; as tempting as that is [whatever that may be], I cannot do it," others respect you, and you will respect you. When you know to whom you are accountable and you ultimately march to the beat of a higher drummer, you lead a more peaceful life.

The temptation to do what everybody else does is enormous, yet it is a guarantor of unhappiness, not just a guarantor of doing the wrong thing. Be true to your faith. It will ultimately work. And it's perhaps even more powerful that I , being of a different faith than you – I am a religious Jew – am saying this to Christians. It's more powerful because I obviously have no theological ax to grind.

I need you. I, a fellow American, need you to be a good Christian. As the Supreme Court Justice Louis D. Brandeis said about Jews, "A good Jew will be a good American," I am telling you that a good Christian will be a good American.

I interviewed those black heroes who saved the white trucker Reginald Denny during the riots. Three of the four of them were active Christians. But the media, my profession, doesn't" report that. It shows you only the bad, the nihilistic. They don't" report about the religious impulse that animated such people because it doesn't" serve their own interest. Media people are almost all radically secular. But it was very moving to me to meet these people.

I conclude, therefore, with a prayer from my own religion. I will say it to you in the original Hebrew, but I will, do not fear, translate it for you. And as we pray in Judaism with a kippah, a yarmulke. I will put mine on and offer it to you.

May God bless and guard over you. May God shine His countenance lovingly upon you. And may He give you a peaceful life.♡

The Prager Perspective, May 1, 1997, Issue No 22. Written twice each month for $48.00 per year by Dennis Prager, 3710 S. Robertson Boulevard, Culver City, CA 90232. Telephone: (310) 558-3958.

of human life. Please never assume that moral progress is inevitable. This century is the century of gas chambers and gulags. This is the century of totalitarianism, red and brown.

Do you know why most evil takes place? Not because people are bad, but because they have bad ideas. Be careful to avoid bad ideas.

I'll give you a quick way to measure if an idea is good. Ask two questions: Does this make people kinder? Does this hold people morally accountable? Nazism could not answer that it makes people kinder. Communism could not answer that it holds people morally accountable; all you had to do was hasten the revolution.

I don't know of an improvement over Leviticus 19:18. "Love your neighbor as yourself. I am God." No new idea has supplanted that one.

Six: Behavior Matters More Than Intentions

That you mean to do good or that you are sincere doesn't mean a thing to the other six billion people on earth. The only thing that matters to all of us is how you act. God cares about your heart, but the rest of humanity cares about your behavior. Saying "I want good to be done" but not doing any good; crying for the poor, but not giving charity or hiring a poor person – none of your good intentions mean a thing.

And on the other side, having selfish intentions and doing good is okay. It's better to have good intentions, but if good comes out of what's selfish, that is what counts. The good that is done, not intended, is what matters.

Capitalism is rooted in selfishness much more than Communism, but Communism murdered nearly one hundred million people this century, while capitalism has been the engine of democracy. So be very careful when you judge a system not to judge its intention or its rhetoric. Judge its results.

Seven: Religion Is The True Counterculture

People think counterculture is dressing weird, or having every possible part of the body pierced. That's not counterculture: If you do this, I'm not commenting on whether you should or not. But don't think for a moment that this is taking a stand for some counterculture or that it takes guts.

I'll tell you what takes guts in America today. The ultimate counterculture is to take God and religion seriously. Do you want to stand independent? When I turned down an extremely

As someone who is twice your age, who has been on radio fifteen yeas, and has debated these issues daily for fifteen years, may I tell you that I have never once come across a valid study that contravened common sense.

Of course, there are enormous differences between boys and girls – life and common sense show this, not necessarily "studies." A woman professor at Stanford wrote an article in the *New York Times* about ten years ago. She wrote that she was one of those who believed that boys and girls are essentially the same, that all the differences (except the obvious biological) are all societally induced. Then she had a son, and then a daughter, and she saw how wrong she had been.

The greatest of the "studies" is the study of life, not some abstract study. Keep studying it, and trust your common sense.

Three: Race is Unimportant

Be guided by an idea of a Jew who went through a Nazi death camp. He miraculously survived, though his wife and his parents were gassed.

After the Holocaust, he was asked, "Do you hate all Germans?"

And he said, "No, I don't."

"Why not?"

"Because," he said, "there are only two races, the decent and the indecent."

Remember that, and you will never, ever, for one scintilla of a moment, have a racist belief. If you divide humanity between black and non-black, white and non-white, brown and non-brown, yellow and non-yellow, you are, by definition, racist. If you divide the world simply between decent people and indecent people, you can't be a racist because every race has good and bad members. If you divide by moral rather than racial terms, you are liberated from even the possibility of ingesting the toxin of racism.

Remember that statement. His name is Viktor Frankl. I read his book *Man's Search for Meaning,* when I was in high school, and it was one of the few books that changed my life.

Graduates, in this race-intoxicated society, please know that as countercultural, as politically incorrect as it is, race is trivial. Race means nothing. The color of a human's skin is as trivial as the color of a human's hair. That is not today's politically correct belief. But it is the belief rooted in every sacred tradition from the East to the West – including my Judaism and your Christianity. God does not know the color of skin. God knows the character of a human heart. Period.

Four: Don't Leave Your Values at Home

Whatever you do in your professional life, don't leave your values at home when you go to work.

Most people in my profession are decent people – who leave their decent values at home when they go to work. At work, they produce a lot of garbage, garbage that many of them don't want their own children to see. But they produce it because the gods of ratings – the god of Nielsen, the god of Arbitron – demand it.

The hardest of the Ten Commandments is not the commandment against adultery, nor the one against murder, nor the one against theft. It is the commandment against having false gods. Among most of those in my profession, the gods of Nielsen and Arbitron are worshipped far more than God.

You have to determine, when you walk out of your home, what god you will worship. And that is tough. It is tough to keep your integrity at work.

If you become a lawyer, it is tough. It is tough not to fool around with a courtroom in order to win a case. It is hard not to fiddle a little bit with the truth, though not really tell a lie. In order to win for your client. It is hard in business to be honest and not make a false claim for your product.

It will be tough for you. It is *easy to succeed. It's tough to succeed with your integrity intact.*

Five: Beware of Bad Ideas

We are living in the last three years of the bloodiest, meanest, cruelest, most torturous and barbaric century in the history

SEVEN IDEAS FOR LIFE

A Talk to College Graduates

By Dennis Prager



The following is the commencement address that I gave to the 1997 graduating class of Pepperdine University.

Chancellor Reynolds, Provost Lemley, Bruce Hershensohn, distinguished fellow guests, distinguished faculty, graduates, all of you who love a graduate and all the graduates.

Those of you who are not graduates are free to listen in, but these words are for you graduating today.

Seven Ideas For Life

I would like to offer you seven ideas. That's all I want to do. If you fall asleep during one of them, there are six remaining. If you fall asleep during five, maybe you'll get two ideas.

But I want to just give you seven ideas culled from one human's life that I think can be very powerful in the way you live your lives when you leave this institution.

In no order of importance:

One: The Greatest Struggle Is With Yourself

The greatest struggle in your life is not with society; it is with yourself. This idea is not taught in America today. We are taught that we are victims of a society

that is sexist, racist, ageist, antisemtic, anti-Asian, anti-Hispanic, anti-woman, anti-old, anti-young – anti just about everyone. The temptation is therefore overwhelming to see your problems and challenges in life as being with America and not with yourself.

There is a man in Florida, a psychiatrist – he is, fortunately, not representative of his profession – who tells women, "Never take an anti-depressant, even if you are diagnosed with biological reasons for depression, because no woman is depressed for biological reasons. Any woman who is depressed is depressed because of sexism." There are therefore thousands of women who do have biological origins of depression who will not take a medicine such as Prozac or some other psychopharmaceutical drug because they think their problems emanate from sexism.

Whatever you are, there is something to blame in today's society: "I shot my parents, but it wasn't my fault." You yourselves have lived through this.

Please understand: In this society, my greatest challenge is Dennis, your greatest challenge is you. And if you can make you better, you will make this society better. Please don't buy the rhetoric that the external is the problem. In a free and affluent country like this, we are the problem.

Two: Trust Your Common Sense

Mark Twain was right when he said, "Common sense isn't common." Nevertheless, please use this great gift of God, your common sense, when, outside of the natural sciences, you hear the words, "studies show," and you find that the studies show the opposite of what common sense suggests.

New Wave of Minority Persecution in Iran:

By Faryar Nikbakht
November 14, 1998

While the US government has opened it's doors to agents and representatives of the Islamic Republic of Iran, and every month several official delegations from Iran are allowed into American cities where hundreds of thousands of Iranian émigrés and asylees have taken refuge, while the Iranian government is allowed to publish it's news papers and broadcast it's TV programs in this country and at a time when certain US media are going out of their way to portray the reign of fundamentalism, dictatorship, executions, stoning and discrimination in Iran as a thing of the past, the religious minorities in Iran are facing a new and dangerous wave of deadly persecution.

Hysterical propaganda in the official and semi-official Iranian media (covered in a separate article), indicate that the recent execution of a Jewish man (Rouhollah Kadkhoda Zadeh) is part of a new wave of pressures on the Jewish minority which could include other executions.

Assassinations of several Sunni Moslem clergymen and intellectuals in the past few months, in Southwest Iran (Baluchistan) and the continued humiliation of this large minority, particularly with the recent confrontation with the Sunni Afghanistan may signify large scale crackdown on Iranian Sunnis in the near future. In their recent letters and notices, "The Sunni Community of Iran – in London" mentions "recent and past evacuations of villages close to the Afghan border, inhabited by Sunni Moslems, persecution by The Revolutionary Guards and Intelligence agents, destruction of Sunni mosques, assassinations and disappearances of Sunni clergy, youth and intellectuals...". They have also protested the fact that Tehran is the only city in the world where despite it's one million Sunni inhabitants the building of a single Sunni mosque has been firmly prevented by the government!!!

Recent execution of one Bahaii has been followed up with a massive wave of arrests and ransacking of 500 Bahaii homes in 15 cities by the authorities, reminiscent of the first years of the Islamic Revolution. The arrest of 32 Bahaii educators and the shut down of their only means of higher education (a network recently referred to as "The Stealth University" – since according to the Iranian law Bahaiis are banned from all Universities) shows the continued insistence of the Iranian regime in eradicating this persecuted minority by all possible means. Recent unconfirmed reports, indicate that death sentences for six more Bahaiis have been declared (by November 14th 1998).

The disappearance of 15-23 Christians during the past year, reminds one of the kidnapping, torture and murder of several Christian clergymen a few years ago. The Christian community in Iran has always been under close scrutiny by the fundamentalist regime, including a complete registration of their church members in order to prevent Moslem conversions to Christianity. A section of the monthly publication of the "Iranian Christians International" published in Colorado Springs, Colorado is attached in this regard.

It is clear that the Islamic Republic of Iran, does not intend to change it's repressive policies towards religious minorities, and in order to declare this policy to the "Western Civilization", it will take away many more lives in the near future. This wave of kidnappings, executions and assassinations is certain to continue if the Islamic Republic faces no International reactions and will surely extend beyond the confines of religious minorities. ♡

CHASHM ANDAAZ

VIEW POINT

CHASHM ANDAAZ
is published monthly by
International Judea Foundation
a.k.a. SIAMAK (A non-Profit Organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel: (310) 471-9427
Fax: (310) 471-9428
Editor In Chief: Dariush Fakheri
Associate Editor: Shahram Siman
Medical Editor: Nissan Bamdad, M.D.
Contributing Writers:
Prof. Amnon Netzer, Israel
Dr. Jaleh Pirnazar, Berkeley
Shirin D. Daghighian, Iran
Shohreh Nowfar, Los Angeles
Faryar Nikbakht, Los Angles
Naji Tehrani, Connecticut
Translators:
Payman Akhlaghi
Badi Badiolzamani
Minoo Moghimi Hakimi
Minoo Zahabian Koutal
Dr. Joseph Mobasseri
Manijeh Yomtoubian
Executive Director: Rita Farshadfar
Production/Advertisements: Lily Kahen
Public Relation: Asher Aramnia
Typesetting: Minoo Hamoodot
With the help and cooperation of other board members:
Akhtar Barlava, Roya Barlava, Mehrdad Delrahim, Saeed Banayan,
Fraydoun Fouladi, Atta Lavi

Basic subscription rate $26.00, 1 year. For subscription queries, call administration **at (310) 471-9427**
second-class postage paid at Los Angeles, California

CONTENTS

Volume IX Number 65
December/January 1999



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

NON-PROFIT ORG
U.S. POSTANGE
PAID
Permit No. 5013
Santa Clarita, CA